



هیئت معارف جنگ
شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

گروه رزمی ۳۸ در عملیات غرب اهواز

گروه رزمی ۳۸ تیپ ۳۷ زرهی شیراز در عملیات قائم (عج) و غرب اهواز در تاریخ ۵۹/۷/۱۶

به قلم: سرتیپ ۲ بازنشسته مجید صارمی

سرشناسه : صارمی، مجید، ۱۳۱۹ -
 عنوان و نام پدیدآور : گروه رزمی ۳۸ در عملیات غرب اهواز / به قلم سرتیپ ۲ بازنشسته
 مجید صارمی؛ [برای] هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی .
 مشخصات نشر : تهران: ایران سبز، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۵۷-۰
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 موضوع : صارمی، مجید، ۱۳۱۹ - -- خاطرات
 موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- اهواز
 موضوع : Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Ahvaz
 موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خوزستان -- نبردها
 موضوع : Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Khuzestan -- Campaigns
 موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات
 موضوع : Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Personal narratives
 شناسه افزوده : مرکز آموزشی و پژوهشی شهید سپهبد صیاد شیرازی
 رده بندی کنگره : DSR۱۶۲۹
 رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۷۹۷۶۸۳

گروه رزمی ۳۸ در عملیات غرب اهواز

نویسنده: سرتیپ ۲ بازنشسته مجید صارمی
 بررسی اولیه و نهایی: سرتیپ ستاد ناصر آراسته، سرتیپ ستاد سیدحسام هاشمی
 بررسی، آماده سازی، نشر: سرتیپ ۲ ستاد نجاتعلی صادقی گویا
 ویرایش: سرهنگ پیاده ستاد محمد مطوعی
 صفحه آرایی: احسان محرابی
 طرح جلد: حامد خدمتی
 نوبت / سال چاپ: اول/ ۱۳۹۸
 شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۱۶-۵۷-۰
 شمارگان: ۱۰۰۰
 ناشر: انتشارات ایران سبز
 قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان
 مرکز پخش: تلفن ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر ۲۲۴۸۸۶۵۰

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» محفوظ است.

«از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که توان انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند.»

«جنگ تحمیلی شکوه و عظمت ایمان و اسلام را در پهنای جهان منتشر نمود.»

امام خمینی (ره)

«می‌خواهیم بگوییم که این جنگ یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن هشت سال جنگ، بایستی تاریخ ما را تغذیه کند.»

«دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دینداری است، مظهر آرمان خواهی، مظهر ایشار و از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی، پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است، روایت آن جهاد نیز مقدس و جهاد است.»

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

فرازهایی از پیام حضرت امام(ره) در اسفندماه ۱۳۶۷ خطاب به روحانیت
سراسر کشور (در رابطه با پذیرش قطعنامه ۵۹۸)

صحیفه امام خمینی(ره)، جلد ۲۱، صفحه ۲۸۳

- ما هر روز در جنگ برکتی داشتیم که در همه صحنه‌ها بهره‌جسته‌ایم.
- ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم.
- ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم.
- ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زدیم.
- ما در جنگ دوستان و دشمنان خود را شناخته‌ایم.
- ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای خودمان بایستیم.
- ما در جنگ اُبهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم.
- ما در جنگ ریشه‌های پربار انقلاب اسلامی‌مان را محکم کردیم.
- ما در جنگ حس برادری و وطن‌دوستی را در نهاد یکایک مردمان بارور کردیم.
- ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم که علیه تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها سالیان سال می‌توان مبارزه کرد.
- جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست.
- جنگ ما جنگ فقر و غنا بود.
- جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد.
- جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظام‌های فاسد در مقابل اسلام احساس ذلت کنند.
- ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه، فرع آن بوده است.
- از همه این‌ها مهم‌تر، استمرار روح اسلام انقلابی در پرتو جنگ است، همه اینها از برکت خون‌های پاک شهدای عزیز هشت سال نبرد بود، از تلاش مادران، پدران و مردم عزیز در ده سال مبارزه با آمریکا، غرب و شوروی نشئت گرفته است.

چهار

● ملت ما تا آن روز که احساس کرد توان و تکلیف جنگ دارد، به وظیفه خود عمل نمود... آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید و گردن نهاد، باز به وظیفه خود عمل کرد.

برای مقابلۀ با دشمنان بایستی ما چه ارثی، چه سپاهی و چه پستی

ید واحد و قدرت واحد باشیم.

«شهید سید علی مصباحی شیرازی - ۱۳۶۴/۱۱/۲۶»

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳ با همت والای امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» شکل گرفت و در سال ۱۳۷۴ با تصویب کریمانه و حمایت‌های مادی و معنوی حضرت امام خامنه‌ای (مدظله)، مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، به صورت رسمی این رسالت مهم را با روحیه‌متعالی بسیجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاءَهُ دُؤَابًا فَأَنبَأَهُمُ الْمُرْسَلُونَ وَابْتِغَاءَ مَحْضَةٍ أَوْ مَقْتٍ أَوْ فَتْنَةٍ مِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا أَوْ لِحِيلَةٍ غَيْرَ الْمُصْطَلَحَةِ» با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

* شیوه‌کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۷۸ بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه‌ی نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. هیئت معارف جنگ از سال ۱۳۷۸ تا پایان سال ۱۳۹۷ تعداد ۱۶۰ عنوان کتاب مستند درباره وقایع هشت سال دفاع مقدس منتشر نموده است.

* آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی(ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری زمینی، هوایی، دریایی و فارابی ارتش ج.ا. به اجرا در آمده و تا پایان سال ۱۳۹۷، تعداد ۳۰۷۵۹ نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش داده است. از سال ۱۳۹۴، آموزش معارف جنگ برای دانشجویان سال سوم دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء(ص) نیز به اجرا درآمد.

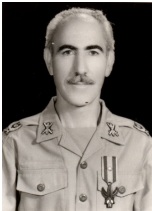
* هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۷ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت شانزده ساعت آموزش معارف جنگ را برابر برنامه آموزشی طی نموده که تا پایان سال ۱۳۹۷، بیش از ۴۲۵۴۳۳ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند.

* از سال ۱۳۹۰ افسران دوره‌ی عالی رسته‌ای، در هر دوره به مدت هشت ساعت و تا پایان سال ۱۳۹۷ تعداد ۸۸۰۲ نفر آموزش معارف جنگ را طی نموده‌اند.

* از بهمن سال ۱۳۹۳ تا پایان سال ۱۳۹۷، تعداد ۴۴۹۳۰۰ سربازان دیپلم و زیر دیپلم نیز در هر دوره به مدت هشت ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی»

معرفی نویسنده



سرتیپ ۲ زرهی مجید صارمی در سال ۱۳۱۹ در شهرستان بیجار متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در آن شهرستان طی نمود. در سال ۱۳۳۹ به استخدام ارتش درآمد و پس از طی دوره مقدماتی رسته زرهی در سال ۱۳۴۰ به لشکر ۹۲ زرهی منتقل گردید و در مشاغل فرمانده دسته، معاون گروهان و فرمانده گروهان سوار زرهی انجام وظیفه نمود و سپس به تیپ ۳۷ زرهی منتقل گردید. نامبرده در طول دفاع مقدس به عنوان فرمانده گروه رزمی ۳۸ و فرمانده تیپ ۳۷ زرهی در عملیات‌های توکل، ثامن الائمه (ع)، طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس شرکت نموده و دارای مدال درجه ۳ فتح می‌باشد. در سال ۱۳۶۹ پس از سی سال خدمت مقدس سربازی به افتخار بازنشستگی نائل گردید.

کتاب‌های: تیپ ۳۷ زرهی در عملیات ثامن الائمه (ع) (سال ۱۳۸۹) + تیپ ۳۷ زرهی در عملیات فتح المبین (سال ۱۳۸۷) + تیپ ۳۷ زرهی در عملیات بیت المقدس (۱۳۸۷)، به قلم ایشان توسط انتشارات ایران سبز با سرمایه گذاری هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی»، انتشار یافته است.

فهرست

- ۳ سازمان تیپ ۳۷ زرهی شیراز از قبل از آغاز جنگ تحمیلی
- ۴ گروه رزمی ۳۷ تیپ ۳۷ زرهی
- ۵ حمله نیروهای عراقی در روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۹
- ۷ گروه رزمی ۳۷ در اجرای عملیات تأخیری
- شرحی از سرتیپ ۲ دکتر حسین حاتمی در خصوص درگیری روزهای آغازین جنگ
- ۷
- ۸ شرحی از وضعیت سرتیپ ۲ صارمی تا قبل از جنگ تحمیلی
- ۹ دریافت پیام امام (ره) و آگاه شدن از تهاجم دشمن به کشورمان
- ۱۰ گزارش کتبی مبنی بر اعزام به لشکر ۹۲ زرهی
- ۱۰ حضور در دفتر فرمانده تیپ ۳۷ زرهی و تشکیل گروه رزمی ۳۸ شیراز
- ۱۱ حرکت افراد گروه رزمی ۳۸ شیراز به سوی اهواز
- ۱۲ حضور گروه رزمی ۳۸ شیراز در اهواز و معرفی به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی
- ۱۲ واگذاری مأموریت شفاهی فرمانده لشکر ۹۲
- ۱۴ حرکت گروه رزمی ۳۸ از شرق اهواز به تپه‌های فولی آباد
- ۱۵ سخنرانی فرمانده گروه رزمی برای تعدادی از رزمندگان
- ۱۶ سازماندهی رزمی به گروه رزمی ۳۸ شیراز

- گروه رزمی ۳۸ شیراز و اشغال مواضع در فولی آباد ۱۷
- تشکیل دسته خمپاره‌اندازها ۱۸
- استقرار یک‌سوم نیروها در داخل زاغه‌های فولی آباد ۱۸
- اعزام یک دسته تانک چیفتن به خرمشهر ۱۹
- دریافت مأموریت عملیات آفندی قائم (عج) ۲۱
- آماده شدن گروه شناسایی ۲۳
- حمله رزمی به جنگل گمبوعه ۲۴
- مذاکره با سرهنگ فهندژ و سرهنگ بدر خواهان ۲۷
- گروه رزمی ۳۸ از تیپ ۳۷ زرهی در عملیات قائم (عج) ۲۹
- استواریکم روشن دل ۳۵
- قطع ارتباط بی‌سیم با سرگرد پرویز بنی‌عامریان ۳۶
- گزارش سرهنگ جلالی فرمانده تیپ ۱ به فرمانده لشکر ۳۷
- تماس گروه رزمی ۳۸ زرهی شیراز با فرمانده لشکر ۳۷
- حرکت مجدد نیروهای گروه رزمی به جلو و به طرف پاسگاه فرماندهی ۳۸
- درگیری کوبنده گروه رزمی ۳۸ در شرق ایستگاه آب تیمور با نیروهای دشمن ۳۹
- استقرار دسته خمپاره‌اندازها ۴۱
- تقاضای تجهیزات مهندسی از لشکر ۹۲ زرهی ۴۳
- حوادث روز ۱۳۵۹/۷/۱۷ و درگیری گروه رزمی ۳۸ با دشمن ۴۴

- ۵۰ شهدای دسته خمپاره اندازها
- ۵۳ حضور مقام معظم رهبری در گروه رزمی ۳۸
- ۵۴ شناسایی و کنترل جناحین و عقبه گروه رزمی
- ۵۶ حضور حاج آقا کربوبی در گروه رزمی ۳۸
- ۵۸ سفره‌ی خون آلود صبحانه
- ۵۸ ستاد گروه رزمی و استوار مقدسی
- ۶۰ پیام لشکر ۹۲ زرهی در مورد پرواز بالگردها
- ۶۲ رگبارهای تیربارهای شبانه دشمن با آغاز تاریکی شب
- ۶۴ تغییر مکان گروه رزمی ۳۸ شیراز به منطقه شرق دُب‌حردان
- ۶۷ مین‌گذاری و شهادت چند نفر از گردان مهندس لشکر ۹۲ زرهی
- ۶۹ ایجاد اولین خاکریز دوران دفاع مقدس
- ۷۳ گزارش وضعیت و تبادل نظر با فرمانده لشکر
- ۷۴ واگذاری توپخانه کمک مستقیم به گروه رزمی ۳۸
- ۷۷ استقرار پاسگاه فرماندهی گروه رزمی
- ۷۸ یک خاطره‌ای از هنگام صرف ناهار
- ۸۰ گزارش ستوانیکم صبوری
- ۸۳ گزارش کتبی رکن دوم گروه رزمی در خصوص نیروهای دشمن
- ۸۵ طرح‌ریزی حمله شبانه به نیروهای دشمن

- ۸۷ حمله شبانه گروه رزمی ۳۸ شیراز به نیروهای دشمن در دُب حردان
- ۹۰ فرار نیروهای دشمن و پیشروی نیروهای خودی
- ۹۲ اعطای درجه استوار یکمی به استوار ۲ دالوند از گروهان پیاده
- ۹۳ حضور تیمسار فلاحی در پاسگاه فرماندهی گروه رزمی ۳۸
- ۹۶ حضور در دفتر امیر سرلشکر فلاحی
- ۹۹ حماسه تیپ ۳۷ زرهی در عملیات فتح المبین
- ۱۰۱ تحلیل مختصری بر عملکرد گروه رزمی ۳۸ شیراز در غرب اهواز
- عملیات‌های غرور آفرین آفندی و پدافندی تیپ ۳۷ زرهی در هشت سال دفاع مقدس
- ۱۰۲
- عملیات منطقه دُب حردان در ۱۳۵۹/۰۷/۱۶ به نقل از کتاب: تیپ ۱ لشکر ۹۲ در آغاز جنگ تحمیلی
- ۱۰۹
- عملیات در منطقه دُب حردان در ۱۳۵۹/۰۷/۱۶ به نقل از کتاب: نبردهای منطقه اهواز و سوسنگرد در آغاز جنگ تحمیلی
- ۱۱۳
- حوادث و رویدادهای ۱۳۵۹/۷/۱۶ به نقل از کتاب: تقویم تاریخ دفاع مقدس، غرش توپ‌ها، جلد دوم
- ۱۲۱

سخنی درباره این کتاب

سرتیپ ۲ بازنشسته مجید صارمی بهترین سال‌های خدمتی خود را که پرافتخارترین کارنامه عملکرد رزمی ایشان است، در تیپ ۳۷ زرهی شیراز سپری نموده است.

وی در سال‌های بازنشستگی، همچنان روحیه حماسی نظامی خود را حفظ نموده و با احساس ادامه تعهد به هم‌زمان سال‌های جنگ تحمیلی که بسیاری از آنان را در میدان نبرد از دست داده و شاهد فداکاری آنان بوده، دست به قلم برده و خاطرات خود را به عنوان فرمانده تیپ ۳۷ زرهی در عملیات‌های ثامن‌الائمه (ع)، فتح‌المبین و بیت‌المقدس در سه کتاب، به طور مختصر تدوین و توسط هیئت معارف جنگ منتشر نموده است.

این کتاب نیز بیان خاطرات و مشاهدات ایشان در روزهای آغاز جنگ در منطقه عمومی اهواز در یگانی به نام گروه رزمی ۳۸ شیراز از تیپ ۳۷ زرهی شیراز است، که عملکرد این یگان را در آن روزهای سخت و سرنوشت‌ساز ارائه می‌دهد.

بخش دیگری از تیپ ۳۷ زرهی در شیراز در همین ایام و هفته‌های قبل از آغاز جنگ تحمیلی به نام گروه رزمی ۳۷ شیراز در منطقه عمومی دزفول در غرب کرخه درگیر نبرد با دشمن متجاوز بوده و تلفات و خسارات زیادی هم متحمل شد.

برای اهل فن، تمام لایه‌های محتوایی کتاب دارای نکات آموزنده و

قابل استفاده برای حال و آینده مدیران لشکری، بلکه کشوری است، که با نگرشی عمیق تر از دیگر خوانندگان عادی، محاسن، معایب و نواقص عملکردهای پایین دستی و بالادستی در سطح یگان‌ها تا مدیریت‌های کلان کشوری را از این کتاب و دیگر کتاب‌های مستند مشابه شناخته و با استخراج آنها درصدد حذف معایب و نواقص مشابه آنها در وضع موجود نیروهای مسلح برآیند و سبب عدم تکرار آن در جنگ‌های احتمالی آینده گردند. ضمن اینکه با شناخت محاسن عملکردهای آن روزگار، نسبت به تقویت آن در وضع موجود اقدام نمایند.

از آنجا که هیئت معارف جنگ درصدد مستند نگاری وقایع جنگ تحمیلی برای بهره‌برداری نسل‌های مدیریتی و اجرایی حال و آینده بوده و می‌باشد و تاکنون نیز آثار منتشرشده را با همین جنس نگارش ارائه داده است، عملیات ارائه‌شده توسط نویسنده محترم را از دو منبع دیگر، که منتشر گردیده استخراج نموده و در پایان کتاب برای بهره‌برداری بیشتر خوانندگان محترم ارائه‌شده است.

امید است که این کتاب تا حدی حق مطلب را در رابطه با فداکاری و وظیفه‌شناسی رزمندگان صحنه نبرد در محدوده آن منطقه و آن تاریخ ارائه داده باشد. هرچند که هرچه گفته و یا نوشته شود، نمی‌تواند جوابگوی ارائه مطلب به طور کامل باشد.

آرزو داریم خداوند متعال روح شهدای جنگ تحمیلی را شاد و به هم‌زمان آنان سعادت دنیوی و اخروی نصیب فرماید.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی»

سازمان تیپ ۳۷ زرهی شیراز قبل از آغاز جنگ تحمیلی

- الف - یگان‌های تیپ ۳۷ زرهی قبل از آغاز جنگ تحمیلی به شرح زیر بودند:
- ۱ - گردان ۲۳۷ تانک چيفتن به فرماندهی سروان ناصر محب اصفهانی دارای سه گروهان و ۵۳ دستگاه تانک.
 - ۲ - گردان ۲۳۸ تانک ام ۶۰ به فرماندهی سرگرد غفار رامین دارای دو گروهان و تعداد ۳۴ دستگاه تانک.
 - ۳ - گردان ۲۳۹ تانک ام ۴۷ به فرماندهی سروان علی عباسی دارای دو گروهان و ۳۴ دستگاه تانک.
 - ۴ - گروهان سوار زرهی سروان علی فرسیو دارای هفت دستگاه اسکورپیون.
 - ۵ - گروهان ۱۷۷ سربازبر به فرماندهی سروان کرامت فلاح پيشه مرکب از نفرهای پی ام پی ۱ و ۲ و ۴۰ دستگاه نفربر.
 - ۶ - گروهان قرارگاه تیپ به فرماندهی سروان عباس گرگین.
- ب - تیپ ۳۷ زرهی به فرماندهی سرهنگ دوم زمانفر، بنا به دستور بر اساس مأموریت دریافتی از نزاجا در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۳ از شیراز به سمت دزفول عزیمت نموده و در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۶ در پیرامون فرودگاه اضطراری در غرب دزفول استقرار یافت. بعد از مدتی برای تداوم عملیات، تیپ ۳۷ زرهی بخشی از یگان‌ها را به نام گروه رزمی ۳۷ و بخش دیگری را برای تعویض نوبت بعدی به شیراز اعزام کرد.

گروه رزمی ۳۷ از تیپ ۳۷ زرهی

۱ - گروه رزمی ۳۷ از یگان‌های تیپ ۳۷ زرهی به فرماندهی سرگرد غفار رامین تشکیل و در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۱۸ در ارتفاعات دوسلک مستقر شد.

۲ - فرمانده گروه رزمی ۳۷ به اتفاق سروان حسین حاتمی طی بازدید از پایگاه‌های مرزی سمیده، فکه، دویرج، رشیده، طاوسییه، سویله، صفریه، اوضاع را بسیار نابه‌سامان مشاهده می‌نمایند.

۳ - گروه رزمی ۳۷ طی پیام‌های مکرر از لشکر ۹۲ زرهی تقاضای واگذاری و اعزام یگان پیاده، واحد توپخانه و نیروی زرهی به منطقه تحت مسئولیت خود می‌نماید.

۴ - در پی این درخواست‌های مکرر، یک گروهان پیاده از مرکز آموزش پیاده شیراز، یک آتشبار توپخانه از مرکز آموزش توپخانه و یک گروهان تانک چیفتن هم از لشکر ۲۱ پیاده حمزه تهران به منطقه اعزام می‌شوند.

۵ - در گروه رزمی ۳۷ بنا به تدبیر و به دلیل پوشش نوار مرزی از سمیده تا صفریه، دو تیم رزمی ویژه سازمان داده می‌شود. هر تیم رزمی شامل یک گروهان تانک، یک دسته سربازبر، یک دسته پیاده و چند قبضه خمپاره و توپخانه بوده است.

۶ - روزهای ۲۵ و ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ تیراندازی‌های پراکنده عراق به پاسگاه‌های خودی آغاز گردید و برای سد کردن پیشروی احتمالی دشمن به نوار مرزی، یک گروه رزمی را در پشت رودخانه دویرج و گروه رزمی دیگر را در پاسگاه‌های فکه، دویرج، سوبله و صفریه مستقر نمودند.

حمله نیروهای عراقی در روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۹

نیروهای عراقی حمله خود را با یک لشکر موتوریزه در روز ۱۳۵۹/۶/۲۶ از محور فکه به خاک کشور عزیز ایران آغاز کردند؛ اما رزمندگان دلاور و جان‌برکف ما با استفاده از تیر مستقیم تانک‌ها و همچنین توپخانه‌ها و خمپاره‌ها، تعداد زیادی از تانک‌ها و نفربرهای دشمن را منهدم کردند و تعداد زیادی از نفرات دشمن را کشته و عده‌ای را به اسارت گرفتند.

در روز ۱۳۵۹/۶/۲۸، هواپیماها و توپخانه‌های دشمن مواضع نیروهای خودی را بمباران کرده و زیر آتش گرفتند و دوباره با همان لشکر موتوریزه به مواضع ما یورش آوردند، باز هم نیروهای دشمن متحمل تلفات و ضایعات زیادی شدند. در همین روز، گروهان تانک چيفتن اعزامی از لشکر ۲۱ پیاده حمزه به جلو در نوار مرزی فراخوانده شدند و نیروهای دشمن را سرکوب و مجبور به عقب‌نشینی کردند. با تعاقب نیروهای دشمن، تعداد دیگری را اسیر و تجهیزات زیادی را نیز به غنیمت گرفتند که به شیراز تخلیه گردید.

در اینجا لازم می‌دانم این مسئله را بیان کنم که دلاورمردان سلحشور ما با وجود کثرت نیروهای دشمن، نه فقط هیچگونه واهمه‌ای از آنان نداشتند، بلکه با جان و دل، گوش به فرمان برای سرکوب دشمن بودند.

در تاریخ ۲۹ شهریور، دوباره نیروهای بی‌شمار و عظیم دشمن به پاسگاه دویرج حمله کردند و ارتباط بین پاسگاه دویرج به فکه و فکه به سمیده قطع گردید. در آن شب، آقای سیدمحمد غرضی استاندار خوزستان در فکه جانفشانی‌های رزمندگان دلاور تیپ ۳۷ زرهی را مشاهده کردند، که چگونه ادوات زرهی نیروهای دشمن را منهدم و به آتش کشیدند.

جناب سرگرد غفار رامین از آن زمان می‌گوید: «روز سی شهریور ۱۳۵۹، هدف این بود که با استقرار گروهان تانک چيفتن در سمیده و یک

گروهان دیگر تانک چیفتن در ساحل شرقی رودخانه دویرج، بتوانیم دشمن را دور زده و منهدم کنیم و یا به اسارت بگیریم؛ اما دشمن با سماجت درصدد پیشروی نیروهایش از محور فکه بود. من ضمن مایوس بودن از پشتیبانی رده بالا شخصاً وضعیت بحرانی را به لشکر ۹۲ زرهی گزارش کردم. تیپ ۲ زرهی دزفول از عین‌خوش به امامزاده عباس و دشت عباس عقب‌نشینی کرده بود.

من، سروان حسین حاتمی افسر عملیات و سروان پرویز صارمی را برای بازدید از چگونگی وضعیت به محل اعزام نمودم، تا شاید بتوان از تصرف سه‌راهی قهوه‌خانه توسط دشمن جلوگیری کرد. در همین روز، جان بر کفانی به نام ستوان وحدانی، سرباز نبی و... به شهادت رسیدند. در روز ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹، از جناح راست زیر آتش شدید نیروهای دشمن قرار گرفتیم و نیروهای خودی هم تا سر حد توان و با شدت هرچه بیشتر نیروهای دشمن را سرکوب می‌کردند. عده‌ای از نیروهای دشمن مستقیماً از روبه‌روی فکه یورش آوردند و عده بی‌شمار دیگری به هنگام غروب از محور سمیده وارد فکه شدند و پرچم عراق را بر بام پاسگاه فکه بالا بردند. نیروهای ما در پیرامون پاسگاه فکه درگیر جنگ تن‌به‌تن شده بودند؛ یک فرمانده گردان و چند نفر دیگر از نیروهای عراقی به دست رزمندگان غیور ما کشته شدند. با کشته شدن نیروهای دشمن، دوباره نیروهای خودی وارد پاسگاه فکه شده و پرچم عراق و عکس منحوس صدام را پایین کشیده و آن شب تا صبح در پاسگاه فکه بودیم.»

گروه رزمی ۳۷ در اجرای عملیات تأخیری

در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱، فرمانده گروه درصدد اجرای عملیات تأخیری و جلوگیری از پیشروی سریع نیروهای دشمن در تپه ماهورهای مابین فکه و دوسلک بود، تا شاید فرصت کافی برای رسیدن نیروهای خودی به منطقه حاصل گردد؛ اما هیچ‌گونه نیرویی به کمک گروه رزمی ۳۷ نیامد. گروه رزمی ۳۷ با اجرای عملیات پدافندی، آفندی و تأخیری تا هشت روز تمام در حال درگیری، به ساحل شرقی رودخانه کرخه عقب‌نشینی نمود، درحالی‌که سه‌راه قهوه‌خانه در تصرف دشمن بود. روز دوم مهر ۱۳۵۹، سرگرد رامین به علت مجروحیت به بیمارستان اعزام شد. به طوری که شرح داده شد، گروه رزمی ۳۷ با اجرای عملیات تأخیری حساب شده از مورخ ۱۳۵۹/۷/۱ الی ۱۳۵۹/۷/۱۰ از نوار مرزی فکه تا رودخانه کرخه در غرب دزفول عقب‌نشینی و پس از استقرار در شرق رودخانه کرخه، دشمن را مجبور به استقرار در مواضع نامناسب می‌نمایند. در این زمان، سرگرد اسدزاده به فرماندهی گروه رزمی ۳۷ زرهی انتخاب می‌شود.

شرحی از سرتیپ ۲ دکتر حسین حاتمی در خصوص درگیری روزهای آغازین جنگ

در سال ۱۳۸۴، جلسه‌ای با شرکت رزمندگان تیپ ۳۷ زرهی در آمفی‌تئاتر پادگان تیپ ۳۷ در دارنگون برگزار گردید. در این مراسم، امیر سرتیپ ۲ حسین حاتمی که در روزهای آغازین تهاجم ناجوانمردانه دشمن به خاک کشور عزیزمان، رئیس رکن سوم و افسر عملیات گروه رزمی ۳۷ بود، بیان داشت: نیروهای دشمن هرگاه به سوی نوار مرزی به منظور ورود به خاک کشورمان یورش می‌آوردند، با آتش رزمندگان ما مواجه و مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند. خود دیدم

که ستونبار یدالله پیرپور با استفاده از گلوله‌های مستقیم تانک، چندین دستگاه از تانک‌های دشمن که به صورت توده به طرف ما می‌آمدند را منهدم و آنها را مجبور به عقب‌نشینی و فرار کرد. همچنین، استوار رضا بناکار، گروه‌بان یکم اسدالله علی‌بیگی، استوار دوم هراتی، ستونبار سلیمان ویسی هریک به تنهایی برابر تعداد زیادی تانک دشمن مقاومت کرده و دشمن را به مدت ده روز سرکوب کردند؛ البته همه رزمندگان فداکار گروه رزمی ۳۷، که جانانه دشمن را به زانو درآورده بودند، قابل‌ستایش و تقدیرند؛ لیکن اسامی همه را به یاد ندارم که عنوان کنم.

شرحی از وضعیت سرتیپ ۲ صارمی تا قبل از جنگ تحمیلی

اینجانب سرتیپ ۲ زرهی بازنشسته مجید صارمی، پس از طی دوره سه ساله دبیرستان نظام تهران و اخذ دیپلم ریاضی در تاریخ ۱۳۳۹/۰۶/۲۹، وارد دانشکده افسری شدم؛ اما پس از طی ۴۵ روز خدمت در دانشکده افسری، در تاریخ ۱۳۳۹/۰۸/۱۵ تعداد ۳۵۰ نفر از دانشجویان فارغ‌التحصیل دبیرستان نظام، از جمله اینجانب را جهت طی دوره مقدماتی افسری یک‌ساله به دانشگاه نظامی انتقال دادند. علت این انتقال دانشجویان، ورود ادوات زرهی و جنگ‌افزارهای خریداری‌شده و تشکیل و سازماندهی یگان‌های تازه تأسیس و نیاز به افسران جوان بود. دانشجویان دبیرستان نظام که واجد شرایط بودند را برای ورود هرچه سریع‌تر به خدمت در نیروها انتخاب کردند.

بنا بر آنچه که گذشت، اینجانب با توجه به علاقه‌ای که به رشته زرهی داشتم، با انتخاب رشته زرهی و طی دوره مقدماتی یک‌ساله در تاریخ ۱۳۴۰/۰۷/۰۱، با درجه ستوان سومی به لشکر ۹۲ زرهی اهواز انتقال یافتم و تا تاریخ ۱۳۵۳/۰۷/۰۱، به مدت ۱۳ سال در گردان ۲۸۳

سوار زرهی، در سمت‌های فرمانده دسته و فرمانده گروهان سوارزرهی، در تمامی نوار مرزی خوزستان از غرب مهران تا فکه، بستان تا شلمچه خدماتی عاشقانه داشتم و آشنایی کامل به این مناطق مرزی داشته و دارم. در تاریخ ۱۳۵۳/۰۷/۰۱، جهت طی دوره عالی زرهی به مرکز زرهی شیراز منتقل شدم و در تاریخ ۱۳۵۴/۰۷/۰۱، پس از اتمام دوره عالی زرهی تمایل داشتم دوباره به لشکر ۹۲ زرهی اهواز برگردم، که برخلاف خواسته‌ام مرا در مرکز زرهی ابقا کردند و در گردان دانشجویان و در قسمت فرمانده گروهان کادر ثابت و معاون گردان انجام وظیفه نمودم و در تاریخ ۱۳۵۷/۰۷/۰۱، به درجه سرگردی ارتقا یافتم.

از تاریخ ۱۳۵۰/۰۷/۰۱ الی ۱۳۵۱/۰۱/۰۱ به مدت شش ماه، دوره زبان انگلیسی را در مرکز زبان دانشکده افسری طی نمودم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، فرماندهی یگان قرارگاه مرکز زرهی را عهده‌دار بودم.

دریافت پیام امام (ره) و آگاه شدن از تهاجم دشمن به کشورمان

در پایان روز ۱۳۵۹/۰۶/۳۱، شب هنگام در حال صرف شام بودم که ناگهان سیمای جمهوری اسلامی ایران، امام (ره) را نشان داد که به نقل مضمون فرمودند: «ملت ایران! از اینکه صدام خائن چند سنگ در بعضی نقاط انداخته ناراحت نباشید، من سیلی محکمی به صدام خواهم زد.» با شنیدن این مطلب و کنجکاوی در شنیدن اخبار بعدی، متوجه شدم که نیروهای ارتش بعث عراق در حمله‌ای سراسری مرزهای کشورمان را مورد تاخت‌وتاز قرار داده و وارد خاک مقدس کشورمان شده‌اند. پس از شنیدن اخبار، به سوی کمد لباس رفتم و دو دست لباس کار نظامی، پوتین و آنچه را که وسایل شخصی مورد نیاز می‌پنداشتم، جمع‌آوری

کرده و در ساک گذاشتم. همسرم پرسید چه کار داری می‌کنی؟ گفتم: «حرفه نظامیگری را که در ذات من نهاده‌اند و آن را با اشتیاق پذیرفتم و برای چنین روزهایی انتخاب کرده‌ام. به همین دلیل، فردا صبح برای ستیز با دشمنان مهاجم به اهواز عزیمت می‌کنم.» همسرم در جواب گفت: «می‌دانم که روحیه شما مقتضی حضورت در میدان جنگ است، برو که شما را به خدا می‌سپارم.»

گزارش کتبی شخصی‌ام مبنی بر اعزام به لشکر ۹۲ زرهی

صبح روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۱ در دفترم حضور یافتم و نامه‌ای به جناب سرهنگ ایرج همتی فرمانده وقت مرکز زرهی نوشتم. در آن قید کردم چنانچه ظرف روز جاری به لشکر ۹۲ زرهی برای مقابله با دشمن اعزام نشوم، به استناد همین گزارش شخصاً به اهواز عزیمت و خود را برای مقابله با دشمن به لشکر ۹۲ زرهی معرفی خواهم کرد. سرهنگ همتی پس از مطالعه نامه با خوشحالی گفت: «هم‌اکنون پیامی از نازجا رسیده مبنی بر اینکه باید یک گروه رزمی تشکیل دهیم و به اهواز اعزام نماییم، آیا فرماندهی آن را به عهده می‌گیرید؟» گفتم: «بله»

حضور در دفتر فرمانده تیپ ۳۷ زرهی و تشکیل گروه رزمی ۳۸ شیراز

من و فرمانده دانشکده زرهی در معیت جناب سرهنگ همتی، در ساعت ۸:۰۰، روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۱ در دفتر فرمانده تیپ ۳۷ حضور یافتیم؛ با کمک سروان خسرو مانی، سرپرست باقیمانده تیپ ۳۷ و هماهنگی با سازمان‌های مربوطه، ۵۲ دستگاه تریلر تانک‌برآماده شد و تا بعدازظهر همان روز ۴۲ دستگاه تانک از نوع چیفتن، ام ۶۰ و ام ۴۷ و ۱۲ دستگاه نفربر با خدمه مربوطه، به سوی اهواز حرکت داده شد. فهرست اسامی افسران، درجه‌داران و سربازان تهیه و پس از جمع شدن نفرات به آنان ابلاغ شد.

به آنان گفته شد که صبح روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۳، با وسایل شخصی مورد نیاز در پادگان حضور یافته و همگی در بعدازظهر روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۳، برای سرکوب دشمن متجاوز به اهواز عزیمت خواهیم کرد.

علاوه بر این، یک گروهان پیاده رزمی از گردان ۱۹۱ مرکز پیاده نیز در اختیار گروه رزمی ۳۸ شیراز قرار گرفت و بدین ترتیب، گروه رزمی ۳۸ شیراز از باقیمانده تیپ ۳۷ زرهی و تعدادی افسر و درجه دار از دانشکده زرهی و یک گروهان پیاده رزمی به فرماندهی من تشکیل شد.

یادآوری می شود که گروه رزمی ۳۷ از تیپ ۳۷ زرهی، در اردیبهشت ۱۳۵۹، به نوار مرزی خوزستان؛ منطقه عمومی فکه اعزام و استقرار یافته بود و هم اکنون، با فداکاری و جان فشانی و با دادن شهادتی از افسران، درجه داران و سربازان و وارد کردن تلفات قابل توجهی به دشمن و اخذ غنائم جنگی و به اسارت درآوردن عده ای از نیروهای دشمن، در حال جنگ تن به تن با نیروهای بعثی بود.

حرکت افراد گروه رزمی ۳۸ شیراز به سوی اهواز

در ساعت ۱۷:۰۰ روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۳، افراد گروه رزمی ۳۸ شیراز با استفاده از ۹۶ دستگاه انواع خودرو چرخ دار، از شیراز به سوی اهواز حرکت کرد. در بعدازظهر روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۵، در حالی که ستون گروه رزمی با راهپیمایی تاکتیکی به شرق اهواز، ارتفاعات زیتون کارگری می رسید، جنگنده بمب افکن های دشمن اهواز را بمباران می کردند. با دیدن این وضعیت، نیروها را در شرق ارتفاعات و در دشت وسیعی به صورت پراکنده مستقر کرده و خود به لشکر ۹۲ زرهی مراجعه نمودم، تا ضمن معرفی گروه رزمی ۳۸ شیراز به لشکر ۹۲ زرهی، آمادگی گروه رزمی را برای دریافت مأموریت جنگی گزارش دهم.

حضور فرمانده گروه رزمی ۳۸ شیراز در اهواز و معرفی به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی

در ساعت پنج بعدازظهر روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۵، در اتاق جنگ لشکر ۹۲ زرهی خود را به فرمانده وقت لشکر جناب سرهنگ قاسمی نو معرفی کردم. ایشان با شناختی که نسبت به بنده داشت، بسیار خوشحال شد و گفت: صارمی آن تیم‌های تیراندازی را که آموزش می‌دادی و در مسابقات شرکت می‌کردند، امروز زمان استفاده از آنها در سرکوبی نیروهای متجاوز دشمن است.

در جواب گفتم: «جناب سرهنگ قاسمی نگران نباشید، به امید پروردگار، طومار نیروهای دشمن را در هم می‌پیچیم و پوزه آنان را به خاک می‌مالیم و آنان را با سرافکندگی و پشیمانی و اضمحلال، از خاک مقدس جمهوری اسلامی ایران بیرون می‌رانیم.» آنگاه پس از صرف یک لیوان چایی، مأموریتی به من داد. یادام آمد در سال ۱۳۵۱، تعدادی از تانک‌های قدیمی را در دشت میشان استقرار داده بودند. سرلشکر جعفریان، فرمانده لشکر به من مأموریت داد تا نیروهای ژاندارمری را در تیراندازی با این تانک‌ها آموزش دهم و سپس تانک‌ها را در نوار مرزی مستقر نمایند، جناب سرگرد قاسمی در آن زمان برای بازدید پیشرفت آموزش آمد و گفت: «جایی که صارمی هست، تانک مرده تبدیل به ام ۶۰ می‌شود.»

واگذاری مأموریت شفاهی فرمانده لشکر ۹۲

جناب سرهنگ قاسمی نو، پس از صرف چایی به من گفت: صارمی، الساعه حرکت کن به سه‌راه خرمشهر از محور حمیدیه، به سوی حمیدیه حرکت کن و پس از رسیدن به امامزاده در دست چپ، به دست راست بپیچ به

طرف زاغه‌ها. در فولی آباد نیروهای زرهی اعزامی شما مستقرند. من هم پس از انجام کارم تا چند دقیقه دیگر به فولی آباد آمده و به شما ملحق می‌شوم و با استفاده از نیروهای گروه رزمی ۳۸ شیراز به نیروهای دشمن که در داخل جنگل گمبوعه استقرار یافته‌اند، حمله می‌کنیم، البته باید اذعان کنم که جناب سرهنگ قاسمی نو، واقعاً از حضور گروه رزمی ۳۸ شیراز به وجد آمده و ذوق‌زده شده بود. با اینکه خودش در کاربرد نیروهای زرهی استاد بود، فکر کردم چگونه می‌خواهد در تاریکی شب، آن هم به داخل جنگل حمله شود. فرصتی هم نبود با استدلال درباره اجرای این مأموریت با ایشان صحبت کنم. بالأخره به سمت حمیدیه حرکت کردم و به نقطه نشانه‌ای که ایشان داده بود، رسیدم. تاریکی شب فرا رسید و فهمیدم که ایشان به علت درگیری و مشغله زیاد در آن لحظات آدرس اشتباهی داده، چرا که آن محل غرب تپه‌های فولی آباد بود. پس از خروج از جاده آسفalte و طی مسافتی در حدود چهارصد متر به راست، ماشین جیب داخل زمین‌های رملی گیر کرد و از حرکت بازماند. در این زمان، یک فروند بالگرد خودی بالای سر ما ظاهر شد و ما را به رگبار مسلسل بست و رفت. من همیشه دو قبضه تفنگ ژ۳ و هزار تیر فشنگ جنگی، قطب‌نما و بیل و کلنگ به همراه داشتم. با استفاده از بیل و کلنگ و با کمک‌راندن و یک نفر سرباز همراه، تعدادی از درختان گز و بوته‌های خار را بریدیم و زیر لاستیک‌های خودرو انداختیم، تا از این زمین‌های رملی عبور کنیم. چون به خاطر رملی بودن زمین، قادر به دور زدن نبودیم که از جاده آسفالت برگردیم، ناچار از غرب فولی آباد به طرف جاده اهواز - اندیمشک رفتیم و در محل قدیمی پلیس‌راه به جاده اصلی رسیدیم

ساعت ۰۱:۰۰، روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۶، به لشکر رسیدیم. جناب سرهنگ قاسمی نو مرا در آغوش کشید و گفت: «خلبان بالگرد گفته یک خودرو

دشمن را زدیم.» البته در همان نقطه‌ای که ما از حرکت بازمانده بودیم. رد نیروهای زرهی دشمن که تا ارتفاعات فولی آباد پیشروی کرده و به جنوب حمیدیه برگشته بود، کاملاً مشخص بود. جناب سرهنگ قاسمی گفت: «به علت گرفتاری و حواس‌پرتی، آدرس را اشتباه داده‌ام.»

حرکت گروه رزمی ۳۸ از شرق اهواز به تپه‌های فولی آباد

زمانی که می‌خواستیم به طرف حمیدیه حرکت کنیم، با جناب سرهنگ قاسمی نو درباره حرکت گروه رزمی از شرق اهواز به تپه‌های فولی آباد، هماهنگی به عمل آمد. طی پیامی با بی‌سیم به سرگرد پرویز بنی عامریان ابلاغ نمودم که با هماهنگی با سروان ناصر محب، گروه رزمی ۳۸ را با استفاده از تاریکی شب و تا ساعت ۲۳:۰۰ روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۵، در تپه‌های فولی آباد با اتخاذ دفاع دورتادور و به صورت پراکنده تغییر مکان دهند.

سرگرد پرویز بنی عامریان، معاون فرمانده گروه رزمی ۳۸ در روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۱ ستون ادوات زرهی را از شیراز به اهواز حرکت داده و پیرامون زاغه‌های مهمات در غرب اهواز مستقر گردیده بود. *

سخنرانی فرمانده گروه رزمی برای تعدادی از رزمندگان

در ساعت ۷:۰۰ روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۶، در پای تپه منفرد در پنج کیلومتری غرب اهواز در جمع عده‌ای از افسران و درجه‌داران و سربازان، مطالبی را به این شرح بیان کردم: «بسم الله الرحمن الرحيم. هم‌زمان عزیز و فداکار، از مهران،

* به نقل از سرتیپ ۲ فریدون پاکچهر: در روز ۱۳۵۹/۷/۴، بنده هم با درجه سروانی همراه جناب سرگرد بنی عامریان بودم. با اتوبوس شبانه به اهواز رسیدیم. در باشگاه افسران به اتفاق سرگرد بنی عامریان و بقیه همراهان مستقر شدیم. تا آمدن گروه رزمی ۳۸ در پادگان اهواز مشغول آماده‌سازی تانک‌های چیفتن باقیمانده در لشکر بودیم و ۱۲ دستگاه تانک را آماده کردیم که شش دستگاه به طرف سوسنگرد و شش دستگاه به طرف آبادان فرستاده شد. سپس در حوالی پلیس‌راه به گروه رزمی ۳۸ پیوستم.

مرز بین‌المللی تا شلمچه و تا اینجا که ما هستیم توسط نیروهای سفاک صدامی اشغال گردیده، اموال و احشام ساکنین نوار مرزی بستان و سوسنگرد را به غارت برده‌اند، با مردم ما رفتار وحشیانه کرده‌اند. ما سربازان، لباس مقدس سربازی را برای چنین روزی پوشیده‌ایم، وظیفه ما امروز مضاعف شده است. از طرفی، باید از جان و مال و ناموس مردم کشورمان دفاع کنیم و از طرفی، از انقلاب اسلامی مردم به رهبری امام خمینی (ره) باید دفاع کنیم و این وظیفه دینی و شرعی ماست؛ اما هرچند به سبب عدم تأمین کامل مرزهای کشورمان، نیروهای جنایت‌کار دشمن تا ده کیلومتری غرب اهواز و تا پل نادری بر روی رودخانه کرخه در غرب دزفول نفوذ کرده و پیش آمده‌اند، به یاری پروردگار و با همت شما افسران شجاع و با ایمان، درجه‌داران دلاور و با ایمان، سربازان بی‌باک و با ایمان که مردانگی و غیرت و عشق به درگیری و سرکوبی و انهدام نیروهای نابکار را در چهره‌های مردانه شما می‌بینم، طولی نخواهد کشید که با ورود نیروهای نظامی و مردمی به منطقه جنگی و شناسایی مواضع دشمن، با طرح‌ریزی و اجرای عملیات‌های پی‌درپی، تمام نیروهای صدامی را راهی جهنم خواهیم کرد.»

شعار رزمندگان غیرتمند این بود:

دشمنان را از خون کفن سازیم	دوستان را قبای فتح دهیم
جان چه خواهی کرد بر جانان فشان	مرد نبود آنکه نبود جان‌فشان
گر تو جانی برفشانی مرد وار	بس که جانان جان کند بر تو نثار

سازماندهی رزمی به گروه رزمی ۳۸ شیراز

قبل از طلوع آفتاب صبح روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۶، با جمع کردن تمامی افسران موجود در گروه رزمی نسبت به سازماندهی رزمی به شرح زیر با عجله زیاد اقدام گردید.

- ۱- سرگرد زرهی پرویز بنی عامریان به سمت معاون فرمانده گروه رزمی.
- ۲- سروان ناصر محب اصفهانی رئیس ستاد گروه رزمی ۳۸.
- ۳- سروان رضا نیکخواه (شهید سرتیپ نیکخواه) رئیس رکن سوم گروه رزمی.
- ۴- سروان فریدون پاکچهر رئیس رکن دوم گروه رزمی.
- ۵- سروان حسین کاملی رئیس رکن یکم گروه رزمی.
- ۶- سروان قاسم معدلی رئیس رکن چهارم گروه رزمی.
- ۷- سروان توپخانه ابراهیم هوشمند مأموریت یافت تا علاوه بر هماهنگ کردن خمپاره‌اندازهای موجود در گروه رزمی، توپخانه‌ها و خمپاره‌اندازهای پراکنده در غرب اهواز را هماهنگ نماید، تا بتوان با آتش‌های دیدبانی شده متمرکز، مواضع و نیروهای دشمن را هدف قرارداد.
- بیان پراکندگی در مورد خمپاره‌اندازها به این دلیل است که هنگام یورش برق‌آسای دشمن به خاک کشورمان و نزدیک شدن به اهواز، اندک نیروهای موجود در تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی، بدون سازماندهی و فقط با ایشار و غیرت و مردانگی با اندک تجهیزاتی که در اختیارشان بود، جلو پیشروی دشمن را در ۱۵ کیلومتری غرب اهواز سد کرده بودند.
- ۸- سروان پرویز صارمی (مرحوم سرتیپ ۲ صارمی) فرمانده گروهان تانک ام ۶۰، بعد از ظهر همین روز به گروه رزمی ۳۷ که در غرب دزفول بود، عزیمت کرد و پس از تحویل و تحول گروهانش با سروان کریم پیروزان در تاریخ ۱۳۵۹/۰۷/۱۱، به گروه رزمی ۳۸ بازگشت.
- ۹- سروان دستوری (شهید سرهنگ دستوری) فرمانده گروهان تانک ام ۴۷.
- ۱۰- سروان احمد جنگانی فرمانده گروهان تانک چیفتن.
- ۱۱- ستوان یکم سجدیان فرمانده گروهان ارکان و ارکان گروه رزمی ۳۸.
- ۱۲- ستوان یکم پیاده یار محمودی فرمانده گروهان پیاده از گردان ۱۹۱ مرکز پیاده.

گروه رزمی ۳۸ شیراز و اشغال مواضع در فولی آباد

به محض سازماندهی مشاغل پرسنل گروه رزمی، بلافاصله فرماندهان یگان‌ها نسبت به جداسازی و جمع‌آوری ادوات جمعی و ادوات زرهی، از قبیل خودروهای چرخ‌دار و شنی‌دار، با روحیه‌ای پرنشاط اقدام نمودند. دشمن هم از محل و موقعیت گروه رزمی آگاه شده بود و به شدت محل تجمع نیروهای گروه رزمی را زیر آتش خمپاره‌ها و توپخانه‌ها قرار داد. برای اولین بار در عمرمان در جنگی نابرابر زیر آتش دشمن قرار گرفته بودیم. با وجود این، دلاورمردان گروه رزمی تا ساعت ۱۰:۰۰ روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۶، یگان‌های خود را سازماندهی و برای اجرای ماموریت اعلام آمادگی کردند. سپس گروهان تانک ام ۶۰ در غرب تپه‌های فولی آباد، گروهان تانک ام ۴۷ در شمال و گروهان تانک چیفتن در غرب و جنوب غرب فولی آباد مستقر گردیدند.

در ساعت ۱۲:۰۰ روز ۱۳۵۹/۰۷/۰۶، وضعیت گروه رزمی ۳۸ شیراز به لشکر ۹۲ زرهی گزارش شد و آمادگی یگان را برای عملیات جنگی و سرکوب نیروهای بعثی دشمن گزارش کردم. به رغم اینکه درباره تشکیل و حرکت گروه رزمی ۳۸ شیراز به منطقه جنگی مطالبی را شرح داده‌ام، اما چون با عجله زیاد نفرات از یگان‌های مختلف مرکز زرهی و مرکز پیاده شیراز به تیپ ۳۷ ملحق شده بودند، کمبودهای زیادی از نظر تجهیزات انفرادی، امکانات مورد نیاز و مهمات و غیره احساس می‌نمودیم؛ اما پس از سازماندهی و معرفی فرمانده یگان‌ها، هر یگان لیست کمبودهای آمادی خود را گزارش کرد و از طریق تیپ ۳۷ زرهی و مرکز زرهی و مرکز پیاده نسبت به تأمین و فراهم کردن ملزومات مورد نیاز اقدامات بایسته انجام شد. البته لازم می‌دانم در خصوص افسران و درجه‌داران گروه رزمی و تیپ ۳۷ بیان کنم که همگی از نخبه‌ترین

افسران و درجه‌داران رسته زرهی ارتش جمهوری اسلامی ایران بودند، به طوری که در ادامه، این ادعای من ثابت خواهد شد.

تشکیل دسته خمپاره‌اندازها

روز ۱۳۵۹/۷/۷، پس از استقرار یگان‌ها در مواضع پدافندی و درگیری با نیروهای دشمن، ستاد گروه رزمی درصدد برآمد تا قبضه‌های خمپاره‌انداز یگان‌ها را به صورت یک دسته سازمان داده تا بتوان از این جنگ‌افزارهای مخرب، آتش متمرکز و دیدبانی شده بر روی اهداف و مواضع دشمن اجرا کرد، برای اجرای این مأموریت، به سروان ابراهیم هوشمند که از افسران رسته توپخانه و از دلاور مردان با ایمان گروه رزمی بود، مأموریت داده شد که دسته خمپاره‌انداز را تشکیل و راه‌اندازی نماید. نامبرده با مراجعه به لشکر ۹۲ زرهی و دریافت صفحه پلاتین بُرد و سایر ملزومات مورد نیاز، با انتخاب ستوان دوم قباد همتیان (شهید سرهنگ همتیان) و استوار دوم سبزعلی که از علاقمندان به این جنگ‌افزارها بودند، دسته خمپاره‌انداز گروه رزمی را راه‌اندازی کردند و از آن پس با آتش‌های متمرکز دیدبانی شده و مستمر، نیروهای دشمن را زیر آتش می‌گرفتند.

استقرار یک‌سوم نیروها در داخل زاغه‌های فولی آباد

روز ۱۳۵۹/۷/۹، به لشکر ۹۲ زرهی احضار شدم. شب‌هنگام که به قرارگاه گروه رزمی ۳۸ بازگشتم، دیدم اثری از نیروهای مشرف به قرارگاه گروه رزمی وجود ندارد. از سرگرد بنی عامریان پرسیدم نیروهای مجاور پاسگاه کجا مستقرند؟ در جواب گفت: «طی پیامی ابلاغ شده بخشی از نیروها را داخل زاغه‌ها مستقر کنیم.» در جواب گفتم: «۱۵-۱۰ سال قبل هنگام آموزش با عملیات در فولی آباد، ابتدا دفاع دورتادور برقرار کرده و

سپس آموزش را آغاز می‌کردیم، حالا که زیر آتشبار دشمن قرار داریم، فوراً نیروها را از زاغه‌ها خارج و در مواضع مربوط مستقر کنید.» سپس پیام را دریافت و به فرمانده لشکر جناب سرهنگ قاسمی‌نو مراجعه و پیام را به ایشان تسلیم کردم. جناب سرهنگ ناراحت شد و دستور داد مسئولان مخابراتی را حاضر کردند و داد و فریاد زیادی راه انداخت. سرانجام، کسی که پیام را مخابره کرده بود، گفت: «من در ارسال پیام اشتباه کرده‌ام و بدین ترتیب، ما هم پذیرفتیم که احتمالاً اشتباهی در کار بوده است.»

اعزام یک دسته تانک چیفتن به خرمشهر

در ساعت ۱۵:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۲، به قرارگاه لشکر ۹۲ زرهی احضار شدم. در جلسه‌ای که با حضور فرمانده لشکر و جمعی از فرماندهان تیپ‌ها و عناصری از ستاد لشکر در اتاق جنگ تشکیل شده بود، حضور یافتیم. موضوع مورد بحث در جلسه، مسئله خرمشهر بود. وضعیت، بسیار بحرانی و غم‌انگیز بود. نیروهای دشمن که با پنج لشکر زرهی و مکانیزه که به قصد تصرف خوزستان مرزهای خوزستان را درنوردیده بودند، از محور عین‌خوش به غرب دزفول و از فکه، چنانه، دوسلک به سوی غرب دزفول و شوش پیشروی کرده بودند. نیروهای فداکار خودی با دادن شهدای گران قدری پیشروی دشمن را در غرب رودخانه کرخه سد کرده بودند. همچنین، گروه رزمی ۳۸ شیراز و یگان‌هایی از تیپ ۱ زرهی لشکر ۹۲ زرهی با استقرار در منطقه فولی‌آباد و حومه کارخانه نورد و دانشجویان دانشکده افسری در منطقه فارسیات، ساحل غربی رودخانه کارون نیروهای دشمن را زمین‌گیر و به شدت تحت فشار قرار می‌دادند. با وجود این، خرمشهر در معرض خطر جدی قرار گرفته و از وجود نیروهای زرهی و توپخانه‌های مناسب جهت دفاع در مقابل نیروهای لجام گسیخته دشمن محروم بود. از طرفی، حفظ جبهه دزفول به عنوان گلوگاه خوزستان و اهواز مرکز

استان خوزستان، اجازه نمی‌داد و غیرممکن می‌نمود که بتوان با تضعیف مواضع یاد شده، نیروهایی را برداشت و به خرمشهر اعزام کرد. به ناچار، مقرر شد که گروه رزمی ۳۸ شیراز، یک دسته تانک چیفتن در پایان همان روز از محور اهواز به آبادان اعزام نماید.

در پایان جلسه، در ساعت ۲:۰۰، با پنج دستگاه تریلر تانک بر و استفاده از یک دستگاه جیپ از اهواز به سوی تپه‌های فولی آباد برگشتم. از آغاز تاریکی شب تا آغاز روشنایی روز، در مناطق جنگی می‌بایست حرکات و هرگونه جابه‌جایی در تاریکی مطلق صورت می‌گرفت، چرا که اگر در یک لحظه نوری دیده می‌شد، همان نقطه روشنایی بلافاصله توسط دشمن گلوله‌باران می‌گردید. به همین دلیل، در تاریکی محض حرکت کردم و در حدود یک کیلومتر قبل از رسیدن به قرارگاه گروه رزمی ۳۸ خودروهای تریلر را مستقر نموده و خود با یک دستگاه جیپ مربوط که راننده آن سربازی شجاع و بالیمان به نام احمد ناصری بود، حرکت را به سوی محل قرارگاه ادامه دادیم، که ناگاه به علت اصابت چند گلوله خمپاره به اطراف ماشین و ذو عارضه بودن زمین و تاریکی شب، خودرو جیپ به طرف راننده واژگون گردید. من برق‌آسا از سمت راست خودرو خارج شدم و دست راست سرباز ناصری را گرفتم و با کمک خودش و بدون هیچ‌گونه آسیبی او هم خارج شد. با کمک چند نفر، ماشین جیپ را بر روی چرخ برگرداندیم. سپس با تشکیل جلسه‌ای با حضور سرگرد بنی عامریان، سروان ناصر محب رئیس ستاد گروه رزمی، سروان فریدون پاکچهر رئیس رکن دوم، سروان رضا نیکخواه (سرتیپ شهید) رئیس رکن سوم و ستوان یکم فتوحی (شهید سرهنگ فتوحی) و همکاری آنان به مدت سی دقیقه، یک دسته تانک چیفتن (پنج دستگاه) به فرماندهی ستوان یکم فتوحی و خدمه‌های ورزیده و فنی حرفه‌ای در کاربرد تانک‌ها، دو دستگاه خودرو حامل مهمات مورد نیاز، یک گروه مخابراتی با تجهیزات مورد نیاز جهت برقراری ارتباط مداوم با

گروه رزمی ۳۸ و یک گروه مکانیسین با ابزار و آلات لازم تعیین گردید و تانک‌ها را به محل استقرار خودروهای تانک‌بر حرکت دادیم و بر خودروها سوار کردیم و به شهید عزیز ستوان یکم فتوحی که یادش گرمی باد، ابلاغ گردید، از محور اهواز به آبادان و سپس به خرمشهر عزیمت و با معرفی خود به فرمانده ارشد نظامی خرمشهر چگونگی وضعیت و مأموریت دریافتی خود را گزارش نماید. این دسته تانک در ساعت ۳:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۲، از اهواز به سوی آبادان عزیمت کرد. اولین گزارش ارسالی از شهید فتوحی حاکی از این بود که به محض ورود به صحنه درگیری، این دسته تانک ضربات مهلکی به نیروهای دشمن وارد و تعداد زیادی از ادوات زرهی دشمن را منهدم کرده است. این رزمندگان شجاع و با ایمان در جنگی نابرابر؛ اما فداکارانه، پیشروی نیروهای دشمن را در محل استقرار خود سرکوب می‌نمایند؛ اما دشمن با استفاده از فضاهای خالی چند کیلومتری جناحین، این رزمندگان جان‌بر کف را دور می‌زند. این عزیزان سرفراز تا آخرین گلوله می‌جنگند و هشتاد درصد آنان به شهادت می‌رسند. یادشان گرمی، نامشان جاوید باد.

دریافت مأموریت عملیات آفندی قائم (عج)

در ساعت ۱۱:۰۰ مورخه ۱۳۵۹/۷/۱۵، طی پیامی به لشکر ۹۲ زرهی احضار شدم، پس از حضور در رکن سوم لشکر، نامه‌ای (دستورالعملی) را به من ابلاغ کردند، مبنی بر اینکه گروه رزمی ۳۸ زرهی در ساعت پنج صبح روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، قبل از رسیدن به کارخانه نورد اهواز، در شمال محور اهواز-خرمشهر، به نیروهای دشمن مستقر در دُب‌حردان و حومه آن تک نماید. پس از تصرف دُب‌حردان و تأمین آن، آماده اجرای دستور بعدی باشد. همچنین در این نامه قید شده بود که تیپ ۱ زرهی که در مجاورت کارخانه نورد و فارسیات در ساحل غربی کارون درگیر با نیروهای دشمن

می‌باشد، مأموریت دارد که در ساعت پنج صبح روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، به نیروهای دشمن در ایستگاه آب تیمور تک کند و پس از تصرف ایستگاه آب تیمور و تأمین آن و الحاق با گروه رزمی ۳۸ شیراز، آماده اجرای دستور بعدی باشد. سپس زیر نامه ابلاغی، از من تعهد اجرای مأموریت و امضا گرفتند.

من خیلی اصرار داشتم که با وجود لشکر ۹ زرهی و لشکر ۵ مکانیزه و سایر یگان‌های دشمن با انبوه توپخانه‌های پشتیبانی‌کننده و نیروی هوایی دشمن و استقرار این نیروهای زمینی دشمن در غرب اهواز و جنوب حمیدیه، چنانچه گروه رزمی ۳۸ و تیپ ۱ زرهی که روی هم رفته از استعداد یک تیپ سازمانی زرهی هم برخوردار نبودند بر روی زمین‌های هموار غرب اهواز به سوی نیروهای دشمن که در زمین فرو رفته و در مواضع بسیار محکم حالت دفاعی به خود گرفته‌اند، پیشروی نمایم، نیروهای ما را منهدم می‌نمایند و آنگاه شهر اهواز در خطر جدی سقوط قرار خواهد گرفت. من گفتم: قبل از استقرار گروه رزمی ۳۸ در مناطق فولی‌آباد و غرب اهواز هیچ نیروی در این فضای بسیار زیاد و در این نواحی وجود نداشته، با وجود این، دشمن به سبب جنگل‌های نواحی کارخانه نورد و غرب محور اهواز-حمیدیه و فداکاری نیروهای موجود خودی، از پیشروی بیشتر به سوی اهواز بازمانده و هم‌اکنون نیروهای خودی، پیشروی دشمن را سد و تثبیت کرده و نیروهای مردمی در حال ورود به مناطق عملیاتی هستند. ما همگی با اشتیاق برای سرکوب دشمن آمده و هر نوع مأموریت را با جان و دل اجرا می‌کنیم؛ اما می‌خواهم فرصتی داده شود تا نیروهای رزمی ما از لشکرهای دور و نزدیک وارد مناطق عملیاتی شوند، متمرکز شوند، آنگاه با انجام شناسایی و طرح‌ریزی اصولی و منطقی در کاربرد نیروهای خودی، عملیات آفندی را یکی پس از دیگری علیه دشمن تا نابودی نیروهایش به اجرا درآوریم؛ اما گوش

شنوایی نبود و در جواب می‌گفتند: «اهواز در خطر است، در صورتی‌که نیروهای دشمن جرئت پیشروی حتی صد متر هم به سوی اهواز را نداشتند.»

من که دیدم خیلی اصرار به انجام عملیات دارند، درخواست کردم یک روز عملیات را به تأخیر بیندازند، یعنی عملیات در روز ۱۳۵۹/۷/۱۷ اجرا گردد تا اینکه ما فرصت داشته باشیم در روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ با بردن فرماندهان مسئول و خدمه حساس تانک‌ها، محور پیشروی و مواضع و محل استقرار نیروهای دشمن را شناسایی کنیم و چشم و گوش بسته در دام دشمن نیفتیم. با وجود این می‌گفتند: «به تأخیر انداختن عملیات به مدت یک ساعت هم جایز نیست.» پس به ناچار می‌بایست عملیات در روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ اجرا گردد و من بلافاصله به پایگاه گروه رزمی در فولی‌آباد بازگشتم.

آماده شدن گروه شناسایی

در ساعت ۱۲:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۵، به پاسگاه فرماندهی گروه رزمی ۳۸ در فولی‌آباد برگشتم. با سرگرد پرویز بنی عامریان معاون فرمانده گروه رزمی، در خصوص ابلاغ مأموریت و اجرای آن در روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، صحبت کردم. سپس با احضار افسران ارکان ۲ و ۳ و ابلاغ اجرای مأموریت به آنان و تأکید بر سری بودن عملیات، دستور دادم، فرماندهان گروهان، فرماندهان دسته، فرماندهان تانک‌ها و توپچی تانک‌ها، رأس ساعت ۱۳:۰۰، همچنین دو دستگاه کامیون و چهار دستگاه جیپ ترابری نفرات به منظور شناسایی از محور پیشروی و مواضع و استحکامات دشمن در پاسگاه فرماندهی جهت حرکت به محور مذکور آماده شوند. همه اقدامات انجام شده بود و نفرات مورد نظر سوار بر خودروها آماده حرکت بودند، که ناگهان صدای بی‌سیم درآمد: صارمی صارمی، جواب دادم. گفت: «این مأموریت را که ابلاغ می‌کنم فوراً اجرا کنید.» گفتم: «شناسایی بده، با دادن شناسایی معلوم شد که جناب

سرهنگ قاسمی نو فرمانده لشکر ۹۲ زرهی هستند.» گفتم: «بفرمایید» گفت: «به سرعت با یک گروهان تانک و یک گروهان پیاده به جنگل غرب محور اهواز به حمیدیه جنگل گمبوعه حمله کنید و نیروهای دشمن را که ساعاتی پیش وارد جنگل شده اند، منهدم و به عقب برانید.» در جواب گفتم: «مگر قرار نیست که فردا مهمانی برویم؟ چون از ما دعوت شده در روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ به مهمانی برویم، آیا مهمانی کنسل شده است؟» جناب سرهنگ قاسمی گفت: «فعلاً بدون معطلی به داخل جنگل حمله کنید.»

حمله رزمی به جنگل گمبوعه

پس از دریافت پیام فرمانده لشکر، ناچار مأموریت قبلی ما لغو شد. سپس به سروان دستوری (شهید سرهنگ دستوری) فرمانده گروهان تانک ام ۴۷ دستور داده شد که یک دسته تانک را از تپه های فولی آباد به طرف جاده اهواز-حمیدیه و به سوی جنگل غرب جاده مذکور اعزام و در ضلع شرقی جاده موضع بگیرند و خود نیز تا پایان مأموریت همراه دسته تانک مذکور باشد. من هم با سروان پاکچهر به همراه ستوان یکم یارمحمودی فرمانده گروهان پیاده، گروهان را از جاده به سوی جنگل عبور داده و با اتخاذ تاکتیک مناسب پیشروی یگان پیاده، به سوی جنگل، یک دسته پیاده در جناح راست و یک دسته دیگر به فاصله ۴۰۰ متر در جناح چپ محور پیشروی و یک دسته پیاده هم در مرکز محور پیشروی به عنوان پشتیبان، پیشروی کردند. در ضمن، دسته های پیاده جناح راست و چپ هم هرکدام دو گروه پیاده به صورت دشت بان با فاصله مناسب از یکدیگر و یک گروه هم به عنوان پشتیبان و با حرکات متناوب به سوی جنگل پیشروی و نزدیک شدند. ارتباط همگی توسط بی سیم با یکدیگر و فرماندهان در حد عالی برقرار بود. گروه های پیشروی، هنگام غروب آفتاب در فواصل مختلف وارد جنگل شدند و رسیدن خود را به محل مورد نظر گزارش

دادند. به آنان دستور داده شد به صورت متناوب، با احتیاط کامل و استراق سمع به عمق جنگل پیشروی و نتیجه را گزارش نمایند. پس از شناسایی و کنجکاوای بسیار، نیروهای جناح راست از سر و صدا و صحبت کردن افرادی در جناح راست جنگل خبر دادند. به نیروها ابلاغ شد که خود را با احتیاط نزدیک نمایند و صدای آنان را به دقت گوش دهند و ببینند با چه زبانی صحبت می کنند. بعد از لحظاتی، نیروها گزارش کردند که به زبان فارسی صحبت می کنند. به نیروهای خودی ابلاغ شد با صدای بلند به آنان بگویند، شما همگی در محاصره ما هستید، فوراً خود را تسلیم کنید، در غیر این صورت، همگی کشته خواهید شد. آنها فوراً می گویند ما نفرات چریک های دکتر چمران هستیم. در نتیجه با هم دست می دهند و موضوع را گزارش کردند و برخوردی پیش نیامد.*

هنگامی که یک دسته از تانک ها از تپه های فولی آباد به سوی جاده اهواز حمیدیه حرکت می کردند، توسط نیروهای دشمن مستقر در حومه دُب حردان دیده شدند. در نتیجه، محور اهواز حمیدیه و تپه های فولی آباد مواضع نیروهای گروه رزمی ۳۸ از ساعت ۱۷:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۵، زیر آتش شدید و بی رحمانه دشمن قرار گرفت. این اجرای آتش به شدت ادامه داشت.

در ساعت ۲۰:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۵، سرگرد بنی عامریان طی پیامی به من گفت: «سرهنگ بدرخواهان، رئیس رکن سوم لشکر ۹۲ زرهی و سرهنگ سید رحیم فهندژ رئیس ستاد لشکر ۹۲ زرهی در قرارگاه گروه رزمی در فولی آباد حضور یافته اند، شما هرچه زودتر به پاسگاه برگردید.»

من گفتم: «جناب سرهنگ بدرخواهان با من صحبت کنند.» سپس به جناب سرهنگ بدرخواهان گفتم که آیا فردا مهمانی خواهیم رفت یا نه؟ آیا واحد را همین شبانه برگردانم به فولی آباد یا خیر؟ ایشان گفتند:

* سرتیپ ۲ پاکچهر: من با نفرات دکتر چمران که حدود ۱۰ نفر و زیر آتش بودند صحبت کردم. از اول هم قرار بود با این گروه تماس برقرار نمایم.

«خودتان برگردید به پاسگاه فرماندهی؛ اما واحدها همچنان در جنگل و در مواضع اشغالی باشند.» من با یک دستگاه خودرو جیپ در زیر آن آتش وحشتناک دشمن به فولی آباد برگشتم. هنگام ورود به ارتفاعات، با استوار رضا بناکار یکی از فرماندهان تانک که در کاربرد تانک کم‌نظیر بود، برخورد کردم. ایشان با اصرار زیادی به من گفت: «می‌دانم از ظهر تاکنون هیچ نخورده‌ای، چند دقیقه پیش بچه‌های ما توقف کنید، یک استکان چایی صرف کنید.» من به خاطر محبت بچه‌ها توقف کردم. قرار شد تا یک استکان چایی بخورم.

استوار بناکار خواست با ماشین به دسته دوم تانک سرکشی کرده و برگردد. پس از گذشت لحظاتی، استوار بناکار برگشت و ماشین جیپ به علت نقص فنی از حرکت بازماند. من ناچار پیاده به سوی پاسگاه فرماندهی که حدود ۱۵۰۰ متر فاصله با عوارض پی‌درپی آن و زیر آتش سنگین دشمن بود، راه افتادم. تا طی کردن حدود ۸۰۰ متر از این فاصله را شاید دوپست بار با شنیدن صدای صفیر گلوله دشمن خود را به زمین زده و دوباره به حرکت ادامه می‌دادم، تا رسیدم به جایی که به من ایست دادند. خودم را که معرفی کردم استوار یدالله پیرپور من را شناخت، جلو آمد و گفت: «چرا تنها؟ یعنی شما نباید یکی دو نفر همراه خود داشته باشی؟ اگر در این شب ظلماتی کشته می‌شدی چه کسی باخبر می‌شد؟» سپس استوار پیرپور تا پاسگاه فرماندهی همراهم آمد و بعد از رسیدنم به پاسگاه به موضع خودش برگشت.

مذاکره با سرهنگ فهندژ و سرهنگ بدرخواهان

پس از رسیدن به پاسگاه فرماندهی، دوستان از دیدن من تعجب کردند که با این حجم آتشباری دشمن چگونه خود را به محل رساندم. ساعت حدود ۲۲:۰۰ مورخه ۱۳۵۹/۷/۱۵، بود. به آقایان گفتم: «امروز ظهر به من ابلاغ شده که روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، بایستی عملیاتی را که درگذشته عنوان گردید، انجام دهیم. در بعدازظهر روز جاری، افراد حساس گروه رزمی آماده عزیمت برای شناسایی از محور پیشروی و مواضع دشمن بوده‌اند که مأموریت جدید به گروه رزمی داده شد. هم‌اکنون عده‌ای از نیروها در داخل جنگل و حاشیه جاده اهواز - حمیدیه مستقر هستند و شما باید حتی‌الامکان عملیات فردا را یک روز به تأخیر بیاورید، تا این نیرو فردا خود را به جاده اهواز-خرمشهر حداقل مابین سه راهی خرمشهر و کارخانه نورد تغییر مکان دهد و برای عملیات آماده شوند.» دوستان گفتند: «مأموریت بایستی فردا اجرا شود. پس از بحث و گفت و گوی زیاد، قانع شدند که پس از مراجعه به لشکر نتیجه را با بی‌سیم ابلاغ نمایند. رأس ساعت ۲۴:۰۰ شب ۱۳۵۹/۷/۱۵ از فولی آباد به سمت اهواز حرکت کردند.

سروان پاکچهر نیز همراه آنان برای دریافت جواب رفت. بر اثر آتشباری دشمن، دیرتر از موعد به لشکر می‌رسیدند. سروان پاکچهر ساعت پنج بامداد روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ به گروه رزمی برگشت و گفت: «دستور داده‌اند، مأموریت اجرا گردد.» همزمان، لشکر نیز طی پیامی ابلاغ کرد که گروه رزمی ۳۸ بایستی تا ساعت ۰۸:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ از سه‌راهی خرمشهر گذشته و حرکت آفندی خود را به سوی هدف آغاز و نتیجه را گزارش نماید. به محض دریافت پیام از لشکر در رابطه اجرای عملیات در روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، به یگان‌ها ابلاغ گردید برابر دستور ابلاغی شماره ۱، به ترتیب گروهان تانک ام ۶۰، گروهان تانک چیفتن، گروهان تانک ام ۴۷ و گروهان پیاده با رعایت

اصول ایمنی و حرکت در تاریکی و روشنائی، با استفاده از افراد پیاده و حرکت به نوبت آنان در جلو خودروهای چرخ‌دار و شنی‌دار، به منظور جلوگیری از سقوط به داخل دره‌ها و شیارها و واژگونی آنها هرچه سریع‌تر به جاده اهواز-اندیمشک در محل پلیس‌راه اهواز به اندیمشک تغییر مکان نمایند. به سروان دستوری که هنگام مراجعت خودم به پاسگاه فرماندهی، مسئولیت اداره گروهان پیاده در داخل جنگل و دسته تانک مستقر در جاده اهواز - حمیدیه را واگذار کرده بودم، ابلاغ گردید که در اسرع وقت و با رعایت نکات ایمنی، نیروها را به فولی آباد برگرداند و به پلیس‌راه اهواز - اندیمشک تغییر مکان نماید.

به محض حرکت نیروهای زرهی و غرش طنین‌انداز صدای موتور تانک‌ها در تاریکی شب که فضا را در هم می‌نوردید، دشمن از جابه‌جایی و حرکت نیروهای ما آگاهی یافت و برای مختل کردن حرکت نیروها با استفاده از تمامی امکاناتش اعم از توپخانه‌ها و خمپاره‌ها و غیره، منطقه فولی آباد و مسیر حرکت و جابه‌جایی نیروهای ما را بی‌وقفه آتشباران کرد. با وجود این، نیروهای بالیمان، فداکار، قهرمان و مظلوم، با تلاش جانانه خود از فولی آباد به سوی پلیس‌راه اهواز - اندیمشک حرکت کردند. در ساعت ۰۵:۳۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، ستون گروهان تانک ام ۶۰ و به ترتیب گروهان تانک چیفتن، گروهان تانک ام ۴۷ و گروهان پیاده، با هوشیاری کامل و به صورت راهپیمایی تاکتیکی و پدافند غیرعامل هوایی به ترتیب از پلیس‌راه اهواز به اندیمشک، روی جاده آسفالت و به طرف سهراهی اهواز - خرمشهر عزیمت می‌نمودند.

در ساعت ۰۶:۳۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، ستون گروه رزمی ۳۸ از سهراهی خرمشهر عبور کرده و به سوی کارخانه نورد اهواز به حرکت خود ادامه داد. این در حالی بود که تیپ ۱ زرهی لشکر ۹۲ زرهی اهواز طبق برنامه ابلاغی قبلی،

عملیات قائم(عج) را از ساعت روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، در غرب کارخانه نورد اهواز آغاز کرده بود. نیروهای تیپ ۱ زرهی از حد فاصل جاده اهواز-خرمشهر و فارسیات ساحل غربی رودخانه کارون، به سوی ایستگاه آب تیمور، و به سمت مواضع نیروهای زرهی و مکانیزه دشمن که از جنوب جاده اهواز-خرمشهر به طرف ایستگاه آب تیمور و دُب حردان تا جنگل گمبوعه در مواضع و استحکامات غیرقابل نفوذ استقرار یافته و در کمین پیشروی نیروهای ما بودند تا آسیب جدی به نیروهای ما وارد کنند، پیشروی می نمودند.

دشمن با استفاده از پشتیبانی آتش توپخانه‌های لشکر زرهی و مکانیزه خود در غرب اهواز، قبل از آغاز روشنایی صبح روز جاری، غرب اهواز را از سهراهی اهواز-خرمشهر و جاده حمیدیه به طرف کارخانه نورد و تا ساحل غربی رودخانه کارون به جهنمی از آتش تبدیل کرده بود. با گذشت زمان، علاوه بر شدت آتش‌های پشتیبانی، جنگنده‌ها و بالگردهای دشمن نیز تلاش می کردند هرگونه فرصت و مجالی را از نیروهای ما سلب کنند و نیروهای خودی هم از توپخانه‌های پشتیبانی کننده به مقدار لازم محروم بودند، چرا که توپخانه‌های لشکر ۹۲ زرهی و سایر یگان‌های توپخانه تقویتی همگی از غرب دزفول تا غرب اهواز گسترش داشتند و فداکارانه پیشروی نیروهای دشمن را در این مدت سد کرده بودند.

گروه رزمی ۳۸ از تیپ ۳۷ زرهی در عملیات قائم(عج)

چنانچه قبلاً اشاره شد، گروه رزمی ۳۸ مأموریت داشت نرسیده به کارخانه نورد اهواز، در ساعت ۰۵:۳۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ با استفاده از زمین باز سمت راست جاده اهواز-خرمشهر به روستای دُب حردان تک کند و با انهدام نیروهای دشمن، دُب حردان را تصرف و تأمین نموده و آماده اجرای دستورات بعدی باشد. این در حالی بود که گروه رزمی ساعت ۰۷:۳۰ روز ۱۳۹۵/۷/۱۶، به محل مورد نظر رسیده و بلافاصله با اتخاذ آرایش رزمی و

تاکتیکی که قبلاً با هماهنگی فرماندهان گروهان‌ها و دسته‌ها و فرماندهان تانک‌ها به عمل آمده بود، قرار شد گروهان تانک چپفتن سمت راست و گروهان ام ۶۰ سمت چپ و به صورت خط زنجیر در محوری به عرض ۱/۵ کیلومتر و با شماره‌گذاری ۱-۲-۳-۴ الی آخر از اولین تانک سمت راست تا آخرین تانک سمت چپ به سوی غرب دُب‌حردان پیشروی نمایند و به محض درگیری با نیروهای دشمن، با استفاده از آتش و حرکت، شدیدترین ضربه را به دشمن وارد کنند، به طوری که تانک‌های شماره‌های فرد با توقف و تیراندازی و در هم کوبیدن مواضع دشمن، تانک‌های شماره زوج ۲۰۰ متر پیشروی کرده آنگاه متوقف شوند و نیروهای دشمن را زیر ضربات ویرانگر خود قرار دهند و تانک‌های شماره فرد به طور متناوب با آتش و حرکت، فرصت‌ها را از دشمن سلب کرده و زمینه را برای پیشروی نیروهای خودی و فرار نیروهای دشمن فراهم کنند. گروهان تانک ام ۴۷ نیز به عنوان احتیاط منظور شده بود. دو دسته از گروهان پیاده به نیروهای پیشرو و یک دسته به واحد احتیاط مأمور شده بود. نیروهای رزمی برابر آرایشات که ذکر گردید، مسافتی در حدود ۸۰۰ متر از محور آسفالت به سوی دُب‌حردان را طی کرده بودند، که ناگهان از لشکر دستور داده شد گروه رزمی ۳۸ برگردد بر روی جاده اصلی اهواز-خرمشهر و با عبور از کارخانه نورد به سوی ایستگاه آب‌تیمور تک کند. گروه رزمی ۳۸ عزم خود را جزم کرده بود که با وارد کردن ضربات کوبنده‌ای به نیروهای دشمن که تا ۱/۵ کیلومتری شرق دُب‌حردان پیش‌آمده بودند، آنها را در هم کوبیده و تار و مار نمایند؛ اما وضعیت پیش‌آمده، فرماندهان را ناچار به تغییر در اجرای دستور عملیاتی خود نمود. آری؛ چنانچه همگی در سر کلاس نشسته و مطالبی را که استادان در رابطه با عملیات‌های آفندی، تأخیری، پیشروی و غیره همچنین ارائه تدبیر در کاربرد نیروها و نوشتن و صدور

دستورات عملیاتی به صورت سخنرانی ارائه می‌دهند، دیده و شنیده‌ایم، لیکن در عمل و در برخورد به نیروهای دشمن که گاهی آسیب‌های جدی به نیروهای ما وارد می‌شود و ابتکار عمل در دست دشمن قرار می‌گیرد، آنجا است که فرماندهان لایق، شجاع، کارکشته و آگاه در چگونگی کاربرد نیروهای خودی با اتخاذ تدابیر منطقی، روحیه سلحشوری نیروهای خودی را حفظ نموده و با اتخاذ روش‌ها و تاکتیک‌های مناسب آسیب‌های وارد را برطرف نموده و مأموریت واگذاری را تا تصرف و تأمین هدف و آماده شدن برای اجرای دستورات ادامه می‌دهند. پس باید گفت که تفاوت انکارناپذیری است از گفتار و کردار از سخن گفتن تا عمل کردن، میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است.

در اجرای دستور لشکر ۹۲ زرهی، به نیروهای گروه رزمی ۳۸ که در حال پیشروی به سوی دُب‌حردان بودند، دستور بازگشت بر روی جاده اهواز-خرمشهر داده شد. به طوری که گروهان ام ۶۰، در جلو، به طرف خرمشهر، گروهان چیفتن پشت سر گروهان ام ۶۰ سپس گروهان ام ۴۷ و گروهان پیاده‌نظام بعد از همه بودند. نیروهای دشمن در شرق دُب‌حردان کاملاً پیشروی نیروهای ما را رصد کرده بودند؛ اما به صورت کمین منتظر نزدیک شدن ما بودند. تا اینکه با غافلگیری اولیه شدیدترین تلفات و ضایعات را بر ما وارد کنند؛ ولی با دور زدن نیروها و حرکت به سمت جاده اصلی، نیروهای دشمن در حومه دُب‌حردان دیوانه‌وار آتش‌های خود را بر نیروهای ما گشودند. زمانی که نیروهای خودی، به همان ترتیبی که گفته شده بود، نرسیده به کارخانه نورد به جاده اصلی رسیدند، کل منطقه نبرد بر اثر آتشباری توپخانه‌ها، خمپاره‌ها، گلوله مستقیم تانک‌ها، موشک مالیوتکا، بمباران جنگنده‌ها و فعالیت بالگردهای دشمن به صورت ابری خاکستری که ناشی از این انفجارات بود، درآمده بود.

در همان لحظات که به فرماندهان گروهان‌ها دستوراتی شفاهی در چگونگی پیشروی به سوی ایستگاه آب تیمور داده شد، پنج نفر از درجه‌داران و سربازان جان‌پرکف ما به شهادت رسیدند و هفت نفر مجروح شدند و ستوان یکم احمدی‌خواه، فرمانده گروهان پیاده مفقودالاثر شد و تا پایان جنگ اثری از ایشان معلوم نگردید.

چون تلفات و ضایعات شدیدی به تیپ ۱ زرهی وارد شده بود، بنا به دستور، گروه رزمی ۳۸ می‌بایست روی جاده اصلی یا عبور از کارخانه نورد به سوی ایستگاه آب تیمور پیشروی کند. هیچ راهی جز اینکه خودم در سر ستون حرکت کنم، نیافتم و با توکل به پروردگار با نفربر راننده فرماندهی که راننده آن استوار دوم کمالی بود، ستوانیار منصوری مسئول ارتباط مخابرات و خودم جلو ستون قرار گرفتیم. سروان دستوری (شهید سرهنگ دستوری) فرمانده گروهان تانک ام ۶۰ پشت سر من، سپس گروهان سروان دستوری بعد از آن گروهان، چیفتن و ام ۴۷. هر تانک را به فاصله ۵۰ متر و سپس گروهان پیاده که فرماندهی آن را بعد از ستوان یکم یارمحمودی، ستوان سوم احمدی‌خواه عهده‌دار بود، در میان جهنمی از آتشباری دشمن با عبور از کارخانه نورد به حرکت خود ادامه می‌دادم. من، سر پا روی صندلی فرمانده نفربر ایستاده بودم، دوربین به دست مرتب مسیر پیشروی را از راست به چپ و برعکس کاوش می‌کردم. به استوار کمالی راننده نفربر گفتم: «با سرعت یکنواخت پانزده مایل در ساعت برو جلو، نه تندتر و نه کندتر،» چرا که گلوله دشمن اگر جلو نفربر اصابت می‌کرد سرعت را کند و گاهی متوقف می‌کرد. اگر گلوله‌ای پشت نفربر اصابت می‌کرد، تندتر می‌رفت اگر به راست اصابت می‌کرد به چپ و برعکس. با تور کلاه آهنی‌ام به شانه‌هایم می‌زدم و با فریاد بلند می‌گفتم: «تترس با همان پانزده مایل برو.» چون بر اثر درگیری شدید و انفجارات گلوله‌ها و بمباران‌ها صدایم را

نمی‌شنیدند، در لحظه عبور از نور، یک ترکش گلوله توپخانه دشمن به وزن تقریبی دو کیلوگرم به درب فرمانده نفربر اصابت و گیر کرد. کمالی گفت: «چه شد جناب سرگرد؟» گفتم: «هیچی برو جلو.» با دست راستم ترکش را خواستم پایین بباندازم، اما خیلی داغ بود. با کلاه آهنی‌ام پایین بباندازم. اما من با توکل به خدای سبحان و با اعتماد به نفس کامل جلو می‌رفتم. به مهارت‌ها و تخصص‌های بالای فرماندهان و خدمه‌های تانک‌ها در کاربرد نیروهای زرهی علیه دشمن آگاه بودم و تمامی سعی و تلاشم این بود. که به هر طریق ممکن و در رویارویی با این بمباران‌ها و آتش‌باری‌های بی‌وقفه دشمن تا جایی پیشروی کنم که مواضع و نیروهای دشمن را در تیررس نیروهای خودی در بیاورم.

پس از یک کیلومتر که از کارخانه نورد گذشته بودم، دیدم در سمت چپ جاده اهواز - خرمشهر تعدادی از تانک‌ها و نفربرهای تیپ ۱ زرهی توسط نیروهای دشمن مورد اصابت قرار گرفته و در حال سوختن هستند و بقیه نیروها زمین‌گیر شده و در حال تیراندازی به نیروهای دشمن هستند. سرگرد قاسمی فرمانده گردان تانک از تیپ ۱ زرهی به شدت مجروح شده بود. یک فروند بالگرد برای تخلیه وی به پرواز درآمده بود، که توسط دشمن منهدم شده و همگی به شهادت رسیدند. از کارخانه نورد که می‌گذشتیم، در آن زمان جنگلی به طول تقریبی سه کیلومتر و به عرض متوسط هفتاد متر در امتداد جاده ادامه داشت. سمت راست جنگل، ریل راه‌آهن از اهواز به خرمشهر بود. من که حدود یک کیلومتر از کارخانه نورد گذشته بودم و گروه رزمی پشت سرم بود، با دوربین منطقه عمومی ایستگاه آب‌تیمور را مشاهده می‌کردم، مواضع نیروهای دشمن را تشخیص داده و اندکی جلوتر که پیشروی کردم، تیراندازی تانک‌ها و شلیک موشک‌های مالیوتکای دشمن را به سوی نیروهای

خودی شاهد بودم. در نتیجه، من نفربر پاسگاه فرماندهی را از جاده به سمت پایین جاده در سمت راست هدایت کردم. ستون گروه رزمی پشت سرم، برای اینکه ارتفاع جاده بلندتر از سطح زمین اطراف بود و سمت راست ستون در حال پیشروی در جنگل بود، پوشش سمت راست را تأمین کرده بود. نیروهای دشمن پیشروی گروه رزمی را که می‌دیدند، علاوه بر اینکه از روبه‌رو و با تیر مستقیم تانک‌ها و موشک‌های مایوتکا مسیر پیشروی ما را آماج آتش‌های بی‌امان خود قرار می‌دادند، توپخانه‌ها و خمپاره‌ها نیز مسیر را شدیداً آتش‌باران می‌کردند. نیروهای مستقر در شرق دُب‌حردان هم از سمت راست جنگل و در سراسر طول جنگل با آتش‌های مستقیم و غیرمستقیم خود درصدد انهدام ستون در حال پیشروی گروه رزمی برآمده بودند. با این اوصاف، گوشه‌ای از جهنم آتشباری دشمن را بیان می‌کنم. گروه رزمی اگر تا انتهای جنگل پیشروی می‌کرد، هم نیروهای دشمن را به تیررس خود درمی‌آورد و هم از پوشش درختان برای حفظ نیروها استفاده می‌کرد. با این نیت و با ازخودگذشتگی به نقطه مورد نظر که انتهای غربی جنگل بود، رسیدم. نفربر فرماندهی را با یک به راست‌راست، داخل درختان مستقر نموده و پیاده شدم. سروان دستوری را که روی تانک و پشت سرم بود، صدا زدم. وقتی که آمد به او گفتم: «دستوری، نیروهای دشمن را در جلو ایستگاه آب‌تیمور می‌بینی؟» گفت: «بلی، کاملاً می‌بینم» گفتم: «تانک‌ها را داخل درختان مستقر و با استفاده از پوشش درختان مواضع دشمن را در هم بکوبید.» در همین لحظه، چند گلوله توپخانه و خمپاره دشمن دور و بر ما اصابت کرد و بر اثر انفجار آنها، راننده تانک دستوری به جای حرکت به داخل درختان، روی جاده آسفالته رفت. سروان دستوری فوراً بالای تانک پرید و به راننده گفت: «بپیچ به راست داخل درختان!»

در حالی که در جا به راست می چرخید، دستوری ضمن نگاه کردن با دوربین با صدای بلند گفت: «الله اکبر.» من هم در هفت قدمی تانک بودم که از چرخش تانک لذت می بردم. ناگهان در جلو تانک با صدای خفیفی برق عجیبی زد و قسمتی از جلو تانک ذوب شد. سروان دستوری، توپچی تانک، فشنگ گذار و راننده تانک در جا به شهادت رسیدند. استوار کارگر فرمانده تانک که سمت راست برجک ایستاده بود، دست چپش از کتف قطع شد و از تانک پایین افتاد. استوار کارگر از تانک پایین پرید، در حالی که خون از کتفش فواره می زد. با دست راستش میچ دست چپ بریده را گرفت و به من گفت: «می خواهی با همین دست داخل نیروهای دشمن بروم؟» آری! چنین شیرمردانی از جان گذشته در آن روزهای وانفسای آغازین جنگ با خون پاکشان نیروهای دشمن را سرکوب کردند و اجازه ندادند آن نیروهای اهریمنی به اهداف شیطانیشان دست یابند. در همان لحظه، عده ای از درجه داران که رسیده بودند، با دستمال هایی که داشتند، کتف او را با استفاده از کمک های اولیه بسته و او را تخلیه کردند.

استوار یکم روشن دل

در حالی که تعدادی از خدمه تانک ها پیکر پاک شهدا را تخلیه می کردند، تانک استوار روشن دل به من رسید. گفتم: «روشن دل! تانک های دشمن را که می بینی؟» گفت: «کاملاً می بینم» گفتم: «همین جا که هستی شلیک کن و مواضع دشمن را هم بکوب تا رسیدن بقیه نیروها.» گفت: «چرا همینجا؟ من می روم داخل نیروهای دشمن و انتقام سروان دستوری و همزمانم را می گیرم.»

هرچه اصرار کردم گوش نکرد و حدود ۳۰۰ متر به سوی نیروهای دشمن پیشروی کرد و با توقف روی زمین باز، حدود ۱۵ دقیقه با شلیک

پی‌درپی، پنج دستگاه از تانک‌های دشمن را منهدم کرد، که دود ناشی از سوختن تانک‌های دشمن کل فضای آب‌تیمور تا نزدیک دُب‌حردان را دربر گرفته بود. با اینکه از جناحین و روبه‌رو به تانک استوار روشن‌دل شلیک می‌کردند، استوار روشن‌دل گویی خودش یکه‌تاز میدان بود. پس از لحظاتی تانک این شیردل و خدمه شجاع و باایمانش مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت. در نتیجه استوار روشن‌دل که من به او لقب شیردل داده‌ام و توپچی و فشنگ‌گذار و راننده تانک به شهادت رسیدند.

قطع ارتباط بی‌سیم با سرگرد پرویز بنی‌عامریان

ارتباط من، حدود نیم ساعت با پرویز بنی‌عامریان قطع شده بود. پس از شهادت سروان دستوری و خدمه‌اش، تانک‌های ما حدود ۳۰۰ متر عقب‌نشینی کردند. من و ستوانیار منصوری و استوار کمالی در داخل نفربر پاسگاه فرماندهی بودیم. من هرچند دقیقه یک بار با تیربار ۱۲/۷ میلی‌متری به سمت دُب‌حردان و جناح راست به منظور جلوگیری از پیشروی دشمن برای دور زدن ما در عرض و در عمق تیراندازی می‌کردم. یک لحظه از نفربر پیاده شدم، دیدم یک نفر سرباز که البته شلوار سربازی به تن داشت و یک زیرپوش سفید، به حالت دویدن به طرف من آمد. گفت: «جناب سرگرد، نیروهای دشمن از جناح راست دارند به ریل راه‌آهن نزدیک می‌شوند، شما عقب بروید، در غیر این صورت کشته یا اسیر می‌شوید.»

من وارد نفربر شدم، تا شاید بتوانم با سرگرد بنی‌عامریان صحبت کنم. گوشی را گرفتم، درحالی که صدا می‌زد، پرویز پرویز، این سرباز را نگاه می‌کردم که در چهار قدمی درب عقب نفربر ایستاده بود، یک لحظه از کمر به پایین روی زمین افتاد و بالاتنه او ناپدید شد.

استوار کمالی راننده نفربر با دیدن این صحنه متشنج شد و شروع به زدن سرخود کرد و به من پرخاش می کرد و می گفت: «تو فرماندهی بلد نیستی! فرمانده که دو کیلومتر جلوتر از واحدش در مقابل دشمن مستقر نمی شود!» گفتم: «کمالی هرچه می گویی درست است؛ اما باید یک استوار کمالی بسازم که برود صدام خائن را اسیر کند. همین که شنید، شروع به خندیدن کرد و آمد به طرف من و همدیگر را بوسیدیم.» در این گیر و دار ستوانیار منصوری، یک عدد سیب از ساکش درآورد و گفت: «جناب سرگرد می دانم از دیروز چیزی نخورده ای، بفرما این سیب را بخور.» گفتم: «سیب را تقسیم کن و هر سه نفر خوردیم.» در این زمان شاخه های درختان بر اثر رگبارهای نیروهای دشمن در جناح راست ما بر زمین فرو می ریخت. وضعیت بحرانی تر از آن بود که بر زبان آید. عشق من با من چنین گفت آن زمان کانکه عاشق شد نیاندیشد ز جان

گزارش سرهنگ جلالی فرمانده تیپ ۱ به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی

جناب سرهنگ جلالی؛ فرمانده تیپ ۱ زرهی طی پیامی به جناب سرهنگ قاسمی نو فرمانده لشکر ۹۲ زرهی گفت: «حجت حجت از حجت ۲، آسیب شدیدی به نیروهای تیپ ۱ زرهی وارد شده و هم اکنون نیروهای دشمن با پیشروی و ورود به فولی آباد، آن منطقه را اشغال می کنند که در جواب، حجت گفت: حجت ۲، شما نگران فولی آباد نباشید، نیروهای مردمی در فولی آباد حضور دارند.»

تماس گروه رزمی ۳۸ زرهی شیراز با فرمانده لشکر ۹۲ زرهی

من در ساعت ۱۱:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، گفتم: «حجت حجت، از حجت ۸، جواب داد به گوشم.» گفتم: «حجت ۸ هدف خود را تصرف و تأمین کرده

است و نیروهای دشمن در حال عقب‌نشینی به طرف خرمشهر هستند. بفرمایید همه نیروهای ما به سوی ایستگاه آب تیمور پیشروی نمایند. در جواب گفتند: «هر کاری را که می‌توانی برای نابودی دشمن انجام بده.» در همین موقع ارتباطم با بنی عامریان برقرار شد. گفتم: «پرویز! به سرعت به طرف من حرکت کنید.» موقعیت مناسب است و باز هم با استفاده از تیربار ۱۲/۷ میلی‌متری جناح راست جنگل را در عرض و در عمق به رگبار می‌بستم و گفتم: «جناب منصوری اگر دو لشکر زرهی دشمن بخواهند به طرف ما بیایند من و کمالی با همین تیربار همه را از پا درمی‌آوریم.»

انصافاً استوار کمالی در تمامی دوران جنگ با فداکاری، حضور مؤثر داشت؛ البته این حرف‌ها برای روحیه بخشیدن به هم‌زمانم بود، مگر می‌شود با یک تیربار کالیبر ۵۰ همه دشمن را نابود کرد!

حرکت مجدد نیروهای گروه رزمی به جلو و به طرف پاسگاه فرماندهی

هنگام حرکت مجدد تانک‌ها به جلو و طرف من، ستوانیار سلیمان ویسی که در کاربرد تانک به طریق فنی حرفه‌ای زبان زد و به خداوندگار تانک مشهور بود، به عنوان اولین تانک به سوی پاسگاه فرماندهی حرکت می‌کند که در مسافت یک کیلومتری، نفربر ما را مشاهده می‌کند و به محض دیدن نفربر به توپچی تانک دستور می‌دهد نفربری که در یک کیلومتری استقرار دارد بزن و منهدم کن! توپچی که با استفاده از دوربین تانک نفربر را می‌بینید، از شلیک به نفربر خوداری می‌کند و به ستوانیار ویسی می‌گوید: نفربری که در جلو ایستاده نفربر آمریکایی است و نفربر خود ماست. باز هم ستوانیار ویسی می‌گوید: هیچ‌کس از نیروهای خودی از ما جلوتر نیست، نفربر را بزن، باز هم توپچی در تیراندازی به

سویِ نفربر خوداری می‌کند. سپس ستونیار ویسی با عصبانیت و تشرزدن به توپچی می‌گوید: این نفربر مال کشور اردن است که به کمک صدام خائن آمده، بزن، در این لحظه سرگرد پرویز بنی عامریان در مجاورت تانک صدای تشرزدن سلیمان ویسی را می‌شنود و می‌گوید: چرا عصبانی هستی سلیمان در جواب می‌گوید، توپچی، نفربری را که در جلو ایستاده نمی‌زند. بنی عامریان با صدای بلند می‌گوید: نفربری که در جلو ایستاده پاسگاه فرماندهی خود ماست، نفربر صارمی است.

متعاقب آن، ستون زرهی که اولین تانک در سر آن ستون، تانک ستونیار ویسی بود و بعد سروان پاکچهر به پاسگاه فرماندهی رسیدند. به محض رسیدن، ستونیار ویسی از تانک پایین پرید و بدو به سمت من آمد. پس از سلام من را بغل کرد و بوسید و گفت: «جناب سرگرد صارمی، اگر آسمان و زمین آتش شود، خداوند شما را حفظ می‌کند.» سپس جریان را برایم تعریف کرد. گفتم: «توپچی را صدا بزن، توپچی آمد او را بوسیدم.» و خواندم:

دوست گو یار شود، هر دو جهان دشمن باش
بخت گو روی کن و روی زمین لشکر گیر

درگیری کوبنده گروه رزمی ۳۸ در شرق ایستگاه آب تیمور با نیروهای دشمن

گروهان تانک ام ۶۰، چفتن و ام ۴۷ به ترتیب به محل موردنظر که تا خط مقدم نیروهای دشمن کمتر از یک هزار متر بود، رسیدند. ارتباط شبکه ارتباطی گروه رزمی که به نام شبکه بابک برقرار گردیده بود، خود من بابک بودم. سرگرد بنی عامریان بابک ۱- فرمانده گروهان تانک ام ۶۰ بابک ۲- چفتن بابک ۳- فرمانده گروهان ام ۴۷ بابک ۴- فرمانده گروهان پیاده بابک ۵- فرمانده گروهان ارکان گروه رزمی بابک ۶ بودند.

در ساعت ۹:۳۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ که گروه رزمی ۳۸ هدف خود را تصرف و

تأمین می‌کرد، زاغه‌های مهمات لشکر در شرق فولی‌آباد بمباران شده بود و انفجارهای شدیدی پی‌درپی رزمندگان را متحیر و شایعاتی مبنی بر سقوط اهواز برای تضعیف روحیه رزمندگان ما انتشار یافته بود. انفجارها تا ساعت دوازده شب ادامه یافت.

در همین ساعت، دو نفر از نیروهای مردمی به شهادت رسیده بودند و چند نفر دیگر پیکر شهدا را به جلو و به طرف من می‌آوردند و همگی مسلح به تفنگ بودند و می‌گفتند: «ما نمی‌دانیم گلوله از کجا می‌آید، این جنگ نامردی است.» به بابک ۲ ابلاغ شد که گروهان تانک ام ۶۰ با استفاده از پوشش درختان و عوارض موجود زمین، نیروهای دشمن مستقر در سمت راست ایستگاه آب‌تیمور تا دُبحردان را به شدت و بی‌امان آماج گلوله‌های آتشین خود قرار دهند. به گروهان تانک چیفتن به فرماندهی سروان احمد جنگانی ابلاغ گردید، با استقرار تانک‌ها در موضع مناسب، نیروهای دشمن را از دورترین موضع جناح چپ ایستگاه آب‌تیمور تا ایستگاه آب‌تیمور، جناح راست ریل راه‌آهن با گلوله‌های ویران‌گر خود بی‌وقفه مورد حمله قرار دهند. به گروهان تانک ام ۴۷ به فرماندهی جناب سروان پرویز صارمی، مأموریت پوشش و تأمین جناحین چپ و راست گروه رزمی ۳۸ واگذار گردیده بود، چرا که به دلیل پیشروی زیاد گروه رزمی ۳۸ و اخذ تماس و درگیری با دشمن در فاصله هشتصد متری، هیچ نیروی خودی در جناح راست و جناح چپ گروه رزمی وجود نداشت. فرمانده لشکر؛ جناب سرهنگ قاسمی‌نواز ساعت ۱۲:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، تا ساعت ۲۴:۰۰ همان روز چندین مرتبه به وسیله بی‌سیم و به نام، مرا صدا می‌زد و می‌گفت: «صارمی نگران شما هستم، مواظب باش دشمن دورت نزنند.» در جواب گفتم: «ما ۲/۵ الی ۳ کیلومتر را با گلوله مستقیم می‌زنیم. دشمن غلط می‌کند ما را دور بزنند.»

به گروهان پیاده هم تا فرا رسیدن تاریکی شب، تأمین منطقه عقب گروه رزمی واگذار گردید. در گروهان پیاده به هنگام اشغال موضع، یک گلوله خمپاره دشمن از دریچه فرمانده نفربر به داخل نفربر وارد شد و کف نفربر را سوراخ کرد در زمین فرو رفت و عمل نکرد، درحالی‌که پانزده نفر با راننده داخل نفربر بودند. سپس همه نفرات از نفربر پیاده شده بودند با صدای الله اکبر می‌گفتند: خدا با ماست.

به محض استقرار تانک‌ها و اجرای تیراندازی شدید به تانک‌های دشمن، دوباره سه دستگاه از تانک‌های دشمن را منهدم کردند. این درگیری از ساعت ۱۲:۳۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، با برتری نیروهای گروه رزمی ۳۸ بدون وقفه آغاز گردید. نیروهای خودی از دیدن انهدام و سوختن تانک‌های دشمن به وجد آمده بودند و شاداب و سرخوش به همدیگر تبریک می‌گفتند. یک وحدت و همدلی روحیه نیروها را به اوج شادابی رسانده بود.

شهید روشن دل، به تنهایی به نیروهای دشمن نزدیک شده بود و چند دستگاه از تانک‌های دشمن را منهدم کرده بود. نیروهای زرهی کوبنده ما، خط مقدم دشمن را در موضعی به طول تقریبی چهار کیلومتر مورد هدف گلوله‌های مستقیم تانک‌ها قرار می‌دادند. نیروهای زرهی دشمن به خاطر ترس از گلوله مستقیم تانک‌های خودی، کمتر از تانک‌هایشان استفاده می‌کردند، در عوض با استفاده از آتش غیرمستقیم توپخانه‌ها و خمپاره‌ها، لحظه به لحظه آتشباری خود را افزایش می‌دادند.

استقرار دسته خمپاره اندازه‌ها

به محض رسیدن و استقرار تعجیلی نیروها، سروان ابراهیم هوشمند، دسته خمپاره‌اندازهای گروه رزمی را در موضعی مناسب هرچند تعجیلی به سرپرستی ستوان دوم قباد همتیان (سرهنگ شهید همتیان) و استوار سبزه‌علی مستقر و خود با همراه داشتن دو نفر از درجه‌داران ورزیده

و جوان با پیشروی در حدود چهارصد متر به طرف مواضع نیروهای دشمن و انتخاب محلی مناسب با دیدبانی دقیق و حرفه‌ای با اجرای تیراندازی دسته خمپاره‌اندازها، عمق مواضع نیروهای دشمن را آماج آتشباری گروه رزمی ۳۸ قرار می‌داد و حرکات آزادانه نیروهای دشمن را که گستاخانه تا هفت کیلومتری غرب اهواز پیش آمده بودند، سلب می‌نمود. حمله موفق گروه رزمی و درگیری و سرکوب نیروهای دشمن در ایستگاه آب تیمور و حومه آن، حاصل خون پاک شهیدانی است که با نثار جان عزیز خود این افتخار را به ارمغان آوردند. به طوری که برتری نیروهای خودی بر نیروهای دشمن را تثبیت کرد.

در ساعت ۱۶:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، که دید خوبی به نیروهای دشمن داشتیم سه دستگاه لودر و شش دستگاه تانک دشمن از مواضع شان در آب تیمور به طرف شرق حرکت می‌کردند تا با ایجاد سنگر، خود را به نیروهای ما نزدیک‌تر کنند. سروان احمد جنگانی، ستوان یکم جواد گندم‌کار، ستوانیار پاک‌سرشت، ستوانیار یدالله پیریپور، استوار هراتی، ستوانیار سلیمان ویسی، استوار اسدالله علی بیگی، ستوانیار رضا بنا کار، گروهبان دوم چرگی، استوار صولتی، ستوان دوم درویش شکوهی، ستوان دوم محمد ناصر، شهید استوار غلامرضا شفیعی، شهید استوار یکم حسین احدی، شهید گروهبان یکم قاسم هارونی، استوار مسعود موسوی، استوار مرتضی پدیدار، استوار غلام هاشم‌زاده، گروهبان یکم فروز چگینی، استوار محمد بیگی، استوار محمدرضا کمالی، گروهبان یکم احمد غلامپور، استوار محمد بردبار، گروهبان دوم محمد سامانی، گروهبان یکم محمد جهان‌پیمای، گروهبان یکم رضا پیروی، استوار رضا آزادی، استوار محمدحسن سعیدی، استوار غلامرضا مطلق، گروهبان یکم شاه‌مراد رسولی، گروهبان دوم هادی بیات و عزیزان دیگر رزمنده ما با استفاده از تانک‌های چپفتن و ام ۶۰ در کمتر از ده دقیقه به جز یک دستگاه

از تانک‌های دشمن که فرار کرد، پنج دستگاه تانک دیگر و سه دستگاه لودر درهم کوبیده و منهدم کردند. رزمندگان گروه رزمی ۳۸ از تماشای این صحنه‌ها لذت می‌بردند و انرژی می‌گرفتند. در چنین وضعیت و شرایطی از جنگ بود که عملیات قائم(عج) به موفقیت گروه رزمی ۳۸ انجامید.

تقاضای تجهیزات مهندسی از لشکر ۹۲ زرهی

در ساعت ۱۳:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، یادداشتی خیلی مختصر به جناب سرهنگ قاسمی نو فرمانده لشکر ۹۲ زرهی نوشتیم: «گروه رزمی ۳۸ شیراز، برای بقای خود و سرکوب دشمن نیاز به تجهیزات متعددی حداقل دو دستگاه لودر، دو دستگاه بولدوزر و یک دستگاه بیل مکانیکی دارد. واگذاری این تجهیزات به گروه رزمی امری حیاتی است.

بدین‌وسیله سروان قاسم معدلی برای تحویل گرفتن تجهیزات مذکور اعزام گردیده است.» فرمانده لشکر با مطالعه درخواست گروه رزمی به سرعت از طریق بی‌سیم با من تماس گرفت و گفت: «باوجود اینکه از نظر تجهیزات مهندسی سخت در مضیقه هستیم و موفقیت گروه رزمی ۳۸ بسیار حساس و مورد توجه است، یک دستگاه بولدوزر و یک دستگاه لودر به سروان معدلی تحویل می‌شود. به این ترتیب ۴ گروه رزمی ۳۸ که درصدد گسترش و استقرار نیروها در مواضع پدافندی بود، با رسیدن تجهیزات مهندسی درخواستی از ساعت ۲۰:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، خط ریل راه‌آهن اهواز-خرمشهر را قطع کردیم و با ایجاد دیواره خاکریزی با ارتفاع تقریبی چهار متر در فاصله بین درختان سمت چپ و راست راه‌آهن که در معرض دید مستقیم دشمن بود و دشمن با اجرای تیر مستقیم تردد و عبور و مرور نیروهای ما را غیرممکن می‌کرد، دید آنها را کور کرده و آزادانه گروه رزمی به سمت راست مواضع تسخیری گسترش یافت.

به محض قطع ریل راه آهن، رزمندگان قهرمان گروه رزمی با اشتیاق فراوان و استفاده از تاریکی شب و با ایجاد سنگرهای نعلی شکل تعجیلی، بدنه محفوظ تانک‌ها و به فاصله هر یک پنجاه تا هفتاد متر از دیگری، خط پدافندی نیروهای گروه رزمی را به طول ۱۷۰۰ متر به طرف راست امتداد داده و شبانه گروهان‌های تانک چیفتن و ام ۶۰ به ترتیب از چپ به راست در مواضع پدافندی استقرار یافتند.

گروهان تانک ام ۴۷، کماکان عهده‌دار تأمین جناحین چپ و راست گروه رزمی گردید. هر یک از گروهان‌های تانک در خط با یک دسته پیاده نظام مأمور و یک دسته پیاده با ارکان گروه پیاده تأمین منطقه عقب گروه رزمی را عهده‌دار بودند. ستاد گروه رزمی در خط یگان تانک‌ها استقرار یافت. گروهان ارکان گروه رزمی نرسیده به کارخانه نورد استقرار یافته بود.

روز ۱۳۵۹/۷/۱۷ و درگیری گروه رزمی ۳۸ با دشمن

با آغاز تاریکی روز ۱۳۵۹/۷/۱۶، استوار شاهی‌ثمن، فرمانده تانک و یکی از رزمندگان با ایمان و دلاور به خاطر وجود نقص فنی در تانک مربوطه از حرکت به جلو و اشغال موضع در شب‌هنگام بازماندند. مقرر گردید، صبح روز ۱۳۵۹/۷/۱۷، مکانیک‌های گروه رزمی، تانک مذکور را رفع عیب نمایند. قبل از طلوع آفتاب، درحالی که یکی از افسران لشکر که با وی نسبت داشت و برای دیدارش در محل تانک حضور یافته بود، مشغول صرف صبحانه می‌شوند. با اصابت یک گلوله خمپاره دشمن به مجاورشان، چهار نفر از جمله استوار شاهی‌ثمن، آن افسر و دو نفر دیگر به شهادت رسیدند. یادشان گرامی، روحشان شاد.

مکانیک‌های گروه رزمی تا ساعت ۹:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۱۷، تانک مذکور را رفع عیب و در خط مقدم برای مصاف با دشمن مستقر کردند.

به محض طلوع آفتاب که دید با نیروهای ما بود، رادمردان گروه رزمی که همگی متخصص فنی و حرفه‌ای در کاربرد تانک بودند، آن‌چنان طومار دشمن را درهم پیچیده بودند، که آن نیروهائی که بدون هیچ مقاومتی گستاخانه تا ده کیلومتری غرب اهواز پیش آمده بودند. جرأت اینکه با تیر مستقیم تانک نیروهای ما را هدف قرار دهند، نداشتند. چرا که در همان آغاز صبح روز ۱۳۵۹/۷/۱۷ رزمندگان ما چهار دستگاه تانک و دو دستگاه کامیون دشمن را در هم کوبیده و منهدم کردند و با این اقدام جانانه برتری خود را بر دشمن تحمیل و اراده درگیری با دشمن را در کف مردانه خود گرفتند.

در ساعت ۸:۰۰، روز ۱۳۵۹/۷/۱۷ در انتهای سمت راست خط مقدم حضور یافتم و دیدم یک دسته از تانک‌های گروهان پرویز صارمی در خط مقدم به شدت درگیر و یکی از رزمندگان می‌گفت: «آقا یدالله این قبول نیست، باید ضربه‌اش کنید.» من از این رزمنده پرسیدم، جریان ضربه یعنی چه؟ گفت: «آقا یدالله پیرپور کشتی گیر است و بیشتر حریفان خود را ضربه‌فنی می‌کرده و حالا به ایشان می‌گوییم به نحوی باید تانک دشمن را مورد اصابت قرار دهید که بر جک تانک از بدنه جدا و به کناری پرت شود.» آنگاه استوار هراتی و ستوانیار پیرپور را بوسیدم، همچنین از استوار اسدالله علی بیگی پرسیدم که شماها حفاظت و تأمین جناح راست را عهده‌دار بودید، چرا جلو آمده‌اید؟ گفتند: «جازه دهید ما نیروهای دشمن را درهم بکوبیم، مراقب جناح راست گروه رزمی هم هستیم.» آنگاه هر سه نفر را بوسیدم و گفتم: «درود بر شما دلیرمردان سلحشور و با ایمان.» نیروهای زرهی دشمن از صبح روز ۱۳۵۹/۷/۱۷ با اینکه تانک‌های خود را در سنگرهای نعلی شکل مستقر کرده بودند، جرأت نمی‌کردند که پیوسته در این حالت باشند، چرا که می‌بایستی لوله توپ تانک‌هایشان

در حالت اجرای شلیک مستقیم به طرف نیروهای ما قرار گیرد که در نتیجه بر جک تانک‌هایشان در معرض دید نیروهای ورزیده و چابک‌دست ما قرار می‌گرفت و مورد اصابت بی‌چون و چرای توپچی‌های ما قرار می‌گرفتند.

برای نجات از ضربات دشمن، رزمندگان از سنگرهای خود مسافتی را در حدود سی متر عقب می‌رفتند تانک‌های دشمن هراز گاهی دزدانه به جلو می‌آمدند و با توقف در داخل سنگر مربوط، یکی دو گلوله به طرف نیروهای ما شلیک و دوباره عقب می‌رفتند تا از دید نیروهای ما پنهان شوند. نیروهای دشمن که عرصه جنگ را در کاربرد نیروهای زرعی‌شان در مقابل رزم‌آوران غیور ما مناسب نمی‌دیدند، با افزایش توپخانه‌ها و خمپاره‌ها با خط سیر منحنی، محل استقرار گروه رزمی ۳۸ و کارخانه نورد تا سه‌راهی خرمشهر- اهواز و غرب محور اهواز حمیدیه را به حدی آتش‌باران می‌کردند که حتی رفت‌وآمد و تردد نفرات پیاده از سنگر یک تانک تا سنگر دیگر تانک جهت تحویل مهمات مورد نیاز با مشکل و فداکاری بیش از حد انجام می‌گرفت. افسران، درجه‌داران، سربازان و فرماندهان همگی در کمال یگانگی و یکرنگی در تلاش بودند. که با شلیک تانک‌ها و ضربه‌زدن به دشمن، او را از آتش‌باری بازدارند.

سروان ابراهیم هوشمند با دو نفر همراه خود که به آنان آموزش دیدبانی می‌داد، قبل از طلوع آفتاب به محل دیدبانی روز گذشته‌اش رفت. دسته خمپاره‌انداز گروه رزمی مستقر و حاضر به جنگ شده با سروان هوشمند ارتباط برقرار نمود. سروان هوشمند به قباد هم‌تیم می‌گوید: با این مسافت و گرا اجرای آتش کنید. سپس می‌گوید آفرین، دقیقاً هدف را در هم می‌کوبید. با همین برد اجرای آتش کنید. شیرمردان دسته خمپاره‌اندازها از اینکه هدف‌ها را منهدم و ورزیدگی لازم را در اجرای

آتش‌های دقیق کسب کرده‌اند، به وجد آمده و با اشتیاق به اجرای آتش بی‌وقفه بر نیروهای دشمن آزادی عمل آنان را سلب و تلفات و ضایعات را بر آنان وارد و لحظه‌به‌لحظه با راهنمایی دیده‌بان‌ها، هدف‌های مختلف را در عمق مواضع دشمن مورد هدف قرار داده و منهدم می‌کردند. گروه رزمی با استفاده بهینه از دسته خمپاره‌اندازها آتش پشتیبانی نیروهای خط مقدم خود را تأمین می‌کرد؛ اما از آتش پشتیبانی توپخانه‌های خودی که به شدت مورد نیاز می‌باشد، محروم بود. به رغم تمامی نیازمندی‌ها و مشکلات موجود، گروه رزمی ۳۸ به یاری پروردگار و فداکاری رزمندگانش مصمم و با صلابت تمام ابتکار عمل صحنه جنگ را در دست گرفته و لحظه‌به‌لحظه اراده و توانمندی‌های خود را با اجرای تیراندازی‌های مستمر به رخ دشمن می‌کشید. آتش دشمن بر روی مواضع ما بسیار شدید بود، تردد نفرات برای انجام کارها دشوار شده بود. ستوان دوم اسحاق پناه و ستوان دوم مباحثی افسران ارتباط مخابرات درصدد برقراری ارتباط تلفن از پایگاه فرماندهی به گروهان‌ها بودند. که یکی از سربازان همراه بر اثر ترکش آتش دشمن شهید و دیگری مجروح می‌گردد.

بر اثر استفاده از بی‌سیم دشمن با استفاده از رادار محل را شناسائی و مورد اصابت گلوله قرار می‌داد، تانکر حمل آب، تانکرهای ثابت یک هزار لیتری را که در نقاط مختلف داخل مواضع برای استفاده رزمندگان مستقرشده بودند بر اثر ترکش آتش توپخانه و خمپاره‌های دشمن سوراخ می‌شدند. نیروهای خودی بر شدت آتش‌باری خود بر روی نیروهای دشمن می‌افزودند. شدت درگیری و تبادل آتش طرفین با گذشت زمان بیشتر می‌شد؛ اما برای زنده‌ماندن باید مردانه جنگید و فرصت را از دشمن گرفت. کمترین سهل‌انگاری، فاجعه‌ای می‌شد جبران‌ناپذیر.

در گذشته‌های دور، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، گاهی اوقات که با هم‌قطاران خود در مورد جنگ و صحنه‌های جنگی نظرانی عنوان می‌کردیم و یا در کلاس‌های آموزش تاکتیک‌های نظامی، مطالبی به میان می‌آمد، من همیشه می‌گفتم: «باید جنگی صورت گیرد تا ما در میدان جنگ شناخته شویم. عجیب است در چنین روز و چنین وضعی به یاد آن گفته‌ها افتاده بودم و گاهی قلباً به خودم می‌گفتم، صارمی این گوی و این هم میدان» جناحین گروه رزمی ۳۸ از خط مقدم درگیری به مسافت ۴/۵ تا ۵ کیلومتر تا کارخانه نورد کاملاً خالی و هیچ نیرویی وجود نداشت و دشمن هم با آگاهی از این وضعیت هرگز جرأت نداشت که از طرف دُبحردان حرکتی علیه نیروهای قهرمان ما انجام دهد؛ زیرا حمله جانانه روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ و درگیری و تلفاتی که به نیروهای دشمن وارد آمده بود، درس عبرتی شد برای آنان. باورشان آمده بود که با نیروی سرسختی به نام گروه رزمی ۳۸ شیراز مواجه هستند که از یگان‌های تیپ ۳۷ زرهی شیراز که در روزهای آغاز تهاجم نیروهای دشمن در مرز فکه و غرب دزفول تلفات سنگینی به نیروهای متجاوز وارد کرده بودند.

جناب سرگرد پرویز بنی عامریان (سرتیپ ۲ بازنشسته مرحوم بنی عامریان) شب و روز یک قبضه تفنگ ۳ را به صورت حمایل و یک چوب به دست می‌گرفت و روز و شب در خط مقدم در ارتباط حضوری با رزمندگان بود. لازم به ذکر است که تمامی رزمندگان، اسم و فامیل خود را بر روی چهار نقطه متقارن لباسشان نوشته بودند تا در صورت شهید شدن شناخته شوند. بعد از شهادت سروان دستوری، ستوانیار سلمان ویسی موقتاً به سمت فرمانده گروهان تانک ام ۶۰ و سپس ستوانیکم شهید جواد گندمکار گمارده شد و به‌طور مداوم در خط مقدم و در حال گفت‌وگو با خدمه‌های تانک و نحوه هدف قرار دادن نیروهای دشمن بودند. خودم به محض اینکه فرصتی دست می‌داد با حضور در خط مقدم و

داخل شدن در برجک تانک به جای توپچی نشسته و یکی دو گلوله تانک به مواضع دشمن شلیک می کردم. همه روزه به ترتیب نوبت در همه تانک های در خط، تیراندازی با تانک ها را انجام می دادم. این امر موجب دلگرمی و خوشحالی رزمندگان باوفا قرار می گرفت.

سروان رضا نیکخواه و سروان فریدون پاکچهر، ضمن ارسال و دریافت پیام ها به صورت رمز به لشکر، همواره فعالیت های دشمن را کنترل کرده و هرگونه جابه جایی دشمن را گزارش می دادند.

جناب سروان ناصر محب (رئیس ستاد گروه رزمی) اقدامات عملیاتی را به خوبی انجام می داد.

درگیری نیروهای خودی و دشمن شبانه روز و بی وقفه بود. گروه رزمی ۳۸ بر اثر آتش باری دشمن، روزانه دو تا پنج نفر شهید و چند نفر زخمی می داد، امکاناتی برای ایجاد سنگر نبود.

رکن یکم گروه رزمی روزانه آمار شهدا و مجروحانی را که تخلیه می شدند گزارش می داد و تقاضای واگذاری نفرات جایگزین می کرد.

جنگنده های دشمن روزانه منطقه گروه رزمی، غرب اهواز و شهر اهواز را بمباران می کردند.

شایعات مایوس کننده در منطقه پخش می شد. مخالفین داخلی، متأسفانه روزانه چند گلوله خمپاره به مواضع گروه رزمی شلیک می کردند. افرادی که در اجرای مأموریت به لشکر رفت و آمد می کردند، گاهی بسیار محزون بودند و از بخش اخبار باورنکردنی قصه می گفتند.

قرارگاه لشکر ۹۲ زرهی به جاده ملاتانی در شرق اهواز تغییر مکان کرده بود. دشمن روزانه یکی دو مرحله پادگان لشکر ۹۲ را بمباران می کرد.

نیروهای خودی به نسبت یک در مقابل ۳۵ تا ۴۰ نفر از دشمن بود و با فداکاری، پیشروی دشمن را سد کردند.

نیروهای خودی در آغاز جنگ از نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، نیروی هوایی و نیروی دریایی بودند؛ البته در این مقوله خیلی مطالب هست که من همینجا بسنده می‌کنم. این درگیری‌ها شبانه‌روز ادامه داشت. فقط قضیه‌ای که مایه نگرانی شدید ما بود، شلیک خمپاره به تعداد سه تا چهار گلوله در بعضی روزها از پشت سر به مواضع گروه رزمی بود که البته زیرکی و هوشمندی نیروهای خودی این گونه کارهای ایدائی را برنامه‌ریزی توسط نیروهای داخلی دشمن می‌پنداشتند و این گونه خیانت‌ها را به حساب جان‌کندن دشمن عنوان می‌کردند.

بیگانه دزد را به کمین می‌توان گرفت نتوان رهید ز آفت دزدی که آشناست

شهادای دسته خمپاره‌اندازها

دسته خمپاره‌اندازها در مسافت دویست متری جناح راست پاسگاه فرماندهی مستقر شده بود و پی‌درپی عمق مواضع دشمن را گلوله باران می‌کرد. عصر روز ۱۳۵۹/۷/۲۱ درحالی که من و جناب سروان محب داخل نفربر دستوراتی را به وسیله بی‌سیم از لشکر دریافت می‌کردیم، جناب سروان پاکچهر و جناب سرگرد بنی عامریان در خط مقدم بودند، ناگهان دیدم سرگرد بنی عامریان خودش پشت فرمان نفربر نشسته و با سرعت به طرف کارخانه نورد می‌رود. هنگام عبور از بغل پاسگاه فرماندهی با صدای بلند چند مرتبه گفت: «خمپاره‌ها؛ خمپاره‌ها و رفت. من و سروان محب با سرعت رفتیم به طرف دسته خمپاره‌اندازها، وقتی رسیدیم استوار سبزعلی که رزمنده فداکار و عاشق خمپاره‌اندازها بود و دو نفر از سربازان خدمه به علت موج‌گرفتگی قادر به تکلم نبودند و خون زیادی پیرامون خمپاره‌ها بر روی زمین ریخته بود. پس از لحظاتی استوار سبزعلی گفت: «تگاه کنید دو عدد گلوله خمپاره دشمن همزمان به این دو نقطه اصابت کرده، پنج نفر از نفرات در جا شهید شده‌اند چهار نفر مجروح شدند و ما دو نفر سالم مانده‌ایم.

سرگرد بنی عامریان مجروحان و شهدا را با استفاده از نفربر تخلیه کرد، چرا که خودرو در دسترس نبود. گفتیم: «سبز علی، خمپاره‌ها روی مواضع دشمن روانه هستند یا خیر» گفت: «دقیقاً روانه هستند.» سپس من و سروان محب هر کدام چند گلوله خمپاره شلیک کردیم. سپس به خدمه‌ها گفتیم: «خداوند متعال روزی ما را به دنیا آورده و روزی هم خواهد برد و این رزمندگان ما عمرشان امروز پایان یافته و شهید شدند و با افتخار رفتند.» از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست روزی که قضا باشد کوشش نکند سود روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست پس از مراجعت به پاسگاه فرماندهی، تاریکی شب فرا رسیده بود گفتیم: «سروان ابراهیم هوشمند را احضار کنید.» پس از چند دقیقه خبر دادند از بعدازظهر که برای دیدبانی رفته هنوز برگشته است.

گفتیم: «نفراتی را که برای دیدبانی به همراه خود برده احضار کنید.» پس از لحظاتی گروه‌بان جمشیدی آمد و گفت: «امروز بعدازظهر جناب سروان هوشمند ما را احضار نکرده و احتمالاً تنهایی رفته است گفتیم: «فوراً همراه هم رزمی که هر روزه برای دیدبانی می‌رفتید به همان محل دیدبانی بروید و پس از بررسی دقیق برگردید. این دو نفر وقتی به محل مورد نظر می‌رسند، می‌بینند سروان هوشمند در حدود پنج متر عقب‌تر از نقطه‌ای که می‌نشسته به صورت طاق‌باز افتاده و تمام هیكل و سروصورتش پر از خاک شده و حواس خود را از دست داده و فقط می‌گوید شما که هستید. نفرات او را بلند کرده و سر و صوتش را پاک می‌کنند و خلاصه ساعت ۲۱:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۲۱ سروان هوشمند را به پاسگاه آوردند. قضیه این بود که گلوله تانک دشمن به عارضه خاک جلو ایشان اصابت می‌کند، موج خاک برخاسته بر اثر اصابت گلوله، ایشان را به عقب پرت می‌کند. نجات ایشان از اصابت این گلوله را می‌توان به معجزه تشبیه کرد.

صبح روز ۱۳۵۹/۷/۲۲ ستوانیار ویسی و ستوانیار دهقان که در حال فعالیت در خط مقدم بودند، یک نفر را بالای درخت با لباس شخصی که با استفاده از دوربین در حال دیدبانی بود، می‌بینید. ستوانیار سلیمان ویسی او را پایین کشیده و لوله کلت را روی سینه شخص مذکور قرار می‌دهد و می‌گوید تو جاسوس هستی؟ با هماهنگی چه کسی اینجا آمده‌ای و بالای درخت رفته‌ای؟ شخص مذکور سوگند می‌خورد که مهندس نور محمدی هستم. اهل اهواز هستم و کارت شناسایی و مشخصاتش را نشان می‌دهد، به پاسگاه فرماندهی آوردند. پس از بررسی افسران و درجه‌داران اطلاعات گروه رزمی نامبرده شناخته شد و خیلی هم مورد توجه رزمندگان قرار گرفت و به کارش که دیدبانی بود گمارده شد. پس از چند روزی که گذشت مجروح شد و به بیمارستان رفت. پس از مداوا به مدت سه روز دوباره عصا به دست برگشت و به کارش ادامه داد و سپس در بالای همان درخت به شهادت رسید.

شنیده‌ام هم‌اکنون در اهواز یک خیابان به نام مهندس نور محمدی نام گذاری شده است. روحش شاد، یادش گرامی باد.

و ای کاش! مهندس نور محمدی زنده می‌ماند و در قبال کسانی که با سیاه نمایی و هم‌گام با دشمنان و در لباس دشمنان دوست‌نما همواره در تلاشند تا اینکه فداکاری‌های گروه رزمی ۳۸ شیراز را در عملیات قائم (عج) که در روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ با حمله به نیروهای دشمن در ایستگاه آب تیمور آنان را در هم کوبید و در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۲ دُب‌حردان و روستای پیرامون آن را که توسط دشمن اشغال گردیده بود آزاد کرد و با عقب راندن نیروهای دشمن به عقب، شهر اهواز را از برد توپخانه‌های دشمن نجات داد و به‌ویژه عملیات تیپ مستقل ۳۷ زرهی که در روز ۱۳۵۹/۹/۲۲ آبادان را از سقوط حتمی نجات داد در تمام جنگ‌های بزرگ پیروزی میدان را رقم زد، این فداکاری‌ها را به مردم معرفی می‌کرد. آری! مهندس نور محمدی حقیقت تیپ ۳۷ را به مردم بزرگ ایران

معرفی می‌کرد و اجازه نمی‌داد عده‌ای از خدا بی‌خبر سیاه‌نمایی کنند.

حضور مقام معظم رهبری در گروه رزمی ۳۸

قبل از ظهر ۱۳۵۹/۷/۲۴ به لشکر ۹۲ زرهی جهت شرکت در جلسه احضار شدم. پس از سرگرد زرهی پرویز بنی‌عامریان معاونت گروه رزمی گفت: «حاج‌آقا خامنه‌ای ساعت ۱۳:۰۰ به گروه رزمی تشریف آورده‌اند.» پرسیدم: با لباس روحانی بودند یا نظامی؟ گفت: «لباس کار نظامی پوشیده بودند و فرمودند: اگر چه دشمن به خیال خود، ما را غافلگیر کرده؛ اما به یاری خداوند دمار از روزگار دشمن در خواهیم آورد و روزبه‌روز نیروهای رزمنده ما در وضعیت بهتری قرار خواهند گرفت.

حضرت آقا با چند نفر از درجه‌داران نیز صحبت کردند.» درجه‌داران می‌گفتند: «حاج‌آقا خامنه‌ای قبل از روحانی بودن یک نظامی است.» مقام معظم رهبری در آن موقع نماینده امام خمینی (ره) در شورای انقلاب بودند و همواره به جبهه‌ها سرکشی می‌کردند، همچنین به ستاد و قرارگاه فرماندهی اروند در ماهشهر رفت‌وآمد داشتند. گاهی هم شهید هاشمی‌نژاد را به همراه داشتند ایشان با یک خودروی آهوی آبی‌رنگ رفت‌وآمد می‌کردند.

من در اوایل آبان سال ۱۳۵۹ به مدت پنج روز به مرخصی شیراز رفتم. جناب سرهنگ همتی فرمانده مرکز آموزش زرهی، تلفنی به من گفت: «فردا ساعت ۱۱:۰۰، در دفتر من حضور یابید.» بنده به‌موقع در دفتر ایشان حاضر شدم بعد از احوال‌پرسی و صرف یک استکان چای گفت: «صارمی، حاج‌آقا خامنه‌ای ظهر امروز در منزل فرمانده سپاه شیراز از من و شما دعوت کرده خدمت حاج‌آقا مشرف شویم و ناهار را در خدمتشان باشیم. سپس به اتفاق به حضور حضرت آقا رسیدیم به امامت آقا نماز ظهر و عصر را اقامه کردیم، پس از صرف ناهار آقا مطالب امید بخشی را بیان فرمودند و ساعت سه بعدازظهر از محضرشان مرخص شدیم.

در اواخر فروردین‌ماه سال ۱۳۶۰ در مرخصی بودم، تلفنی به من گفتند: «هم‌اکنون حاج‌آقا خامنه‌ای به مرکز زرهی تشریف می‌آورند لازم است حضورداشته باشی.»

شهید سرهنگ همتی بنده را به عنوان فرمانده تیپ ۳۷ زرهی معرفی کردند. حضرت آقا فرمودند، «من آقای صارمی را در جبهه شناخته‌ام.» در دی‌ماه سال ۱۳۶۰ که سمینار فرماندهان در نزاجا برگزار گردید، حضور حضرت امام خمینی (ره) شرفیاب شدیم. سپس در کاخ ریاست جمهوری از صبح تا بعدازظهر خدمت آقا(حفظ‌الله) بودیم پس از اقامه نماز ظهر و عصر، ناهار در محضر حضرت آقا صرف شد.

در تاریخ ۱۳۶۸/۷/۵ در بیت رهبری مفتخر به دریافت نشان فتح خرمشهر شدم که با دست مبارکشان به سینه‌ام نصب فرمودند.

شناسایی و کنترل جناحین و عقبه‌ی گروه رزمی

به طوری که اشاره شده بود، جناحین گروه رزمی ۳۸ خالی بود. از طرفی عناصر ضدانقلاب از پشت سر در ساعت‌های مختلف روز تعداد سه تا چهار گلوله خمپاره به مواضع گروه رزمی شلیک می‌کردند. گروه رزمی به منظور جلوگیری از تبانی احتمالی ضدانقلاب با دشمن جهت دورزدن نیروهای خودی، هر شب از آغاز تاریکی شب تا آغاز روشنایی روز بعد، از دو گروه شناسایی که عبارت بودند از: سروان رضا نیکخواه، استوار عباس چهارمحالی و گروه‌بان یکم حسین‌زاده، عقبه گروه رزمی را تا شرق کارخانه نورد و نزدیک کوره‌های تخریب‌شده، مورد شناسایی قرار می‌دادند؛ البته هرکدام از این گروه از چند نفر سربازان زبده آموزش‌دیده مجهز به وسایل ارتباطی استفاده می‌کردند.

به ستوان یکم سجادی فرمانده گروهان ارکان گروه رزمی مأموریت

داده‌شده بود که روزانه با استفاده از افراد مجرب و به‌طور غیر محسوس حوزه شرق کارخانه نورد و نواحی شرق شهرک گلستان اهواز را تا سه‌راهی اهواز خرمشهر تحت کنترل داشته باشند، تا بدین‌وسیله بتوان این عناصر مخرب را شناسایی و دستگیر کند، اجرای این برنامه شناسایی کمک شایانی در تأمین جناحین و عقبه گروه رزمی ایفا میکرد و باعث شده بود که گروه رزمی تمامی قدرت و توان خود را علیه دشمن به‌کار گیرد.

حضور حاج آقا کربوبی در گروه رزمی ۳۸

بعد از ظهر روز ۱۳۵۹/۷/۲۷ یکی از برادران روحانی با دو نفر همراه وارد مواضع گروه رزمی شدند. به من خبر دادند، گفتم: «هدایت کنید به پاسگاه فرماندهی گروه رزمی.» با استقبال گرم، وارد شدند و نیروهای دشمن هم با توجه به دید خوب که بعد از ظهر به مواضع نیروهای ما داشتند، به طور سرسام آوری مواضع ما را گلوله باران می کردند. نیروهای خودی نیز در حال آتشباری و مقابله به مثل بودند. چند دقیقه که داخل نفربر بودیم نفربر به علت اصابت گلوله های توپخانه و خمپاره اندازهای دشمن به پیرامونش به شدت در حال تکان خوردن بود. حاج آقا از من پرسید اگر گلوله به نفربر اصابت کند، چطور می شود؟ گفتم با اصابت گلوله به نفربر بدون احساس درد از این دنیا خلاص می شویم. بعد از آن گفتم: «حاج آقا من مطلبی دارم که می خواهم خصوصی مطرح کنم.» آنگاه در کنار نفربر چاله ای مربوط به دو نفر از سربازان بود که سربازان در حال اجرای مأموریت بودند. بنده و حاج آقا رفتیم داخل چاله نشستیم روبه روی هم به طوری که زانوهایمان به هم چسبیده بود. بعد از آن گفتم: «حاج آقا فامیل مبارکتان» فرمودند: من کربوبی هستم. گفتم: «بنده هم سرگرد زرهی مجید صارمی هستم و قبل از اینکه اصل مطلب را بیان کنم حاج آقا وضعیت را مشاهده می فرمائید. فرمودند: کاملاً. گفتم: «حتماً مستحضرد که صدام حسین گفته که روز ۱۳۵۹/۷/۳ بایستی خوزستان به طور کامل به تصرف نیروهای عراقی دربیاید و من باید در روز ۱۳۵۹/۷/۳ در میدان اصلی اهواز سخنرانی کنم.» برای وصول به این هدف با شش، هفت لشکر زرهی و مکانیزه، خوزستان را مورد تهاجم قرار داده و نیروهای خودی با جان فشانی و فداکاری که هم اکنون مشاهده می کنید نیروهای دشمن را در مقیاس یک بر چهل

در هم کوبیده و به یاری پروردگار دمار از روزگار دشمن در خواهیم آورد؛ اما اصل مطلب این است، حاج آقا: آیا شما حضور امام می‌رسید؟ فرمودند: بله. گفتیم: «حاج آقا روبه‌رو با دشمن غدار درگیریم، از پشت سر ضدانقلاب ما را هدف قرار می‌دهد؛ اما درد ما رسانه‌ها، رادیو و صدا سیما هستند که شب و روز ما ارتشیان را به عنوان مزدوران شاه عنوان می‌کنند. آیا این ارتشیان و دلاوران که با لشکریان صدام در حال جنگند مزدور شاه هستند؟ من از شما می‌خواهم این قضیه را به عرض امام برسانید.» حاج آقا کربوبی گفتند: «کاملاً درست است. به محض رسیدن به تهران جریان را به عرض امام (ره) می‌رسانم و پس از گذشت یک هفته کلمه مزدور رخت بر بست و عنوان نشد.» سپس برای حاج آقا خواندم:

ترسم از ترکان تیرانداز نیست طعنه پیلاورانم می‌کشد

حاج آقا کربوبی گفتند: این بیت از کیست؟ جواب دادم: حافظ شیرین‌سخن. حاجی مبلغ ده هزار تومان به من هدیه داد. ایشان را به نزد خمپاره‌اندازها که نزدیک بود بردیم، مبلغ دوازده هزار تومان به استوار سبز علی سرپرست دسته خمپاره‌اندازها هدیه داده بود و سپس به اهواز برگشتند. عصر همان روز گفتیم: «سروان قاسم معدلی رئیس رکن چهارم گروه رزمی، استوار سبز علی را احضار کنید و آمدند.» من مبلغ ده هزار تومان را به سروان معدلی دادم و گفتیم: «سبز علی شما هم ده هزار تومان به معدلی بدهید تا طبق فاکتور برای گروه رزمی هزینه کند.» گفت: «من پول را بین بچه‌ها تقسیم کردم.» گفتیم: «خوب کاری کرده‌اید.»

سفره‌ی خون‌آلود صبحانه

در صبح روز ۱۳۵۹/۷/۲۸ من، سرگرد بنی عامریان، سروان ناصر محب و سروان پاکچهر بر سر سفره‌ای که در سایه درخت پهن شده بود، مشغول صرف صبحانه بودیم. سروان رضا نیکخواه (شهید سرتیپ نیکخواه) دو نفر از سربازان سیم‌بان را که مورد علاقه همه ما بودند به همراه خود آورده بود و گفت ما در حال رفتن به خط مقدم هستیم. من گفتم: «رضا با استفاده از نان و پنیر و گوجه سه عدد ساندویچ برای خودت و بچه‌ها بگیر، سپس بروید.» تبادل آتش میان نیروهای خودی و دشمن به شدت ادامه می‌یافت. همین‌که رضا نیکخواه ساندویچ‌ها را به بچه‌ها داد و در حال خدافظی بود، ناگاه بر اثر اصابت موشک دشمن به ساقه‌های بالای درخت همه‌چیز دگرگون گردید. سرباز جعفری بر اثر اصابت ترکش به سرش جابه‌جا به شهادت رسید؛ سرباز محمدی بر اثر اصابت ترکش به کتف راستش با سر داخل سفره افتاد. خون از کتف سرباز محمدی با فشار به داخل سفره می‌پاشید. استکان و بشقاب و نان و سفره همه در هم پیچیده و داغان شد. سرباز محمدی درحالی‌که تخلیه‌اش می‌کردند پی‌درپی فریاد می‌کشید، جناب سرگرد صارمی نگذارید من بمیرم. به لطف پروردگار پس از عمل جراحی معالجه و بهبود یافت. بدین ترتیب سفره صبحانه‌ی ما با خون شهید و مجروح رنگین گردید. آری! عرصه جنگ خاطرات تلخ و شیرین و منظره‌های زشت و زیبایی دارد.

ستاد گروه رزمی و استوار مقدسی

در ساعت ۰۲:۰۰ بامداد ۱۳۵۹/۷/۲۹ درحالی‌که من و سروان محب، سروان رضا نیکخواه و سروان فریدون پاکچهر داخل نفربر پاسگاه فرماندهی مشغول ارسال پیام به صورت رمز به لشکر ۹۲ زرهی بودیم،

افسران و درجه‌داران ستاد گروه رزمی که دوروبر نفربر در دایره‌ای به شعاع پنجاه متر در کنار درختان و بدون هیچ‌گونه سنگر و جان‌پناهی کارشان را انجام می‌دادند، در حال استراحت بودند. ناگهان بر اثر اصابت همزمان هفت الی هشت گلوله توپخانه و خمپاره‌انداز دشمن در اطراف ما گردوخاک و دود ناشی از انفجار این گلوله‌ها در آن تاریکی شب و همچنین شکستن و ریختن شاخ و برگ درختان بر اثر اصابت ترکش بر زمین، وضعی باورنکردنی ایجاد شد.

افسران و درجه‌داران همدیگر را با صدا کردن حاضر و غایب می‌کردند، ما از نفربر خارج شدیم و با صدای بلند رزمندگان را به آرامش دعوت می‌کردیم که استوار چهارمحالی با صدای بلند می‌گفت: «بچه‌ها هیولا هیولا» یکی دو نفر از بچه‌ها می‌گفتند: «با گلوله بزن» من با صدای بلند گفتم: «کسی حق شلیک ندارد. نترسید هیولا را محاصره و دستگیر کنید.» پس از لحظاتی بچه‌ها گفتند: «این هیولا به اندازه قد یک انسان معمولی و بدون حرکت و خبردار ایستاده.» به آنها گفتم: «تزدیک شوید، با چراغ‌قوه نگاه کنید.» پس از شناسایی خبر دادند که استوار دوم مقدسی است با کیسه‌خواب که زیپ آن را تا گردن کشیده سر تا پا ایستاده بر اثر موج انفجار، سکوت اختیار کرده و حرف نمی‌زند. سپس کیسه‌خواب را از تنش خارج کردند و مقداری آب و شربت به ایشان دادند و به پاسگاه نزد ما آوردند. حالا دیگر خوب شده بود حرف می‌زد.

من گفتم: «آقای مقدسی شما انسانی بزرگوار، با ایمان و انقلابی هستید و صدام این چند تا گلوله را فقط برای به شهادت رساندن شما به این قرارگاه گروه رزمی شلیک کرده؛ اما ایمان و قداست و معنویت شما علاوه بر حفظ خودت، رزمندگان گروه رزمی را معجزه‌آسا از این خطر حتمی نجات داد.»

پیام لشکر ۹۲ زرهی در مورد پرواز بالگردها

در پایان روز ۱۳۵۹/۷/۲۹ شب‌هنگام، پیامی از لشکر دریافت شد، مبنی بر اینکه صبح روز ۱۳۵۹/۷/۳۰ دو فروند بالگرد خودی به منظور شناسایی، بر فراز مناطق درگیری پرواز خواهند کرد. نیروهای خودی در کمال دقت مراقب باشند که بالگردهای خودی را مورد هدف قرار ندهند. گروه رزمی ضمن ابلاغ به نیروهای درگیر در خط مقدم، سروان فریدون پاکچهر را در صبح روز ۱۳۵۹/۷/۳۰ به خط درگیری نیروها اعزام نمود تا ضمن در جریان قرار دادن حضوری فرماندهان و رزمندگان در مورد پیام لشکر و پرواز بالگردها، خود نیز تا پایان حضور بالگردها در خط مقدم حضور داشته باشد که مبادا نیروها اشتباهاً بالگردها را هدف قرار دهند. ساعت ۱۰:۰۰ روز ۱۳۵۹/۷/۳۰ سروان پاکچهر تلفنی به من گفت: «دو فروند بالگرد بر فراز نیروها در پروازند.» «آیا بالگردها را می‌شناسید؟» گفت: «تابه حال که خودی به نظر می‌رسند» گفتم: «خیلی دقت کنید.» چند لحظه بعد سروان پاکچهر گفت: «بالگردها دو فروند راکت به طرف مواضع دشمن شلیک کردند و به سوی نیروهای دشمن نزدیک می‌شوند.

پس از چند لحظه دیگر گفت: «بالگردها به سوی نیروهای ما برگشته و چند راکت به نیروهای خط ما شلیک کرده و با استفاده از تیربارهایشان در حال تیراندازی به نیروهای ما هستند.» گفتم: «با استفاده از تمامی جنگ‌افزارهای موجود در خط مقدم بالگردها را هدف قرار دهید.» متأسفانه تا نیروهای خودی فهمیده بودند که بالگردها از دشمن بوده و در صدد هدف قرار دادن آنها برآمدند، بالگردهای عراقی فرار کرده بودند. وقتی که سروان پاکچهر به من اطلاع داد که بالگردها به طرف نیروهای ما شلیک می‌کنند. من و سروان قاسم معدلی بدون معطلی

در خط مقدم حضور یافتیم و مشاهده کردم که یک دستگاه خودرو زده شده و در حال سوختن است. به علاوه دو نفر از رزمندگان عزیزمان به شهادت رسیدند و سه نفر مجروح شدند، چهار نفر از سربازان به شدت دچار موج گرفتگی شده بودند و قصد کشتن من و سروان معدلی را که به عنوان دشمن می‌پنداشتند، داشتند.

با رسیدن، درجه‌داران و ضمانت آنها، جان سالم به در بردیم. پس از شناختن ما، بچه‌ها شروع به گریه کردند. سپس آنها را مورد محبت قرار دادیم و گفتیم: «بچه‌ها نگاه کنید که چگونه انتقام شهیدانمان را از دشمن خواهیم گرفت.»

برای این انتقام‌گیری تمام تانک‌ها و خمپاره‌اندازها تا آغاز تاریکی شب نیروهای مزدور دشمن را آماج گلوله‌های آتشین خود قرار دادند؛ اما پس از بررسی‌های مداوم و اخبار به دست آمده معلوم گردید که دو فروند بالگرد دشمن حامل دو نفر سپهبد و سه نفر سرلشکر ارتش عراق بوده و برای شناسایی محور پیشروی حمله احتمالی به اهواز آمده بودند. به هنگام پرواز بر فضای بالای مواضع گروه رزمی ۳۸ شیراز و مشاهده نیروهای قهرمان ما با انتخاب بهترین شیوه در شلیک راکت به طرف نیروهای عراقی به منظور فریب نیروهای ما که گمان کنند که بالگرد خودی است به طرف دشمن شلیک می‌کنند و سپس خود را به مواضع نیروهای عراقی نزدیک و با دور زدن، نیروهای ما را هدف قرار می‌دهند. اگر نیروهای ما در همان ابتدا تشخیص می‌دادند، بالگردها از آن دشمن هستند، صد درصد آنها را هدف قرار داده و ساقط می‌کردند؛ ولی افسوس! صد افسوس!

رگبارهای تیربارهای شبانه دشمن با آغاز تاریکی شب

نیروهای دشمن، با استفاده از صدها تیربار، از منطقه فارسیات ساحل غربی کارون تا ایستگاه آب تیمور و روستای دُب حردان، با فرارسیدن تاریکی شب با رگبارهای متوالی و با استفاده از گلوله‌های رسام که در طول خط سیر گلوله، قرمز دیده می‌شود، به سوی اهواز و شهرک گلستان و سه‌راهی خرمشهر-اهواز شلیک می‌کردند. این رگبارها موج موج از ارتفاع بالای مواضع گروه رزمی ۳۸ و سایر نیروهای خودی عبور می‌کردند. در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲ بنده برای شرکت در جلسه‌ای به لشکر ۹۲ زرهی احضار شدم. جلسه راجع به تغییر مکان گروه رزمی ۳۸ به منطقه شرق دُب حردان و استقرار یک گردان سوار زرهی از لشکر ۹۲ زرهی در مواضع گروه رزمی بود.

شب‌هنگام که جلسه تمام شد، ستوان سوم فراهانی که چند روزی بود با همراه داشتن بیست نفر از جوانان بسیجی به گروه رزمی پیوسته بود، گفت: «من هم می‌آیم.» گفتم: «بسیار خوب، من خودم رانندگی می‌کردم. با یک دستگاه ماشین جیپ روباز، شیشه جلو خوابیده و استتار شده.» ستوان فراهانی دست راست من نشسته بود از سه‌راهی اهواز - خرمشهر که گذشتیم، رگبارهای هوایی گلوله‌های رسام تیربارهای دشمن، همانند قبل، موج موج می‌آمد.

ستوان فراهانی گفت: «جناب سرگرد مثل اینکه نیروهای خودی عقب‌نشینی کرده و نیروهای دشمن به کارخانه نورد رسیده‌اند.» گفتم: «فراهانی، یک روز پای تلویزیون نشسته بودم و فرمایشات امام خمینی را که برای عده‌ای صحبت می‌کرد، گوش می‌کردم. امام فرمود: یک کسی داخل جنگل کار می‌کرد؛ اما چون می‌ترسید گاهی با صدای خیلی بلند فریاد می‌کرد و غرش می‌کشید و چنین وانمود می‌کرد که

من شجاعم، نترسم و بی‌باکم و این در صورتی بود که از ترس خودش فریاد می‌کشید و اینک نیروهای دشمن از ترس نیروهای غیرتمند ارتش جمهوری اسلامی ایران، با این تیراندازی‌های هوایی، می‌خواهند هم شجاعتشان را به رخ بکشند و هم اینکه ایجاد رعب و وحشت کنند. در صورتی که از ترسشان بی‌هدف و هوایی شلیک می‌کنند. نرسیده به کارخانه نورد، ستوان فراهانی دو دستی راستم را گرفت و گفت: «جناب سرگرد تیراندازی‌های امشب دشمن با شب‌های گذشته متفاوت است. جلو نرو یا کشته می‌شویم و یا اسیر. گفتیم: «فراهانی مگر داستانی را که گفتم گوش نکردی.» گفت: «چرا گوش کردم؛ ولی خطر امشب خیلی جدی است.» من فقط متوجه جاده آسفالته بودم که منحرف نشوم، چون در تاریکی محض حرکت می‌کردیم. فراهانی دیگر حرف نزد وقتی که رسیدیم قرارگاه فرماندهی گروه رزمی، صدا زدم پرویز، جواب داد بلی، گفتیم: «آقای فراهانی چطوری؟» گفت: «خوبم.» در اوایل سال ۱۳۶۳ برای بازدید تیپ ۱ لشکر زاهدان که در مرز میوان درگیر ستیز با نیروهای دشمن بود، همراه جناب سرهنگ همتی فرمانده لشکر ۸۸ زرهی زاهدان، در معیت استاندار سیستان و بلوچستان به سنج عزیمت کردیم. جناب فراهانی به درجه سرهنگی ارتقا یافته و در سمت معاون رئیس شهربانی استان کردستان مشغول خدمت بود. هنگام شب به پاسگاه افسران ژاندارمری به دیدن ما آمده بود. این جریان را عیناً برای استاندار و جناب سرهنگ همتی تعریف کرد و گفت: «زمانی که از کارخانه نورد گذشتم، من دست از جان شستم.» همین جناب فراهانی قبلاً در مرکز زرهی شیراز خدمت می‌کرد. متخصص تانک چیفتن بود. زمانی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خدمت سربازی را یک سال تقلیل دادند و اعلام کردند که نیروهای پایور به هر سازمانی

که می‌خواهند منتقل شوند، تقاضای انتقال بدهند. جناب فراهانی به شهربانی کل کشور منتقل شد. در اوایل جنگ با تعدادی از جوانان بسیجی به اهواز آمده بود و حدود یک ماه همراه گروه رزمی ۳۸ بود.

تغییر مکان گروه رزمی ۳۸ شیراز به منطقه شرق دُب حردان

قرائن و شواهد حاکی از این بود که دشمن درصدد تقویت نیروهایش در جنوب حمیدیه و حوزه دُب حردان و غرب محور اهواز حمیدیه است تا در فرصت مناسب با انجام یک عملیات، اهواز را مورد تهاجم قرار دهد. پرواز بالگردهای حامل فرماندهان عالی‌رتبه عراقی در روز ۱۳۵۹/۷/۳۰ بر فراز دُب حردان و مواضع گروه رزمی ۳۸ که قبلاً بیان شد، در جهت شناسایی محور پیشروی احتمالی نیروهای دشمن به سوی اهواز و همچنین آگاهی از استعداد رزمی نیروهای رزمی ارتش جمهوری اسلامی ایران، در این محور بود. به همین دلیل گروه رزمی ۳۸ شیراز را که یکی از نیروهای قدرتمند نواحی غرب اهواز بود، به منطقه شرق دُب حردان و غرب جاده اهواز حمیدیه که دشتی باز و بدون هیچ‌گونه موانع و بسیار مساعد برای پیشروی نیروهای زرهی دشمن به سوی اهواز بود، تغییر مکان دادند تا در صورت اقدام دیوانه‌وار دشمن در حمله به اهواز، بتوان او را سرکوب کرد و حتی الامکان نابود کرد.

در روز ۱۳۵۹/۸/۴ افسران ستاد گروه رزمی و فرماندهان گروهان‌ها در نشستی یک‌ساعته در رابطه با چگونگی تعویض و جایگزینی یگان جدید و نحوه عقب‌روی از مواضع و تغییر مکان به محل جدید بحث شد. در بررسی که به عمل آمد مقرر شد که صبح ۱۳۵۹/۸/۵ فرمانده گردان سوار زرهی از لشکر ۹۲، همراه فرمانده گروهان‌ها در ستاد گروه رزمی حاضر شوند، تا در خصوص نحوه جابه‌جایی هماهنگی‌های لازم به عمل آید. به همین ترتیب اقدام شد و طبق هماهنگی که به عمل آمده، قبل از آغاز روشنایی صبح روز ۱۳۵۹/۸/۶

یک گروهان از تانک‌های سوار زرهی به‌جای یک گروهان در خط مقدم گروه رزمی مستقر گردید. روز ۱۳۵۹/۸/۷ دو گروهان دیگر سوار زرهی در خط مقدم استقرار یافت. گروه رزمی بایستی در تاریکی شب مسافتی را در حدود ۲/۵ الی ۳ کیلومتر به طرفِ راست و شرق دُب‌حردان تغییر مکان می‌نمود. قبل از آغاز تاریکی خودروهای چرخ‌دار گروه رزمی به سرپرستی سروان محب و سروان پاکچهر به صورتِ نفوذی مواضع خود را ترک کرده و به طرف کارخانه نورد و حوزه کوره‌ها حرکت کردند. پس از رسیدن به آن محل، می‌بایستی دوباره دور زده و از دشت باز به طرفِ دُب‌حردان پیشروی می‌کردند، تا اینکه به نیروهای زرهی پیوندند. نیروهای زرهی بعد از ترک مواضع مربوطه، مسافتی را حدود ۱/۵ کیلومتر عقب‌رفته و با عبور از ریل راه‌آهن اهواز خرمشهر حدود ۲/۵ کیلومتر به سمت راست و به طرف شرق دُب‌حردان که قبلاً شناسایی شده بود، تغییر مکان کرد. نیروهای دشمن از تغییر مکان نیروهای رزمنده ما با خبر شدند، در نتیجه به منظور فلج کردن و ایجاد اختلال در این تعویض و جابه‌جایی از صبح روز ۱۳۵۹/۸/۷ با استفاده از تمامی توپخانه‌ها، خمپاره‌اندازها و نیروهای زرهی موجود مواضع و محل تغییر مکان نیروهای ما را به صورتِ وحشتناکی گلوله‌باران کردند. با فرارسیدن تاریکی شب، به شدت آتشباری افزودند، چرا که می‌دانستند در زمان تاریکی جابه‌جایی و حرکات نیروها انجام می‌شود؛ به‌قدری آتش دشمن شدید بود که نیروهای زرهی ما بیشتر اوقات زمین‌گیر و قدری پراکنده می‌شدند. سه ساعتی طول کشید تا توانستیم ۲/۵ کیلومتر سمت راست و به موضعی که قبلاً شناسایی شده بود برسیم. باوجودی که به محل رسیده بودیم، قادر به تشخیص موضعی که قبلاً شناسایی کرده بودیم، نبودیم. چرا که بر اثر گلوله‌باران دشمن، هرگونه سمت‌وسو را گم کرده بودیم. یکی از درجه‌داران اطلاعات، به نام استوار حسینی به من پیشنهاد

داد که طی پیامی از لشکر بخواهیم تا با اعزام افرادی به منظور کمک به ما اقدام نمایند. با شنیدن این پیشنهاد خنده‌ام گرفت و گفتم: «استوار حسینی ما مدت یک ماه است در این منطقه هستیم و آشنایی کامل به محیط داریم، با تغییر مکان ۲/۵ کیلومتر به سمت راست مواضع قبلی خود را گم کرده و در پیدا کردن سنگرهای شناسایی شده قبلی ناتوانیم، حالا چگونه انتظار داریم که از لشکر بیابند و ما را داخل مواضع مستقر نمایند.» گفتم: پس حالا چه کار کنیم؟ گفتم: «به صورت پراکنده سازمان بدهیم، با آغاز روشنایی صبح همه مشکل‌ها حل خواهد شد.» دشمن کماکان برای ایجاد اختلال و وارد کردن تلفات و ضایعات به نیروهای خودی به گلوله‌باران خود ادامه می‌داد. از طرفی دیگر از ستون چرخ‌دار گروه رزمی که می‌بایستی از طرف کوره‌های قدیمی به سمت غرب حرکت می‌کرد و به نیروهای گروه رزمی ملحق می‌شد، خبری نبود. همه دلوپس و نگران بودیم که مبادا از مسیری که بایستی پیشروی کند و به ما ملحق شود منحرف گردد و به دام دشمن افتد.

ناچار برای جلوگیری از انحراف احتمالی حرکت ستون چرخ‌دار گروه رزمی، در حدود پنجاه الی شصت نفر از افسران، درجه‌داران و سربازان را به صورت خط دشت‌بان و هر یک به فاصله بیست متر از دیگری در مسافت حدود ۱/۵ کیلومتر گماردیم و دست آخر ساعت ۲۴:۰۰، روز ۱۳۵۹/۸/۷ ستون چرخ‌دار به گروه رزمی ملحق شد. چنانچه به این ترتیب عمل نمی‌کردیم، ستون چرخ‌دار به سرنوشت بدی دچار می‌گشت. پس از آغاز روشنایی، صبح روز ۱۳۵۹/۸/۸ ملاحظه کردیم که دقیقاً داخل مواضع شناسایی شده قبلی خود هستیم؛ لیکن به خاطر تاریکی محض شب و گلوله‌باران دشمن گیج شده بودیم. به محض روشن شدن هوا، دستور داده شد که تا قبل از طلوع آفتاب،

گروهان تانک ام ۴۷ در جناح راست گروهان تانک چیفتن و گروهان تانک ام ۶۰ در جناح چپ با استفاده از عوارض نسبی زمین، تانک‌ها را مستقر و با اتخاذ موضع دفاعی، هرگونه حرکات دشمن را سرکوب و از حرکات آزادانه نیروهای دشمن در شرق دُب‌حردان جلوگیری نمایند. استعداد نیروهای دشمن که در شرق دُب‌حردان و حوضه آن استقرار یافته بودند، شامل دو گردان تانک و یک گردان پیاده مکانیزه بود. فعلاً گروهان پیاده خودی، در همان مواضع انتقالی در پشت مواضع تانک بود. به‌خاطرِ هموار بودن زمین نمی‌شد از این گروهان به عنوان نیروی پوششی استفاده نمود، تا اینکه امکانات کاربرد آن فراهم گردد، دسته خمپاره‌انداز گروه رزمی در محل موردنظر مستقر شد.

با طلوع آفتاب روز ۱۳۵۹/۸/۸ درگیری شاخ به شاخ تانک‌های گروه رزمی ۳۸ قهرمان، با نیروهای دشمن در روستاهای ملاشیه و دُب‌حردان آغاز گردید، دسته خمپاره‌اندازها گلوله‌باران خود را بر روی مواضع دشمن آغاز کرده و ادامه دادند. نیروهای دشمن که قریب یک ماه در این مواضع مستحکم خود حالت بخور و بخواب داشته و مغرورانه در انتظار دریافت مأموریت حمله به اهواز بودند، ناگهان از آغاز صبح روز ۱۳۵۹/۸/۸ آماج گلوله‌های مستقیم ثاقب و محترقه شدید نیروهای زرهی زبده، قهرمان و دشمن‌شکن گروه رزمی ۳۸ شیراز و همچنین دسته خمپاره‌انداز قرار گرفتند. به‌ناچار با فراموشی حالت تهاجم، حالت دفاعی به خود گرفتند.

مین‌گذار و شهادت چند نفر از گردان مهندس لشکر ۹۲ زرهی

چنانچه قبلاً اشاره گردید، نیروهای دشمن درصدد بودند، در فرصت مناسب با استفاده از زمین صاف و بدون مانع غرب جاده اهواز حمیدیه تا ریل راه‌آهن اهواز-خرمشهر به اهواز حمله کنند. به همین دلیل، لشکر ۹۲ زرهی به‌خاطر کمبود نیرو، در پوشش این محور، تصمیم به

مین‌گذاری این محور می‌گیرد. در شب ۱۳۵۹/۸/۸ یک سروان مهندس و چند درجه‌دار و سرباز با دو دستگاه خودروی جیپ و سواری استیشن به محل آمده و مشغول مین‌گذاری می‌شوند. در مسافت سیصد متری ما، خودرو جیپ که حامل سروان مهندس و چهار نفر دیگر بود به علت رفتن روی مین کاشته شده خودشان، منهدم و همگی به شهادت رسیدند؛ اما راننده استیشن که یک استوار دوم بود، خودرو را که به شدت آماج تانک‌های دشمن قرار گرفته بود، رها کرده بود و خود به حالت دو می‌آمد. خود را معرفی کرد. من به ایشان گفتم: «چرا خودرو را که بیت‌المال است رها کردی؟ تازه اگر با خودرو می‌آمدی بهتر بود.» راننده گفت: «سوخت خودرو تمام‌شده بود، به همین علت خاموش شد.» گفتم: «من افسر زرهی هستم و با طایفه بنی‌هندل کار کرده‌ام. اصولاً خودرو نظامی در پایان هر مأموریتی باک‌پر پارک می‌شود. شما از لشکر در حدود ده کیلومتر تا اینجا آمده‌ای، چگونه سوخت تمام‌شده است.» گفتم: «من دروغ نمی‌گویم» گفتم: «یک گالن بیست لیتری بنزین بیاورید.» سپس گفتم: «این سوخت را می‌بری و می‌ریزی داخل باک خودرو و بایستی خودرو را بیاوری» دیدم بنده خدا ترسیده و می‌لرزد. آنگاه ستوان یکم جواد گندم‌کار را احضار کردم و گفتم: جواد می‌خواهم به ایشان ثابت کنم خودرو را باک پر رها کرده، در صورتی که می‌گوید: سوخت ندارد. حاضری خودرو را بیاوری؟ گفتم: «باکمال میل.» گفتم: «برو توکل به خدا.» ستوان یکم جواد گندم‌کار در حالی به طرف خودرو می‌دوید که نیروهای دشمن به شدت خودرو را مورد هدف قرار داده بودند و خودرو بر اثر دود و گردوخاک ناشی از اصابت و انفجار آتش‌های دشمن دیده نمی‌شد. من هم به لطف پروردگار امیدوار بودم. زمانی که جواد گندم‌کار به علت گردوخاک و دود از چشم ناپدید شد، ناگهان مثل برق و باد و با

سرعت زیاد از میان دود و گردوخاک خارج شد و توقف کرد. من گفتم: «در باک بنزین را باز کنید.» وقتی در باک را باز کردند دیدم باک بنزین لبالب پر است، گفتم: «آقای راننده عزیز من این کار را کردم که شما در آینده هرگز دروغ نگوئی، چون دروغ اساس همه بدبختی‌هاست. چنانچه صادقانه بازگو کنی خداوند شما را یاری می‌دهد و هیچ مشکلی پیش نمی‌آید.

کس ندیدم که گم شد از راه راست راستی موجب رضای خداست
آری! ستوان یکم جواد گندم‌کار (شهید سرهنگ گندم‌کار) درس شجاعت،
ایمان، ایثار، جان‌فشانی و دلاوری به هم‌زمانش یاد می‌داد.

ایجاد اولین خاکریز دوران دفاع مقدس

از آغاز صبح روز ۱۳۵۹/۸/۸ با استفاده از تجهیزات مهندسی موجود که در اختیار داشتیم، شروع به ایجاد خاکریزی به طول سه کیلومتر نمودیم، که اولین خاکریز دوران دفاع مقدس نامیده می‌شود. باوجود درگیری شدید نیروهای زرهی خودی و دشمن، زدن خاکریز شروع گردید، طی پیامی توسط سروان قاسم معدلی از جانب سرهنگ قاسمی نو فرمانده لشکر ۹۲ زرهی تقاضای سه دستگاه بلدوزر و سه دستگاه لودر گردیده، تأکید شده بود، چنانچه تجهیزات موردتقاضا واگذار نشود، به گروه رزمی ۳۸ تلفات و ضایعات جبران‌ناپذیری وارد خواهد شد.

به محض ارائه پیام به جناب سرهنگ قاسمی نو، از آنجایی که علاقه شدیدی به گروه ۳۸ داشتند، از طریق بی‌سیم به من گفتند: «صارمی دو دستگاه بلدوزر و دو دستگاه لودر الساعة به سروان معدلی تحویل و به سوی شما حرکت می‌نمایند. شما هر کاری خودت میدانی انجام بده و این تجهیزات تا ساعت چهار بعدازظهر به گروه رزمی ملحق شدند.
روز ۱۳۵۹/۸/۸ برای گروه رزمی ۳۸ روزی بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود.

همه آتش‌های پشتیبانی دشمن و نیروهای زرهی آنان به مواضع گروه رزمی شلیک می‌شد؛ اما نیروهای با ایمان گروه رزمی با جان‌فشانی بی‌بدیل خود و شلیک مستقیم تانک، درصدد نشان دادن برتری خود بر نیروهای دشمن برآمده بودند. هرچند ما در این زمین باز قرار گرفته بودیم؛ اما دانش و تخصص رزمندگان ما در کاربرد فنی حرفه‌ای ادوات زرهی، نارسایی‌های موجود را جبران می‌نمود.

در ساعت ۰۹:۰۰ روز ۱۳۵۹/۸/۸ درحالی‌که از تانک‌ها بازدید و با خدمه‌های گرانب قدر و فداکار آنها صحبت می‌کردم و از دیدن دلاوری رزمندگان عزیز لذت می‌بردم، به یک دستگاه نفربر پی.ام. پی رسیدم. از فرمانده نفربر که گروه‌بان یکم بود، پرسیدم: اسم شریفتان؟ گفت: «فرامرزی هستم». گفتم: «اهل کجا هستی» گفت: «بیجار» گفتم: آقای فرامرزی من هم اهل بیجار هستم پس چرا تا به حال خود را معرفی نکرده‌ای؟ گفت: «منتظر فرصتی بوده‌ام» رفتم بالای نفربر نشستم با زبان کردی صحبت کردم. با اینکه از زمین و زمان آتش می‌بارید، گویی که ما در حال سیزده به در هستیم. سپس گفتم: «فرامرزی من هم دوره این نفربرها را ندیده و از موشک مالیوتکا هیچ اطلاعی ندارم؛ اما می‌خواهم همین‌الان نحوه شلیک موشک مالیوتکا را یادم دهی تا شاید بتوانم با موشک یک دستگاه تانک دشمن را منهدم کنم». گفت: «جناب سرگرد صارمی، باید حداقل مدت سه ماه دوره این موشک را طی کنید و حداقل با استفاده از سیمیلاتور چهارصد الی پانصد موشک شلیک کنید» گفتم: «شما فقط به من بگو چه کار کنم و دیگر کارت نباشه»، آنگاه داخل برجک نشستیم و ایشان مواردی را به ترتیب جهت شلیک موشک مالیوتکا به من گفت و در برجک را بست. من با انجام ترتیب مواردی را که گفته بود، موشک را به سوی تانک دشمن شلیک کردم؛ البته موشک زمانی که شلیک می‌شود، سیم هادی آن با موشک

پرتاب می‌شود و صدای خفیف شبیه صدای صوت می‌دهد. همین‌که موشک شلیک شد، از دوربین فرماندهی می‌دیدم که به‌طرفِ آسمان سیر می‌کند. با دنده هدایت‌کننده، موشک را به‌طرفِ پایین آوردم که در پنجاه متری تانک‌های دشمن به زمین خورد و سپس به صورتِ مارپیچ از لابه‌لای بوته‌ها و علف‌ها از بین دو دستگاه از تانک‌های دشمن عبور کرد. نفرات دشمن با دیدن این وضعیت فرار می‌کردند. صدای سیم‌هادی موشک داخل برجک می‌آمد. از شنیدن این صدا و فرار نفرات دشمن خنده‌ام گرفته بود. در این لحظه فرامرزی در برجک را باز کرد و گفت: «جناب سرگرد به چه می‌خندی؟» گفتم: «توانستم تانک را بزنم؛ اما حرکت موشک به‌صورت مارپیچ در لابه‌لای علف‌ها و بوته‌ها موجب فرار نفرات دشمن شد.» سپس فرامرزی گفت: «اتفاقاً من هم با دوربین دوچشمی می‌دیدم. اگر موشک به تانک اصابت می‌کرد این‌قدر اثر هولناک و تخریبی بر نیروهای دشمن برجای نمی‌گذاشت که همگی داشتند فرار می‌کردند.» سپس خود فرامرزی با شلیک موشک یک دستگاه تانک دشمن را منهدم کرد. چند دستگاه از تانک‌های مجاور آن نیز تغییر موضع دادند. در بعدازظهر همان روز که دید خوب با دشمن بود به‌طور غیر قابل توصیفی مواضع ما را گلوله‌باران می‌کردند.

ما در انتظار فرارسیدن تاریکی شب بودیم تا با استفاده از سه دستگاه بلدوزر و سه دستگاه لودر، ایجاد خاکریز را شروع کنیم. فرماندهان گروهان‌ها از جمله سروان احمد جنگانی فرمانده گروهان تانک چیفتن، ستوان یکم جواد گندم‌کار و ستوانیار ویسی و سایر دلاور مردان با آغاز تاریکی شب اولین خاکریز دوران دفاع مقدس را در مسافتی به طول سه کیلومتر در ابتدای خاکریز در وسط و در انتهای آن آغاز کردند.

از گروهان پیاده، به هر یک از این سه گروه، یک دسته پیاده جهت

ایجاد تأمین آنها واگذار گردید. این تجهیزات مهندسی از آغاز تاریکی شب تا آغاز روشنایی صبح کار کردند.

در همان شب اول، هرکدام از سه گروه با توجه به آتشباری شدید دشمن، مسافتی را به طول دویست متر خاکریز ایجاد کردند. نیروهای رزمنده با شور و اشتیاق زایدالوصفی بر ایجاد خاکریز تلاش می کردند. در مدت زمان پنج شب، خاکریز سه کیلومتری ایجاد گردید. سپس دستور داده شد، در طول هر صد متر از خاکریز، یک دستگاه تانک مستقر گردد. پشت سر تانک سکوی آتش ساخته شود، تا اینکه تانک در زمان درگیری عقب عقب به روی سکوی آتش رفته و قادر به شلیک تیر تراش (تیراندازی مستقیم گردد). در غیر این صورت در پشت خاکریز با ارتفاع ۴ الی ۵ متری بایستی به صورت منحنی تیراندازی نماید؛ البته ممکن است که گاهی وضعیتی پیش آید که از تانکها به صورت منحنی استفاده گردد. مثلاً ما بین نیروهای دشمن و نیروهای خودی ارتفاعات و موانعی وجود دارد و نیروهای دشمن که از استعداد رزمی بسیار بالایی برخوردارند، اگر از این موانع عبور کنند، موجودیت نیروهای خودی که از استعداد رزمی کمتری نسبت به دشمن برخوردارند، در خطر جدی می اندازند. در چنین مواقعی از نیروهای زرهی همانند توپخانه و با استفاده از گلوله های محترقه شدید به منظور وارد کردن تلفات و ضایعات و همچنین کُند کردن پیشروی نیروهای دشمن استفاده می گردد؛ البته چنین وضعیتی به ندرت پیش می آید. پس از اتمام و ایجاد خاکریز و سکوی آتش ادوات زرهی به نحوی که گفته شد، در پشت خاکریز مستقر و به مبارزه بی امان خود ادامه دادند، حدود پانصد متر جلوتر از خاکریز اصلی در آغاز تاریکی شب ۱۳۵۹/۸/۱۲، ایجاد خاکریز دوم شروع گردید. تا قبل از طلوع آفتاب دو دستگاه تانک و یک دسته پیاده نظام در پشت این خاکریز مستقر گردیدند. صبح روز ۱۳۵۹/۸/۱۶ خاکریز جدید اول هشتصد متر تکمیل و سکوهای

آتش نیز ساخته شده بود. یک دسته تانک ام ۶۰ به فرماندهی ستوان یکم صبوری و گروهان پیاده نظام در آن استقرار یافتند. سروان احمد جنگانی، ستوان یکم گندم کار، ستوان یکم حسین کریمی، ستوان دوم درویش شکوهی، استوار یکم دهقان، از اول تاریکی شب تا آغاز روشنایی صبح با این وسایل کار می کردند، و خاکریز می زدند. خاکریزها را لایه به لایه به طرف مواضع دشمن ادامه داده و پیش می بردیم. ستوان یکم گندم کار مأموریت داشت که تجهیزات مهندسی را در آغاز تاریکی شب به محل کار هدایت و قبل از روشنایی به محل استراحت بازگرداند.

گزارش وضعیت و تبادل نظر با فرمانده لشکر ۹۲ زرهی

صبح روز ۱۳۵۹/۸/۱۱ در دفتر جناب سرهنگ قاسمی نو فرمانده لشکر ۹۲ زرهی حضور یافتم، به ایشان گفتم: «گروه رزمی ۳۸ شیراز در پایان روز ۱۳۵۹/۸/۷ به منطقه شرق دُب حردان تغییر مکان کرده است و ضمن پاسخ های دندان شکن به نیروهای متجاوز بعثی، در تلاش و ایجاد خاکریز و تهیه مواضع اند.»

جناب عالی که بهتر در جریان هستید، لشکر ۹ زرهی و لشکر ۵ مکانیزه، واحدهای دیگری از نیروهای دشمن در جنوب حمیدیه و غرب اهواز و پادگان حمیدیه تا ایستگاه آب تیمور و دُب حردان استقرار یافته اند. شب و روز بدون وقفه شهرستان اهواز، نیروهای خودی در غرب اهواز، به خصوص گروه رزمی ۳۸ را که در روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ با حمله به آب تیمور و زدن ضربه مهلک به نیروهای دشمن که هم اکنون در شرق دُب حردان درگیر نبرد جانانه با آنهاست، مورد گلوله باران شدید قرار داده و تمامی آتش های توپخانه و خمپاره های دشمن متمرکز بر روی مواضع گروه رزمی قرار گرفته است. گروه رزمی ۳۸ از پشتیبانی توپخانه های خودی محروم است و تنها با اتکای به خود و استفاده از تیر مستقیم تانک ها و دسته خمپاره انداز خود به مبارزه

سرسختانه خود ادامه می‌دهد. اینک از جناب‌عالی تقاضا دارم به هر نحو ممکن دستور فرمایید توپخانه کمک مستقیم به گروه رزمی واگذار گردد. آنگاه جناب سرهنگ قاسمی‌نو گفتند: «حمله گروه رزمی ۳۸ در روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ یک شاهکار و یک هنرنمایی نظامی بود. ادامه نبرد گروه رزمی در یک ماه گذشته با نیروهای دشمن در ایستگاه آب‌تیمور و حومه آن و فداکاری و جان‌فشانی رزمندگان و دلاورمردان آن بر هیچ‌کسی پوشیده نیست. به همین خاطر است که گروه رزمی ۳۸ را به شرق دُب‌حردان تغییر مکان داده‌ایم، چرا که احساس خطر در این قسمت وجود دارد. هم‌اکنون با استقرار گروه رزمی ۳۸ در این منطقه خیالم راحت است و ظرف امروز تا فردا یک آتشبار ۱۵۵ میلی‌متری خود کششی و سه قبضه توپ ۲۰۳ میلی‌متری وارد لشکر خواهد شد. به عنوان توپخانه کمک مستقیم به گروه رزمی ۳۸ اختصاص می‌یابد.» سپس خیلی از گروه رزمی ۳۸ قدردانی کردند و گفتند: «دلم می‌خواهد، هرروز مدت دو ساعت در گروه رزمی ۳۸ حضور یابم و فداکاری‌های سربازان رشید آن را ملاحظه کنم؛ اما حیف که به خاطرِ درگیری کاری نمی‌توانم.»

واگذاری توپخانه کمک مستقیم به گروه رزمی ۳۸

صبح روز ۱۳۵۹/۸/۱۳ ستوان دوم توپخانه محمدخانی خود را به گروه رزمی ۳۸ معرفی و گفت: «سرپرست یک آتشبار توپخانه ۱۵۵ میلی‌متری خودکششی هستم. طبق این امریه لشکر از امروز در خدمت گروه رزمی ۳۸ هستم و آماده اجرای مأموریت.»

بلافاصله به سروان ابراهیم هوشمند، مأموریت داده شد که با همراهی ستوان دوم محمدخانی محل استقرار آتشبار توپخانه را در حوالی کوره‌های قدیمی مشخص نماید و سپس به لشکر ۹۲ زرهی مراجعه و در خصوص سه قبضه توپ ۲۰۳ میلی‌متری که واگذار کرده‌اند پیگیری و درخواست

نماید به‌موقع به مواضع تعیین‌شده اعزام نمایند.

در ساعت ۲۱:۰۰، روز ۱۳۵۹/۸/۱۳ یگان توپخانه در مواضع مربوطه مستقر و ستوان محمدخانی و سروان هوشمند از صبح روز ۱۳۵۹/۸/۱۴ با حضور در خاکریز جلو و دیدبانی دقیق آتش‌های توپخانه را بر روی مواضع توپخانه‌های دشمن هدایت کردند.

گروه رزمی ۳۸ با استفاده بهینه و به‌موقع از آتش‌های پشتیبانی خود که از روز ۱۳۵۹/۸/۱۴ آغاز گردید، آن دسته از توپخانه‌های دشمن که در برد مواضع ما بودند و شب و روز آزادانه نیروهای ما را گلوله‌باران می‌کردند، آماج آتش‌های قهرآمیز خود قرار می‌دادند و آن آزادی‌ها و گستاخی مغرورانه را از دشمن سلب می‌نمودند. گلوله‌های بشکه‌ای توپ‌های هشت اینچ با فرود آمدن بر روی مواضع دشمن بعضی طومار نیروهای دشمن را در هم می‌پیچید، هرچند ما در روزهای نخستین جنگ به‌خصوص در روز ۱۳۵۹/۷/۱۶ در عملیات غرورآفرین قائم(عج) به خاطر برخورد ناگهانی با نیروهای تا بُن‌دندان مسلح عراقی تلفات و ضایعاتی را متحمل شدیم، با این وصف گروه رزمی ۳۸ ضربات مهلک و کوبنده‌ای بر دشمن وارد کرد. در این یک ماه گذشته آموزش عملی زیادی یاد گرفته و علیه دشمن به‌کار بردیم. هم‌اکنون گروه رزمی ۳۸ با آرایش نظامی تاکتیکی خود ابتکار عمل را در دست گرفته و روحیه‌ای بسیار عالی و شادمانه رزمندگان گروه رزمی، نوید پیروزی‌های حیات‌بخش و غرورآفرین را در آینده نزدیک می‌دهد.

دیده‌بان‌های خمپاره‌اندازها و توپخانه‌ها، تجارب کافی را در دیدبانی فراگرفته و با استفاده از گلوله‌های زمانی بر روی مواضع دشمن، برتری صد درصد را نسبت به دشمن به نمایش می‌گذارند، گلوله‌های زمانی توپخانه در ارتفاع پنجاه تا صد متری بالای سر نیروهای دشمن منفجر

می‌شد و تمامی ترکش‌های آن با سرعت بر زمین فرود می‌آمد و دایره‌ای را به قطر صد تا ۱۵۰ متر را در برگرفته و ترکش‌های آن در صورت برخورد با نفرات دشمن آنان را به هلاکت می‌رساند.

گلوله‌های بشکه‌ای توپ‌های ۲۰۳ میلی‌متری در لحظه‌ای که بر زمین (هدف) برخورد می‌کند، تا مسافت یکصد متری محل انفجار، قدرت شنوایی انسانی مختل و چشم انسان در لحظه دیدن شعله انفجار گلوله گاهی ممکن است، بینایی خود را از دست بدهد.

از روز ۱۳۵۹/۸/۱۴ در منطقه نبرد گروه رزمی ۳۸ با دشمن، برتری کامل با نیروهای گروه رزمی بود؛ اما نیروهای ایرانی در ایام شب از تیراندازی خودداری می‌کردند، به دلیل اینکه دشمن با برق دهانه لوله توپ محل را تشخیص و مورد هدف قرار می‌داد، به خصوص استفاده از بی‌سیم ممنوع بود، مگر در حالت اضطراری، چرا که محل را تشخیص می‌دادند و می‌زدند. نیروهای دشمن در ایام شب با فعالیت بیشتری به آتشباری ادامه می‌دادند. به خصوص با فرارسیدن تاریکی، به مدت یک الی دو ساعت رگبارهای تیربارهای آنان با استفاده از گلوله‌های رسام از بالای سر نیروهای ایرانی به‌طرف اهواز شلیک می‌شد. علاوه بر آن در برخی روزها، گروه‌های ضدانقلاب از پشت سر چند گلوله خمپاره و اکثر شب‌ها هم با تیربار مواضع گروه رزمی را هدف قرار می‌دادند، این دشمنان داخلی و مزدوران صدامی خمپاره‌انداز را بر روی ماشین و وانت‌بار قرار می‌دادند و هر جا یک الی دو گلوله شلیک می‌کردند و فوراً فرار و تغییر مکان می‌دادند که شناسایی نشوند. در هر صورت در روزها و هفته‌ها و ماه‌های آغازین تهاجم دشمن، جریان‌های گوناگونی برای پیروزی نیروهای دشمن فعالیت می‌کردند؛ اما عنایت خداوند عالم با ملت بزرگ ایران بود. ان شاء الله همیشه مورد رحمت

پروردگار خواهیم بود. تا زمانی که در راه حق حرکت کنیم، خدا با ما خواهد بود. با وجود تمامی آتشباری‌های شبانه دشمن، همیشه منتظر فرصتی بودم تا آتشباری شبانه گروه رزمی ۳۸ قهرمان را به روی مواضع دشمن آغاز کنم و آنان را از این تک و تاب بیندازم.

استقرار پاسگاه فرماندهی گروه رزمی

پاسگاه فرماندهی در مسافت دویست متری پشت سر خاکریز و چسبیده به خط مقدم نیروهای درگیر دایر گردید. تمامی افسران و درجه‌داران و کارکنان ستاد گروه رزمی در پیرامون پاسگاه فرماندهی استقرار یافتند. در آن روزها از سنگر خبری نبود چرا که هیچ‌گونه امکاناتی در دسترس نبود، وضعیت آب‌وهوا مناسب بود. در صورت امکان با ایجاد تپه از خاک در پناه آن کارها را انجام می‌دادند، نیازی هم به سنگر نبود. چون که رزمندگان سرافراز گروه رزمی تلاش می‌کردند که با ایجاد خاکریز لایه به لایه به سوی مواضع دشمن نزدیک و با وارد کردن ضربات کاری، دشمن را مجبور به عقب‌نشینی نمایند.

روحیه رزمندگان روزبه‌روز افزایش می‌یافت، میل جنگجویی و حمله به نیروهای متجاوز بعثی، آشکارا در عمل و گفتار فردبه‌فرد رزمندگان خداجو مشاهده می‌گردید.

افسران ستاد گروه اعم از سروان کاملی رکن یکم، سروان رضا نیکخواه رکن سوم، سروان ناصر محب رئیس ستاد گروه رزمی، سروان پاکچهر رئیس رکن دوم، سروان قاسم معدلی رکن چهارم، سرگرد پرویز بنی عامریان معاون فرمانده گروه رزمی، سروان ابراهیم هوشمند هماهنگ‌کننده آتش‌های پشتیبانی (افسر رابط توپخانه)، ستوان دوم عزیز مباشری افسر مخابرات، ستوانیار منصوری و استوار افروز ناظمی درجه‌داران ارتباط مخابرات، ستوان یکم سجادی فرمانده گروهان ارکان گروه رزمی،

استوار پازواری و گروه‌بان یکم حسین‌زاده رکن یکم، استوار قدرت و استوار حسینی رکن دوم، استوار چهارمحالی و استوار عباس جمالی رکن سوم، استوار مقدسی و استوار ایزدپناه رکن چهارم، تمامی این رزمندگان با ایمان و دلسوز که ستاد گروه رزمی را تشکیل داده بودند، در کنار پاسگاه فرماندهی که شامل دو دستگاه نفربر بود، بدون هیچ‌گونه سرپناهی مشغول فداکاری بودند.

در تمام طول روز، افسران ستاد گروه رزمی، فرماندهان گروهان‌های در خط مقدم، به هر نحوی که ممکن بود، خدمه‌های تانک و نیروهای رزمنده را یاری می‌دادند، چه در جابه‌جایی مهمات و بالا بردن به داخل برجک و نهادن در مقرهای مهمات، چه در تیراندازی‌ها، یک‌دل و یک‌جان به همدیگر کمک می‌کردند. من در این دوران دفاع مقدس تجربه کرده‌ام که درگیری با دشمن، عامل همبستگی همدلی و همیاری نیروهای رزمنده می‌گردد. ای کاش! آن یگانگی نیروهای رزمنده همیشه ادامه یابد.

یک خاطره هنگام صرف ناهار

درگیری‌ها و تبادل آتش شدید بین نیروهای خودی و دشمن بی‌وقفه ادامه داشت. توپخانه کمک مستقیم ۱۵۵ میلی‌متری با شلیک گلوله‌های زمانی، توپ‌های ۲۰۳ میلی‌متری، دسته‌های خمپاره‌انداز و نیروهای زرهی با شرط‌بندی خدمه تانک‌ها در زدن نیروهای متجاوز دشمن، انصافاً عرصه میدان جنگ را به جهنمی برای دشمن تبدیل کرده بودند. نیروهای دشمن نیز دیوانه‌وار بر روی مواضع گروه رزمی آتش می‌ریختند. تعدادی درخت کم ارتفاع، به صورت پراکنده، در مواضع اشغالی گروه رزمی موجود بود. نفربر پاسگاه فرماندهی داخل گودالی به عمق تقریبی ۱/۵ متر مستقر بود. در کنار آن یک اصله درخت وجود داشت. روزها هوا خیلی گرم بود و ما در مواقع استراحت،

از سایه درخت استفاده می کردیم. مواضع گروه رزمی همیشه گلوله باران می شد. ولی همه رزمندگان، بی سرپناه به مبارزه خود ادامه می دادند. روز ۱۳۵۹/۸/۱۹ در موقع ظهر با سرگرد بنی عامریان برگشتیم و در پای درخت منتظر ناهار بودیم. بچه ها، غذای آبگوشت که خیلی هم مورد علاقه بنده می باشد، آوردند. سفره را روی خاک پهن کردیم و کاسه آبگوشت در وسط سفره، در حالی که تکه های نان را داخل کاسه آبگوشت می ریختیم، ناگهان من کاسه آبگوشت را برداشتم و گفتم: «پرویز سفره نان را بردار.» پرویز در حال جمع کردن سفره، گفت: «خودت می گویی اینجا بنشینم» گفتم: «بدو بیا»

رفتیم روی درب عقب نفربری که روی زمینی خوابیده و خیلی هم داغ بود نشستیم. به محض پهن کردن سفره و گذاشتن کاسه آبگوشت در وسط سفره، یک گلوله توپخانه دشمن به محل پهن کردن سفره در پای درخت نونهال اصابت کرد، به طوری که درخت با شاخه و برگ از جا کنده شد و بر سر ما فرود آمد و گردوخاک زیادی بر سر و سفره ما پاشیده شد. در همین حال سرگرد پرویز بنی عامریان دستش را از لابه لای شاخه های درخت دراز کرده بود و دستم را گرفته بود و می کشید که ببوسد. گفتم: «پرویز لطف خدا ما را از جا کند و به اینجا آورد و نجات داد.» رزمندگان ستاد گروه رزمی همه سراسیمه آمدند، می گفتند که شما در سایه درخت نشسته بودید و ما خیال می کردیم که شما از بین رفته اید. همگی خدا را شکر کردیم که سالم هستیم و دوباره غذا آوردند.

گزارش ستوان یکم صبوری

یک دسته تانک ام ۶۰ به فرماندهی ستوان صبوری و گروهان پیاده به فرماندهی ستوان سوم احمدی خواه در خاکریز جلو به عنوان نیروی پوششی در حال درگیری با دشمن بودند.

ستوان دوم موسوی بعد از شهادت سروان دستوری، فرماندهی گروهان تانک ام ۶۰ را عهده دار بود. ستوان یکم گندم کار که معاون سروان جنگانی، بود داوطلبانه از آغاز تاریکی هر شب تا آغاز روشنایی روز تجهیزات مهندسی را به محلی که می بایست خاکریزها را ادامه بدهند هدایت می کرد. با آغاز روشنایی تجهیزات را به محل استراحت در روز بازمی گردانید.

در پایان روز ۱۳۵۹/۸/۲۶ و در ساعت ۰۱:۰۰، بامداد ۱۳۵۹/۸/۲۷ خیلی خسته شده بودم. درحالی که نیروهای دشمن با استفاده از توپخانه و خمپاره اندازشان به شدت موضع گروه رزمی را آماج حملات آتشین خود قرار داده بودند، وارد نفربر شدم. به گروهان چوبینه که متصدی بی سیم بود، گفتم: «چوبینه من چند دقیقه استراحت می کنم، مراقب باش خوابم نبرد، چنانچه دیدید که خوابم برد، فوراً بیدارم کن.» دراز کشیدم و کلاه آهنی را زیر سرم گذاشتم. در حال خواب و بیداری بودم که شنیدم تلفن خطی زنگ خورد، گوشی را برداشتم و گفتم: «بله»

ستوان صبوری جواب داد، گفت: «جناب سرگرد صارمی تعدادی از تانک های دشمن از جناح چپ مواضع گروه گذشته و به سوی اهواز در حرکتند.» گفتم: «صبوری گوشی را داشته باش فقط به افسران و درجه دارانی که نزدیک هستند بگو فوراً نیروهای پوششی را بازدید و از سلامتی آنان خبرم کن و آماده باش بده و مرتب با من صحبت کن.» در این میان که چوبینه از نفربر خارج شده بود وارد نفربر شد. گفتم: «چوبینه فوراً سروان

محب و سروان پاکچهر را احضار کنید.» این آقایان فوراً آمدند. سپس گفتم: «سروان محب این صداها، صدای چیست، گفت: «صدای موتور و شنی تانک هست!» گفتم: «فوراً همه درجه داران ستاد چند قبضه آر. پی. جی و پانزده موشک آر. پی. جی، به علاوه یک جعبه نارنجک ضد نفر و همه با تفنگ و فشنگ سریع آماده شوید برویم، تانک‌ها را منهدم می‌کنیم،» گفتند: «آر. پی. جی موجود نیست، همه در خط هستند.» گفتم: «جعبه نارنجک و تفنگ‌ها را بردارید. نگران نباشید این نیروهای دشمن از راهی که باید می‌رفته‌اند منحرف‌شده و گنگ و گیج شده‌اند و نمی‌دانند که کجا دارند می‌روند. استوار عباس جمالی و گروه‌بان یکم حسین‌زاده یک جعبه نارنجک را حمل می‌کردند. من و محب و پاکچهر، استوار خلیلی، استوار پازواری، استوار قدرت و سروان کاملی مسلح به تفنگ به دو می‌رفتیم که به تانک‌ها برسیم. پس از طی مسافتی در حدود هشتصد متر که افتان و خیزان رفتیم، به دلیل اینکه قدم به قدم زمین، دارای پستی و بلندی بود. نزدیک که شدیم، صدا غیر از صدای تانک تشخیص دادیم و نزدیک‌تر که شدیم، دیدم تجهیزات مهندسی گروه رزمی هستند.

به استوار قاسمی که با بلدوزر کار می‌کرد گفتم: «از این راه چرا آمده‌اید و ستوان یکم گندم‌کار کجاست.» گفت: «آتش دشمن امشب خیلی شدید بود و فرصت کار کردن را از ما سلب کرده بود. جناب سروان گندم‌کار جلو ما بود؛ اما حالا نمی‌دانیم کجاست.»

با وضعیتی که پیش آمده و با آن ناراحتی روحی و دویدن توأم با افت و خیز، لحظه‌ای که فهمیدیم، نیروهای مهندسی خود ما است، شروع کردیم به خندیدن. در حقیقت آن لحظات بسیار تلخ ناگوار، مبدل شده بود به لحظات بسیار شیرین و امیدبخش. سپس استوار قدرت و استوار خلیلی، وسایل مهندسی را به مواضعشان هدایت کردند و به محل پاسگاه فرماندهی گروه رزمی برگشتیم.

پس از برگشتن، احوال ستوان یکم گندم کار را که از گروهان تانک چیفتن بود، جویا شدیم. گفتند: «از آغاز شب که بلدوزرها را به محل خاکریزها برده هنوز برنگشته و هر چه تماس می گیریم جواب نمی دهد.» قضیه گندم کار موجب ناراحتی دوباره رزمندگان ستاد گروه رزمی شده بود. شب بسیار تاریک و تلخی بر ما گذشت. در انتظار سپیده دم صبح بودیم. از قضا آسمان آن شب هم ابری بود. با آغاز روشنایی صبح، همه رزمندگان با استفاده از دوربین فواصل مابین خاکریزها را پایش و رصد می کردند که شاید بتوانند خودرو حامل ایشان را مشاهده کنند. کمافی السابق با روشن شدن هوای صبحگاهی که دید خوب با نیروهای خودی بود تیراندازی بچه ها شروع شد. در این هنگام، از گروهان تانک چیفتن، برگشت گندم کار را گزارش دادند. باز هم این خبر موجب خوشحالی رزمندگان گردید. گندم کار به ستاد گروه رزمی احضار شد. زمانی که حضور یافت، دیدیم سرش را بسته است، پرسیدیم جواد چه شده، چرا این جوری؟ گفت: «چون خاکریز جدید خیلی به دشمن نزدیک بود، دیشب با تیر مستقیم شلیک می کردند و امکان نداشت که کار را ادامه دهیم، ناچار کار را تعطیل و بچه ها را هدایت می کردم به محل و مواضعشان، ناگهان خودرو داخل چاله افتاد و دیگر نفهمیدم چه شد. بعد از مدتی به خود آمدم، فهمیدم سرم بر اثر اصابت به ستون درب خودرو شکست و خون از سر و گردنم جاری است. از خودرو پیاده شدم تا موقعیت خود را بیابم. دیدم نمی توانم سمت و سو را بشناسم، هوا نیز ابری بود که لاقل از دیدن ستاره ها سمت را پیدا کنم. این در حالی بود که قطب نما داخل خودرو بود و فراموش کرده بودم. ناچار صبر کردم تا هوا روشن شود و پس از روشن شدن هوا، آمدم.

آری! همه رزمندگان ما چنین ایثارگران بی چون و چرایی بودند. یادشان گرامی، نامشان جاوید.

گزارش کتبی رکن دوم گروه رزمی در خصوص نیروهای دشمن

رکن دوم گروه رزمی در روز ۱۳۵۹/۸/۲۹ طی گزارشی از وجود نیروهای رزمی دشمن به استعداد یک تیپ زرهی در شمال شرق دُب حردان خبر داد. با احضار سروان نیکخواه و سروان پاکچهر و پرسش در خصوص این گزارش، نامبردگان گفتند: «در ساعت ۰۹:۰۰، روز جاری با عبور از ملاشیه به جاده اهواز-حمیدیه رفته، از آنجا داخل جنگل گمبوعه شدیم. پس از طی ششصد متر عرض جنگل به یک دیدگاه مرتفع دو طبقه رسیدیم. وقتی از بالای دیدگاه نگاه می کردیم، سمت های غرب، شمال و مشرف دُب حردان دیده می شد و آنچه را که در فعالیت امروز حاصل کرده ایم، یک نیروی زرهی بودند. به استعداد نود دستگاه تانک شمارش نمودیم، در یک دایره بزرگ به صورت پدافند دورتادور پارک شده بودند. تعداد معدودی از نفرات دشمن در دوروبر تانک ها تردد می کردند. این در حالی است که یک گردان تانک، یک گردان پیاده مکانیزه و یک گروهان کماندوی نیروهای دشمن در شرق دُب حردان و در نبرد با گروه رزمی ۳۸ در حال فعالیت و درگیری خونین بودند.

پس از شنیدن اخبار و مطالبی را که همزمان با ایمان و غیرتمند بیان کردند، گفتیم: «فردا ۱۳۵۹/۸/۳۰، ساعت نه صبح همراه من و سه نفری با یک دستگاه خودروی جیپ به محل مورد نظر عزیمت خواهیم کرد تا وضعیت را بررسی کنیم. در وقت مقرر در روز ۱۳۵۹/۹/۱ به سوی محل مورد نظر همراه سروان نیکخواه و سروان پاکچهر به راه افتادیم. پس از ورود به جنگل ملاحظه کردم که راهی برای عبور ماشین وجود ندارد و داخل جنگل پرنده پر نمی زد و خودرو مشکل می توانست از لابه لای درختان عبور کند، به این همزمان عزیز گفتیم: «نیکخواه شما رکن سوم و پاکچهر رکن دوم و من هم ناسلامتی فرمانده گروه رزمی هستیم، اگر چنانچه

یک نفر از دشمن در پای یکی از درختان کمین کرده باشد، با شلیک یک رگبار هر سه نفر ما از بین خواهیم رفت و آنگاه مایه تمسخر دوست و دشمن قرار خواهیم گرفت.» آنگاه خواهند گفت: «وقتی که سه نفر در این سمت‌ها نتوانند خود را تأمین و اداره کنند، چگونه خواهند توانست نیرویی را در مقابل دشمن اداره کنند.» چنانچه شب گذشته چگونگی مسیر را می‌گفتند، با اعزام یک دسته پیاده‌نظام به داخل جنگل و برقراری تأمین مسیر می‌آمدیم. سپس هم‌زمان گفتند: «برگردیم» گفتم: «نه باید به محل مورد نظر برسیم؛» البته من همیشه دو قبضه تفنگ ۳ بیست عدد خشاب بیست تیری، اسلحه کمری، قطب‌نما و دوربین دوچشمی، بیل و کلنگ و آب داخل ماشین، همراه خود داشتم. با زحمت زیادی رسیدیم به صد متری محل مورد نظر، از دور دیدیم عجب دیدگاهی است، بلند و دو طبقه. دو نفر با بستن شاخه و برگ درختان به خود در بالای طبقه دوم مشغول دیدبانی هستند. با دیدن آنان از دور فریاد کشیدم و گفتم: «آخر در کجای کره زمین درخت در آسمان سبز شده که شما این درختان را بردید به آسمان. آیا این کار شما پوشش و استتار است یا خودنمایی به دشمن» با رسیدن ما به پای دیدگاه، دو نفر مذکور پایین آمدند. افسران وظیفه و دیده‌بان سه قبضه توپ ۱۷۵ میلی‌متری بودند که در شرق تپه‌های فولی آباد فعالیت داشتند. من فوراً رفتم به طبقه دوم و با استفاده از دوربین، وقتی نگاه کردم مشاهده کردم نیروهای زرهی دشمن به همان ترتیبی که هم‌زمان گفته‌اند، پارک شده و شروع کردم به شمارش آنها پنج دقیقه‌ای نگذشته بود که پنج گلوله خمپاره‌انداز دشمن زیر پای من و پیرامون دیدگاه بر زمین اصابت و منفجر شد و بر اثر دود و گرد و خاک ناشی از این انفجار، بچه‌ها را نمی‌دیدم. با صدا کردن، آنان را حاضر غایب کردم و پرسیدم افسران دیده‌بان سالمند؟ گفتند: «بلی»

همه سالم هستیم، سپس پایین آمدم و آنان را همراه خودم در حدود ۱۵۰ متر به سمت راست دیدگاه بردم. سپس به آنان گفتم: «دشمن دیدگاه را تشخیص داده و همه وقت آن را مورد آتشباری قرار می دهد. شما تا چند روز آینده، یک روز در همین جا که هستیم دیدبانی کنید و یک روز در سمت چپ دیدگاه. به خاطر باز بودن زمین تا عمق مواضع دشمن را شما دارید می بینید. هرگاه که بالای دیدگاه می روید چند دقیقه نگاه کنید و به طور متوالی این کار را انجام دهید.» قدری با آنان به گفت و گو پرداختیم و نیازمندی هایشان را سؤال کردیم، در حدود ساعت دوازده به پاسگاه گروه رزمی بازگشتیم.

طرح ریزی حمله شبانه به نیروهای دشمن

در راه برگشت در این اندیشه بودیم که با این نیروهای زرهی دشمن که خیلی راحت و در آرامش کامل در شمال شرق دُب حردان پارک کرده اند چه کار باید کرد. ضمن اینکه از سر شب تا روشنایی صبح، کلاً منطقه نیروهای خودی و شهرستان اهواز در تاریکی و خاموشی مطلق به سر می برد، اگر گلوله ای از نیروهای ما در طول شب شلیک می شد، فوراً ردیابی و مورد هدف قرار می گرفت و در عوض توپخانه ها و خمپاره اندازها و رگبار تیربارهای دشمن بی وقفه کار می کرد. با اندیشیدن اینکه چه کار کنم به این نتیجه رسیدم که محل استقرار نیروهای زرهی پارک شده دشمن را نشانه گذاری کنم

۱- فرماندهان گروهان تانک ها را احضار کردم.

۲- جلسه با حضور پرویز بنی عامریان روسای رکن دوم و رکن سوم گروه رزمی و سروان ناصر محب رئیس ستاد گروه رزمی تشکیل گردید.

۳- پس از بحث و مذاکره، قرار بر این شد که در یک منطقه مرتفع

بالای خاکریز، نقطه مشخص مورد نظر؛ یعنی محل تقریبی پارک نیروهای زرهی دشمن نشان داده شود و این کار انجام شد.

۴- فرماندهان گروهان تانک در بازگشت به یگان مربوطه، در زمان بسیار کمی، فرماندهان و توپچی تانک‌های مربوطه را در حد وسط خاکریز مربوط به گروهان خود جمع و نقطه نشانی مورد نظر محل پارک نیروهای دشمن را به آنان نشان دهند. سپس هر فرمانده و توپچی از روی سکوی آتش تانک خود گرای نقطه نشانی (محل پارک نیروهای دشمن) را با قطب‌نما یادداشت نمایند و نتیجه اتمام کارشان را به گروه رزمی گزارش کنند. علاوه بر آن گفته بودیم به خدمه تانک‌ها، کاملاً شرح دهند که اگر فاصله اولین تانک ما در سمت راست خاکریز تا نقطه مورد نظر ۱۶۰۰ یارد باشد این فاصله تا حد وسط طول خاکریز تفاوت چندانی ندارد. تانک‌های مستقر در انتهای چپ خاکریز فاصله‌شان تا نقطه مورد نظر ۱۸۰۰ تا ۱۹۰۰ یارد خواهد بود. خوشبختانه فرماندهان و توپچی تانک‌ها از دانش و تخصص بالایی برخوردار بودند و مهارتشان بیشتر از ما بود و سریع مطلب را می‌گرفتند.

۵- در ساعت ۲۴:۰۰ روز ۱۳۵۹/۹/۱ فرماندهان گروهان، پایان انجام مأموریت و توجیه دقیق خدمه تانک‌ها را طبق آنچه که باید انجام می‌دادند، گزارش کردند؛ لیکن کسی نمی‌دانست که منظور ما از این طرح‌ریزی شفاهی چیست.

۶- به افسر مخابرات گروه رزمی ستوان یکم عزیز مباشری ابلاغ شده بود در خصوص تلفن‌های خطی و بی‌سیم آمادگی کامل داشته باشد. سرگرد پرویز بنی عامریان که از فرماندهان با ایمان، دلسوز و فداکار بود، در موقع صرف شام به من گفت: «منظور از این جمع کردن بچه‌ها و این نشان دادن نقطه نشانی، مشخص کردن گرای سکوها آتش نسبت به آن نقطه نشانی چه می‌باشد، بگو چه کار می‌خواهی انجام دهی؟ با شوخی

به ایشان گفتم: «آقا پرویز:

حدیث زلف جانان بس دراز است چه شاید گفت از آن کان جای راز است» سپس گفتم: «پرویز فعلاً نمی‌خواهم کسی بداند و فقط به شما می‌گویم، امشب به یاری پروردگار باید کاری کنیم که پوزه این نیروهای صدامی از خدا بی‌خبر را بر خاک بمالیم. همچنان که به لطف پروردگار در عملیات بزرگ قائم (عج) و در ایستگاه آب‌تیمور بر آنها غلبه کردیم، هدف را تصرف و تأمین و تثبیت کردیم؛ باوجودی که جناحین گروه رزمی خالی از هرگونه نیروی خودی بود. اگر ما یک ضربه کاری دیگری به دشمن وارد کنیم، نیروهایشان را از شرق دُب حردان عقب خواهند برد. اگر ما بر روی نیروهای زرهی دشمن که بی‌مهابا در مجاورت دُب حردان پارک کرده و هدف خوبی برای نیروهای ما هستند، یک ضربه کاری وارد کنیم، همه نیروهای مقابل ما، عقب‌نشینی خواهند کرد، به امید پروردگار.

حمله شبانه گروه رزمی ۳۸ شیراز به نیروهای دشمن در دُب حردان

در ساعت ۰۰:۳۰ بامداد ۱۳۵۹/۹/۲ دستور داده شد، کلیه تانک‌های گروه رزمی بر روی سکوی آتش مربوط به خود قرار گیرند و با بستن گرای نقطه نشانی ابلاغی آماده اجرای گشودن آتش بر روی هدف شوند. مقرر گردید که ابتدا فقط تانک‌های چیفتن هر کدام ده گلوله محترقه شدید تیراندازی کنند. سپس موتور تانک‌های چیفتن را روشن کنند و تخته‌گاز موتور تانک‌ها را برای ایجاد سر و صدا گاز دهند. همزمان کلیه تانک‌های ام ۶۰ و ام ۴۷ هر دستگاه پانزده گلوله محترقه شدید به هدف شلیک کنند. قرار بر این بود که به محض شلیک اولین گلوله، بی‌سیم فرماندهان روشن و به گوش باشند. با نزدیک شدن به زمان اجرای تیراندازی، تعدادی از افراد ستاد گروه رزمی پیشنهاد می‌دادند که بایستی با احتیاط عمل کنیم. چنانچه

نیروهای دشمن که با استعداد رزمی بیشتر از پنج تیپ زرهی و مکانیزه در رویارویی ما هستند در صورت پاتک و حمله به گروه رزمی چه وضعیتی پیش خواهد آمد؟ در جواب می‌گفتم: «مشکل‌تر از عملیات قائم(عج) نخواهد بود که به لطف پروردگار و همت رزمندگان بر آنان پیروز شدیم. در ساعت یک بامداد ۱۳۵۹/۹/۲ دستور آتش به این شرح ابلاغ گردید:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

آتش کنید، نیروهای دشمن را در هم بکوبید. آری! نخستین شبی بود که نیروهای گروه رزمی ۳۸ برای اولین بار، آن هم با گلوله مستقیم تانک‌ها، مواضع و پارک تانک‌های دشمن را آماج آتش‌های قهرآمیز خود قرار می‌دادند. نور گلوله‌های منور تانک‌ها، فضای ظلمانی غرب اهواز را نورافشانی کرده بود. رزمندگان گروه رزمی بانشاط و روحیه فوق‌العاده بالا می‌گفتند: «با تفنگ هم شلیک می‌کنیم.»

در همین اثنا که بیش از چند گلوله شلیک نشده بود، جناب سرهنگ غلام‌رضا قاسمی نو فرمانده لشکر ۹۲ زرهی از طریق بی‌سیم و به صورت کشف صدا می‌زد، صارمی - صارمی - جواب دادم صارمی به گوشم. آنجا چه خبره، گفتم: «نشانی بده.» پس از دریافت نشانی، گفتم: «نگران نباشید، گروه رزمی ۳۸ دارد پاشنه صدام را می‌کشد.» امیر سرتیپ ولی‌الله فلاحتی رئیس ستاد مشترک در آنجا حضور داشتند، صدای من را می‌شنود و از فرمانده لشکر ۹۲ زرهی می‌پرسد: این افسر کی بود، جناب سرهنگ قاسمی نو جواب می‌دهد، سرگرد مجید صارمی، فرمانده گروه رزمی ۳۸ از شیراز آمده، آنگاه تیمسار فلاحتی می‌گوید: نمردیم و صدای با روحیه این مرد را شنیدیم. این قضیه را جناب سرهنگ قاسمی نو برایم تعریف کردند.

توپخانه ۱۵۵ م.م کمک مستقیم و توپ‌های ۲۰۳ م.م و دسته‌های خمپاره‌انداز، برای اولین بار آتش‌های ویران‌گر شبانه خود را با اشتیاق غیرقابل وصفی

بر مواضع دشمن می‌ریختند. تانک‌های چیفتن در اتمام تیراندازی، موتورها را روشن کرده بودند. طنین صدای موتور تانک‌ها، گویی بصره و بغداد را در می‌نوردیدند. تیراندازی تانک‌های ام ۶۰ و ام ۴۷ آغاز گردیده بود. افراد ستاد گروه رزمی که گرفتن جانب احتیاط را پیشنهاد می‌دادند به وجد آمده و می‌گفتند: «ای کاش! جلوتر چنین عملی را انجام می‌دادیم.» سروان فریدون پاکچهر به خط نیروهای پوششی اعزام شده بود و عکس‌العمل نیروهای دشمن را مراقبت می‌کرد. من، پرویز بنی عامریان را به طور صوری به عنوان بابک ۱ و فرمانده گردان تانک در جاده اهواز-حمیدیه مشرف به امامزاده فرض کرده و مرتب سؤال می‌کردم بابک ۱ از بابک، جواب می‌داد به گوشم، می‌گفتم: «شما با استفاده از تاریکی شب به سوی غرب جنگل و غرب دُب‌حردان پیشروی کنید. اصل غافلگیری را توجه کنید که دشمن از پیشروی شما با خبر نشود؛ چرا که باید نیروهای دشمن را دور زده و به اسارت درآوریم. این در حالی بود که برای فریب دشمن و فرار او با هم توسط بی‌سیم و در کنار هم صحبت می‌کردیم. سروان ناصر محب رئیس ستاد گروه رزمی از قول سروان پاکچهر از شعله‌های آتش‌سوزی در هدف مورد نظر خبر می‌داد.

سروان رضا نیک‌خواه نیز به نیروهای پوششی در جلو ملحق شد. ستوان احمدی‌خواه فرمانده گروهان پیاده از سروصدا و حرکات نیروهای زرهی دشمن گزارش می‌داد.

نیروهای زرهی قهرمان گروه رزمی با شجاعت و صلابت قابل تحسینی به شلیک تانک‌ها ادامه می‌دادند. توپخانه‌ها و خمپاره‌اندازهای خودی، طوفانی به پا کرده و غوغا می‌کردند. و از تیربارها و رگبارهای رعب‌انگیز دشمن خبری نبود. گویی خفقان گرفته بودند. توپخانه‌ها و خمپاره‌اندازهای دشمن به ندرت اجرای آتش می‌کردند. رزمندگان و دلیر مردان گروه

رزمی ۳۸ صحنه و میدان جنگ را در تسلط و اختیار کامل خود گرفته بودند. در ساعت ۰۲:۳۰ روز ۱۳۵۹/۹/۲ سروان پاکچهر، رضا نیکخواه که در محل نیروی پوششی حضور یافته بودند، به اتفاق از شعله‌های زیاد آتش و حرکت تانک‌های دشمن به طرف غرب خبر می‌دادند.

فرار نیروهای دشمن و پیشروی نیروهای خودی

در ساعت ۰۳:۳۰ روز ۱۳۵۹/۹/۲ از عقب‌نشینی نیروهای خط مقدم دشمن در شرق دُب‌حردان خبر دادند. خودم با همراه داشتن استوار عباس جمالی، استوار چهارمحالی و ستوانیار یدالله پریور، با یک دستگاه خودرو، جیپ جلو رفته و به دسته تانک و گروهان پیاده ملحق شدیم. با احضار ستوان صبوری فرمانده دسته تانک و ستوان احمدی‌خواه، فرمانده گروهان پیاده، آنان را به این شرح توجیه کردم.

یک دسته از گروهان پیاده به عنوان نیروهای جلو دار و شناسایی با استفاده از سه گروه دیده‌ور و در سه محور جناح راست، وسط و جناح چپ محور پیشروی به عرض یک کیلومتر و با داشتن ارتباط کامل به سوی دُب‌حردان پیشروی کنند. با مراقبت کامل، دو دسته از گروهان پیاده در مسافتی در حدود ششصد متر، در پی گروه‌های شناسایی و فاصله پانصد متر از یکدیگر به سوی غرب پیشروی کنند.

دسته تانک در مسافت یک هزار متری پشت سر دسته‌های پیاده‌نظام به سوی دُب‌حردان حرکت کنند.

در ساعت ۰۴:۰۰ روز ۱۳۵۹/۹/۲ دستور پیشروی به گروهان پیاده و دسته تانک داده شد. نیروهای پیشرو، از عقب‌نشینی نیروهای دشمن به حدی خوشحال شده بودند که بی‌مهابا به پیشروی خودشان ادامه می‌دادند. آتش‌های توپخانه کمک مستقیم، به شدت ادامه می‌یافت. دسته تانک جلو که یگان پیاده را تعقیب می‌کرد سروصدایشان به نیروهای دشمن

می‌رسید. من هم مرتب به طور صوری از طریق بی‌سیم، می‌گفتم: «بابک ۱ از بابک، موقعیت خود را گزارش کنید.» بابک ۱ جواب می‌داد: «ما در محل مورد نظر هستیم و منتظر دریافت دستورییم. من هم گفتم عجله نکنید تا به موقع وارد عمل شوید. در ساعت ۰۴:۳۰، بامداد روز ۱۳۵۹/۹/۲ نیروهای شناسایی با عبور از روستای ملاشیه، به روستای بزرگ دُب‌حردان رسیدند. به آنان دستور داده شد، از شمال شرق تا جنوب شرق، دُب‌حردان را به صورت نیم‌دایره محاصره کنند و از ورود به داخل روستا خودداری کنند. نیروهای دسته‌های پیاده‌نظام در ساعت ۰۵:۳۰، بامداد به روستای دُب‌حردان رسیدند و گزارش دادند که نیروهای دشمن به غرب دُب‌حردان عقب‌نشینی کرده‌اند. به نظر نمی‌رسد که افرادی از نیروهای دشمن داخل روستای دُب‌حردان باشند. آن وقت دستور داده شد که با احتیاط کامل روستا را محاصره و افرادی باهوش و ورزیده داخل روستا شوند و بررسی و کوش لازم را برای دستگیری نیروهای باقیمانده احتمالی دشمن انجام و نتیجه را گزارش نمایند.

در ساعت ۰۶:۰۰ روز ۱۳۵۹/۹/۲ روستای بزرگ دُب‌حردان که قریب دو ماه در اشغال صدامیان خائن بود، آزاد گردید و رزمندگان قهرمان گروه رزمی ۳۸ شیراز پرچم سه رنگ غرورآفرین جمهوری اسلامی ایران را بر فراز بام دُب‌حردان به اهتزاز درآوردند و به فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی، جناب سرهنگ قاسمی نو گزارش گردید.

صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، در اخبار صبحگاهی ساعت ۰۷:۰۰ و ۰۸:۰۰ روز ۱۳۵۹/۹/۲ پیروزی رزمندگان گروه رزمی ۳۸ شیراز و لشکر ۹۲ زرهی را مورد قدردانی و تمجید قرار داد؛ لیکن رزمندگان گروه رزمی که سرخوش و سرمست از باده پیروزی بودند، بی‌خبر از این تشویقات، در پی تعقیب نیروهای دشمن بودند. در ساعت ۰۷:۰۰ روز ۱۳۵۹/۹/۲ نیروهای پیاده‌نظام

در یک کیلومتری غرب دُب حردان مستقر شدند. سپس دو دستگاه تانک سمت راست و سه دستگاه تانک در سمت چپ دُب حردان مستقر شدند. جهت پشتیبانی از روحیه یگان پیاده، سروان نیکخواه و استوار قدرت از انهدام دوازده دستگاه تانک و سه دستگاه نفربر در محل پارک نیروهای زرهی دشمن خبر دادند. آری! به لطف پروردگار و همت و فداکاری رزمندگان، با وارد کردن چنین ضربه هولناکی، نیروهای دشمن مجبور به عقب‌نشینی شدند.

حمله شبانه گروه رزمی ۳۸ در ساعت ۰۰:۳۰ بامداد ۱۳۵۹/۹/۲ به نیروهای دشمن؛ یعنی نمایش قدرت و کاربرد نقش تانک در حمله شبانه با آتش و حرکت و ضربت و انهدام و فرار و عقب‌نشینی نیروهای دشمن تا پانزده کیلومتری غرب دُب حردان و تعاقب دشمن، نتیجه آن شد که شهرستان اهواز تا حدودی از آتش توپخانه‌های برد بلند دشمن، تأمین گردید.

اعطای درجه استوار یکمی به استوار ۲ دالوند از گروهان پیاده

در ساعت ۰۷:۱۵ روز ۱۳۵۹/۹/۲ شخصاً به همراه سروان پاکچهر - ستوانیار یدالله پریور و استوار چهار محالی در مرکز خط پیشروی گروهان پیاده در یک کیلومتری غرب دُب حردان حضور یافتیم. در همین لحظات طی پیامی به سرگرد بنی عامریان ابلاغ گردید که پنج دستگاه تانک ام ۶۰ را در خاکریز جلو به جای نیروی پوششی که تا یک کیلومتری غرب دُب حردان پیشروی کرده‌اند، مستقر نمایند. این جایگزینی به این دلیل بود که مبادا نیروهای زرهی عمده دشمن با وجود ضربه مهلکی که به آنان وارد آمده، پاتک نمایند. چنانچه تحت فشار پاتک نیروهای دشمن قرار گیریم، خاکریزهای خود را داشته باشیم و آن را از دست ندهیم در همین لحظات دود ناشی از انهدام و سوختن تانک‌های دشمن، فضای پیرامون دُب حردان را در بر گرفته بود.

در ساعت ۰۸:۰۰ روز ۱۳۵۹/۹/۲ درحالی که در حد وسط گروهان پیاده مشغول تشویق و ترغیب رزمندگان بودیم، یک دستگاه بلدوزر و سه دستگاه

تانک دشمن، به صورت خط زنجیر (تانک در خط) در فاصله یک کیلومتری و به صورت خیلی آهسته به طرف ما پیش می‌آمدند. داشتم فکر می‌کردم خدایا چه کار کنم؟ آیا تانک‌ها را جلو بیاورم، که دیدم یک دستگاه جیپ حامل موشک‌انداز تاو از گروهان پیاده از سمت راست دارد به من نزدیک می‌شود. به اشاره گفتم: «بیا اینجا.» وقتی رسید، دیدم استوار دومی که سر نشین جیپ بود، پیاده شد و سلام نظامی داد. گفتم: «اسم شریفتان» گفت: «استوار دوم دالوند.» گفتم: «آقای دالوند، اولاً خسته نباشید، این پیروزی را به همه شما تبریک می‌گویم، بهترین شلیک کننده موشک تاو در این گروهان کیست» گفت: «جناب سرگرد با اجازه خودم هستم.» گفتم: «آن بلدوزر و تانک‌های دشمن را می‌بینی» گفت: «کاملاً می‌بینم» گفتم: «با اولین موشک، بلدوزر را بزنی به درجه استوار یکمی مفتخر می‌شوی»

استوار دالوند با دقت تمام برای شلیک آماده شد. من بغل دستش، آرام‌آرام می‌گفتم دقت کن، دقت کن، عجله نکن، دقت کن. به لطف پروردگار با شلیک موشک، بلدوزر منهدم و تانک‌ها فرار کردند. استوار دالوند را به آغوش کشیدم و بوسیدم. در همین اوقات استوار یکم جعفری در حال عبور بود، صدایش کردم، گفتم: «دالوند استوار یکم شد، درجه ندارم چه کار کنم.» فوراً بلوزش را درآورد و جیب‌ها را خالی کرد و گفت: «در اختیار شما.» گفتم: آقای دالوند، بلوزت را در بیار. بلوز استوار یکمی را پوشید و به درجه استوار یکمی مفتخر شد. این اقدام تأثیر بسیار مثبتی در روحیه رزمندگان ایجاد کرده بود، به طوری که تصور می‌شد که همه رزمندگان به درجه بالاتری ارتقاء یافته‌اند.

حضور تیمسار فلاحی در پاسگاه فرماندهی گروه رزمی ۳۸

در پایان روز ۱۳۵۹/۹/۲ که همچنان با همراهانم در گروهان پیاده و در کنار رزمندگان بودیم، ساعت ۲۰:۰۰ روز ۱۳۵۹/۹/۲ سرگرد بنی عامریان، طی پیامی گفت: «پدر منتظر شما هستید، سریع برگرد به پاسگاه فرماندهی.» در نتیجه

برگشتم، وقتی رسیدم به پاسگاه از گروهبان چوبینه پرسیدم کی آمده، گفت: «تیمسار فلاحی داخل نفربر نشسته‌اند.»

من لباس‌هایم را که خیلی خاکی شده بود، قدری تمیز کردم. تا آن زمان ایشان را ندیده بودم و نمی‌شناختم. هوا خیلی تاریک بود. رسیدم به در عقب نفربر و سلام نظامی دادم. تیمسار نگاهی کرد. گفتم: «سرگرد زرهی مجید صارمی هستم، فرمانده گروه رزمی ۳۸ شیراز.» به محض معرفی خودم، فرمودند: یاالله و از نفربر پایین آمدند. بنده را در آغوش کشیدند، مورد محبت قرار دادند. سپس داخل نفربر نشستیم و تیمسار خیلی گروه رزمی را مورد تمجید و تعریف و قدردانی قرار دادند.

از وضعیت و چگونگی حمله شب گذشته گروه رزمی سؤال کردند. هنگامی که چگونگی و شیوه تاکتیک عملیات گروه رزمی را شرح می‌دادم، تیمسار لذت می‌برد. آنگاه فرمودند، رزمندگان ارتش جمهوری اسلامی ایران، به امید پروردگار و رهنمودهای امام امت از نقاط مختلف کشور به مناطق جنگی حرکت کردند. با طرح‌ریزی‌های منطقی و حساب‌شده، نیروهای متجاوز دشمن را در هم می‌کوبیم و از کشور جمهوری اسلامی ایران، بیرون می‌رانیم. پس از دو ساعت گفت‌ووشنود، گفتم: «تیمسار بیست نفر از جوانان عزیز به‌تازگی به گروه رزمی ملحق شده‌اند. در صورت امکان سری هم به آنان بزنید. گفت: «بسیار خوب، سپس من و سرگرد بنی عامریان و سروان پاکچهر در معیت تیمسار، به سنگر بچه‌ها که در حدود ۱۵۰ متر فاصله داشت، رفتیم. پس از نشستن و احوال‌پرسی که تیمسار آنان را به عنوان فرزندان عزیز و رشید مورد خطاب قرار می‌داد. یکی از این جوانان بلند شد و گفت: «تیمسار سؤالی دارم.» تیمسار گفت: «بفرما» آن جوان گفت: «تیمسار من فکر می‌کنم که شما خائن هستی، به دلیل اینکه شما که رئیس ستاد ارتش هستی، چگونه از حمله عراق بی‌خبر بوده‌ای؟» آنگاه تیمسار

فلاحی در کمال خون‌سردی و آرامش گفت: «پسرم این سؤال شما بسیار منطقی است؛ ولی بدانید که قضایا چنین نبوده که شما تصور می‌کنید. ما از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی ایران، می‌دانستیم که ارتش بعث عراق به تحریک استکبار جهانی به ایران حمله خواهد کرد.

شش ماه قبل، حضور امام خمینی فرماندهی کل قوا شرفیاب شدم به امام عرض کردم، قرائن و شواهد حاکی از این است که ارتش بعث عراق در حال تغییر مکان نیروهایش از سربازخانه‌ها به مناطق بسیار نزدیک به نوار مرز مشترک ایران و عراق است. امام فرمودند: آنها در داخل خاک خودشان هر کاری می‌خواهند انجام دهند. دوباره دو ماه قبل از حمله سراسری عراق به خاک ایران، حضور امام رسیدم و عرض کردم قضیه نزدیک شدن نیروهای ارتش عراق به مرز خیلی جدی است، اجازه فرمایید برای انجام یک حرکت پیش‌دستانه، یک لشکر در جنوب و یک لشکر در غرب کشور به مسافتی دو الی سه کیلومتر وارد خاک عراق کنیم. امام فوراً فرمودند: ابدأً ابدأً، مبداً چنین کاری را انجام دهید و ما را به عنوان متجاوز قلمداد کنند، حواستان باشد که بهانه دست دشمن ندهید. پس از تهاجم نیروهای بعثی عراق به کشورمان امام فرمودند: حالا می‌جنگیم. الخیر فی ما وقع.

حالا می‌فهمیم که امام، آن عارف فرزانه چگونه عاقبت کار را اندیشیده بودند که ما اندرخم یک کوچه بودیم. سپس آن جوان گفت: «تیمسار از جوابتان قانع شدم، امیدوارم مرا ببخشید. جلسه تمام شد و دوباره برگشتیم به پاسگاه فرماندهی. بچه‌ها چائی آوردند. ضمن صرف چائی، گفتم: «تیمسار یک موردی را فراموش کرده بودم که خدمت شما عرض کنم.» گفتند: «بفرما.» قضیه اعطای درجه استوار یکمی دالوند را مطرح کردم، گفت: «آفرین. آفرین این نشانه رضایت شما از عمل کرد گروه رزمی است. این،

یعنی فرماندهی در عرصه جنگ.» سپس فرمودند: فردا ساعت ۰۸:۰۰ روز ۱۳۵۹/۹/۳ در قرارگاه جنوب در دفتر من حضور یابید. مشخصات استوار دالوند را هم داشته باشید تا در مورد تصویب درجه‌شان اقدام شود.

حضور در دفتر شهید سرلشکر فلاحی

به‌موقع در دفتر تیمسار حضور یافتیم، شخصاً یک عدد صندلی را کشید نزدیک صندلی خودش و فرمود: صارمی بنشین. نشستیم. جناب سرهنگ قاسمی نو هم روبه‌روی ما نشسته بودند. تیمسار ولی‌الله فلاحی یک داستان کوتاهی از جنگ‌های قدیم که رستم پهلوان در آن حضور داشت، بیان کردند. سپس فرمودند: سرگرد صارمی، شما از امروز به سمت فرمانده تیپ مستقل ۳۷ زرهی شیراز منصوب شده‌ای. الان دستور می‌دهم که نیروهای تیپ ۳۷ زرهی شیراز را که در سه الی چهار جبهه در مصاف با دشمن هستند، توسط یگان‌های دیگر تعویض گردند و آنان به حوالی کارخانه قند و شکر اهواز تغییر مکان کنند. بعدازظهر روز ۱۱ آذرماه ۱۳۵۹، در باغ آذری شما را به عنوان فرمانده تیپ ۳۷ زرهی معرفی می‌کنم. شما بایستی تیپ ۳۷ زرهی را سازماندهی کنید. هرچه زودتر از اهواز به ماهشهر و از ماهشهر به سوی آبادان پیشروی کنید، چرا که آبادان در محاصره کامل و در خطر سقوط قرار دارد. حضرت امام(ره) نگران آبادان هستند و نمایندگان مجلس شورای اسلامی ایران برای جلوگیری از سقوط آبادان به بست نشستند. من در جواب گفتم: «تیمسار من سرباز هشتم اطاعت امر می‌کنم؛ اما اگر عنایت فرمایید، یک نفر سرهنگ را به سمت فرمانده تیپ معرفی کنید تا من با واحدم سینه به گلوله در قبال دشمن انجام وظیفه نمایم.» امیر ولی‌الله فلاحی فرمودند: «خیر، هم دستور است و هم تکلیف. شما از این لحظه فرمانده تیپ ۳۷ زرهی هستید.» من در جواب گفتم: «تیمسار، من با گزارش کتبی خودم و عاشقانه به میدان جنگ آمده‌ام. به

یاری خدای متعال تلاش می‌کنیم که طومار دشمن را در هم بپیچیم.» سپس مشخصات استوار دالوند را خدمتشان دادم. درجه ایشان به مدت چهار روز طول نکشید که تصویب و ابلاغ شد. بعد از این مذاکرات، جناب سرهنگ قاسمی نو شدیداً ناراحت شده بود و می‌گفت: «تیمسار من نمی‌خواهم گروه رزمی ۳۸ از غرب اهواز تغییر مکان کند.» تیمسار ولی‌الله فلاحی فرمودند: «جناب سرهنگ قاسمی نو، در اجرای امر امام (ره) بعد از آزادسازی آبادان، ان‌شاءالله تیپ ۳۷ زرهی به غرب اهواز تغییر مکان خواهد کرد.»

بالاخره بعدازظهر روز ۱۳۵۹/۹/۱۱ تیمسار ولی‌الله فلاحی اینجانب را به عنوان فرمانده تیپ ۳۷ زرهی معرفی کردند که اقدامات بعدی هر یک داستانی است در کتاب‌های ثامن‌الائمه (ع)، فتح‌المبین، بیت‌المقدس توسط هیئت معارف جنگ «سپهبد شهید علی صیاد شیرازی» به چاپ رسیده و موجود می‌باشد.

اعزام یک گروهان تانک به آبادان در اوایل آبان‌ماه سال ۱۳۵۹ یک گروهان تانک به استعداد هفده دستگاه از نوع تانک‌های ام ۴۷ به فرماندهی سروان مظفریان از مرکز زرهی به ماهشهر اعزام گردید، تا با استفاده از آنها از سقوط آبادان جلوگیری گردد. متأسفانه مجال شناسایی محور ماهشهر آبادان به این گروهان تانک داده نشد. این گروهان را بدون جلودار از سه‌راهی شادگان به روی شنی، آن هم در بعدازظهر که دید خوب با دشمن بوده به حرکت درمی‌آورند. به محض رسیدن اولین تانک سر ستون به میدان تیر آبادان، نیروهای دشمن که جاده را در میدان تیر آبادان قطع کرده و مواضع خود را به شکل عدد هفت که دهانه آن به طرف ماهشهر بود، آرایش داده بودند، تانک‌های ما را از آخر ستون مورد هدف قرار داده و همه تانک‌ها را منهدم نمودند. عده زیادی از نیروهای خودی، به خاطر عدم

اعزام جلو دار، جهت شناسایی دشمن و محل استقرار به شهادت می‌رسند. در تاریخ ۱۳۵۹/۸/۱۶ یک گروهان تانک به فرماندهی سروان منصور یزدان‌پرست و معاونت ستوان فرهاد جناب به محور ماهشهر آبادان اعزام گردید. این گروهان در کمال قدرت در نزدیکی میدان تیر آبادان با دشمن اخذ تماس نمود و تا حضور تیپ مستقل ۳۷ زرهی در ۱۳۵۹/۹/۲ و حمله برق‌آسای آنان به نیروهای دشمن و نجات یافتن آبادان از سقوط حتمی با دشمن درگیر بود. در اوایل آذرماه سال ۱۳۵۹ صدام حسین مفلوک، در یک جلسه شورای فرماندهان عالی‌رتبه ارتش بعث عراق، با عصبانیت سؤال می‌کند که مگر تیپ ۳۷ زرهی شیراز از چه استعدادی برخوردار است که در غرب دزفول، غرب اهواز و در ماهشهر آبادان حضور دارد؟ آری! رزمندگان با ایمان و جان‌برکف تیپ ۳۷ زرهی، سلحشوری، بی‌باکی و توانمندی رزمی خود را به رخ دشمن می‌کشیدند و ثابت می‌کردند.

بگذارید که بگویم و قدری فکر کنیم به اینکه می‌گویند: دنیا دار مکافات است. می‌توان ثابت کرد که این یک حقیقت است. آری عاقبت کار صدام حسین، سندی است قطعی بر دار مکافات بودن دنیا. دیدیم که دست روزگار و چشم زمانه چه بلایی بر سرش آورد.

صدام حسین به هنگام راه رفتن به قدری مغرورانه، متکبرانه و خودخواهانه راه می‌رفت که گویی به زمین و زمان فخر می‌کرد. باعث این همه کشت و کشتار در عراق و ایران شد. دیدید که با آن همه جاه طلبی، چرخ روزگار چگونه گلایش را فشرد.

دیدید آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود
اگر به خدای متعال و به عالم غیب و شهود و عدالت و رستگاری ایمان و اعتقاد می‌داشت، قبول می‌کرد که :

دور فلکی یک‌سره بر منبع عدلست خوش باش که ظالم بزد راه به منزل

حماسه تیپ ۳۷ زرهی در عملیات فتح المبین

۱- تیپ ۳۷ زرهی بنا به دستور در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۳ با راهپیمایی تاکتیکی و پدافند عامل هوایی به صورت سریال گردانی از منطقه عمومی سلمانیه و دارخوین به سوی اهواز و فرودگاه اضطراری غرب دزفول تغییر مکان نمود.

۲- شب هنگام من فرمانده تیپ ۳۷ با رؤسای ارکان دوم و سوم تیپ به قرارگاه فرماندهی نصر مراجعه و در قرارگاه نصر فرماندهی نزاجا جناب سرهنگ صیاد شیرازی و جناب سرهنگ حسین حسینی سعدی که در آن زمان فرمانده لشکر ۲۱ حمزه و برادر محسن رضایی حضور داشتند و طی یک شور تجلی ستادی، تیپ ۳۷ زرهی در کنترل عملیاتی قرارگاه نصر قرار گرفت و به نام نصر ۶ نام گذاری شد. دستور داده شد تیپ ۳۷ زرهی بایستی با عبور از خط نیروهای خودی (لجمن) در تپه‌های علی‌گه‌زد و پیشروی به سوی غرب، نیروهای دشمن را در هم کوبد و جاده دچه به ابوغریب را تصرف و تأمین و آماده اجرای دستور باشد.

۳- در ساعت ۲۳:۰۰، مورخ ۱۳۶۱/۱/۳ ستاد تیپ ۳۷ زرهی با حضور فرماندهان یگان‌های تابعه تصمیم گرفت، پس از عبور از پل نادری تمامی خودروهای چرخ‌دار و شنی‌دار تا رسیدن به تپه‌های علی‌گه‌زد خط (لجمن) چراغ روشن حرکت نمایند. چرا که برائرتبادل آتش نیروهای خودی و دشمن صحنه جنگ مثل روز روشن می‌نمود؛ از این‌رو در چنین صورتی غافلگیری بی‌معنی است؛ بلکه نمایش قدرت ستون چراغ روشن خودرو تیپ ۳۷ بایستی لرزه به اندام نیروهای دشمن افکند و چنین هم شد.

۴- تیپ ۳۷ زرهی طبق دستورالعمل ابلاغی با عبور از خط و پیشروی به سوی غرب، شیرازه و نظم تاکتیکی نیروهای مدافع دشمن را در محور پیشروی در هم کوبید. از هدف مورد نظر عبور کرد و به امامزاده عباس رسید، جنگ را به دشت عباس و دشت تینه کشاند. در ساعت ۸:۰۰، مورخ

۱۳۶۱/۱/۴ قرارگاه نصر ابلاغ نموده از پیشروی به سوی غرب، تا رسیدن نیروهای جناحین خودداری کنید.

از ساعت نُه صبح همان روز به دلیل پیشروی‌های زیاد وارد منطقه قرارگاه قدس شد و به نام قدس ۵، جنگ را با سرافرازی تا پایان عملیات فتح‌المبین ادامه داد.

۵- در قبال این فداکاری‌ها در تاریخ ۱۳۶۹/۳/۳ در همایشی با حضور مقام معظم رهبری از فرماندهان شرکت‌کننده در عملیات فتح‌المبین با اعطای مدال فتح تجلیل و تقدیر به عمل آمد؛ ولی تیپ ۳۷ زرهی قهرمان را حذف کردند و شرکت ندادند، دشمنان گرم.

۶- بزرگان شاهد این مدعا در عملیات فتح‌المبین:

۱- امیر سرلشکر حسین حسینی سعدی.

۲- سردار سرلشکر محسن رضایی - سردار سرلشکر سیدیحیی صفوی.

۳- سرتیپ سیدحسام هاشمی.

۴- سرتیپ عبدالحسین مفید.

۵- سرتیپ علی اکبر موسوی قویدل.

۶- سرتیپ نصرالله معین وزیری.

۷- کل ستاد فرماندهی قرارگاه نصر و قرارگاه قدس.

در صبح روز ۱۳۶۱/۱/۴ تیپ ۳۷ زرهی هجده نفر افسر، درجه‌دار و سرباز در پیرامون امامزاده عباس شهید داد. پنج دستگاه از تانک‌ها و نفربرهای ما با بمباران هوایی دشمن منهدم شد؛ اما دلاور مردان تیپ ۳۷ تا غروب آن روز تعداد سی دستگاه تانک و نفربر نیروهای دشمن را در هم کوبیدند. تا پایان عملیات پاتک‌های پی‌درپی دشمن را در هم کوبیدند و تلفات زیادی به نیروهای دشمن وارد کردند. من عملیات قهرمانانه تیپ ۳۷ زرهی در عملیات فتح‌المبین را در کتابی نوشته و توسط هیئت معارف جنگ به چاپ رسیده است.

تحلیل مختصری بر عملکرد گروه رزمی ۳۸ شیراز در غرب اهواز

۱- عنایت و لطف خدای متعال در قبال ایمان صادقانه رزمندگان به پروردگار و حقانیت خود.

۲- حضور فرماندهان نه دوشادوش؛ بلکه پیشاپیش رزمندگان در عملیات آفندی، پدافندی و غیره، در مواقع بحرانی و لحظات سخت درگیری.

۳- اعتماد به نفس رزمندگان نسبت به توانایی‌شان در کاربرد تخصصی و فنی حرفه‌ای جنگ‌افزارهای موجود برای سرکوبی نیروهای دشمن.

۴- همدلی، هماهنگی و یگانگی ایمانی و انگیزه دفاع از نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، در جای جای خاک میهن اسلامی و کشور عزیزمان ایران.

۵- روحیه تهاجمی و برتری‌جویی رزمندگان فداکار به منظور در هم پیچیدن طومار دشمن بعثی و انهدام آنها و بیرون راندنش از کشور عزیزمان ایران اسلامی.

۶- ایجاد اولین خاکریز توسط گروه رزمی ۳۸ شیراز در آغاز جنگ در غرب اهواز و شرق روستای دُب‌حردان.

۷- وارد کردن ضربه کاری به نیروهای دشمن و مایوس کردن آنان از آرزویی که برای حمله به اهواز در سر داشتند و ناامید کردن دشمنان داخلی.

آن روحیه و شور و نشاطی که خدای متعال در دل‌وجان و روح رزمندگان ایجاد کرده بود، فقط می‌توان به عنوان معجزه تعبیر کرد؛ چرا که همه رزمندگان عاشقانه و سینه به گلوله پیش می‌رفتند و از کشته‌شدن باکی نداشتند.

فقط عشق است که از عهده این جان‌فشان‌ها و فداکاری‌ها بر می‌آید.

مر عاشقان را پند کس هرگز نباشد سودمند

نی آنچنان سیل است این کش کس تواند کرد بند

بیزار گردند از شهی شاهان اگر بویی برند

زان باده‌ها که عاشقان در مجلس دل می‌خورند

هم‌زمان گرامی این سرباز حقیر رزمنده کوچکی بوده در قبال شهدای

گران قدر دوران دفاع مقدس و رزمندگان شجاع و غیرتمند احساس شرمندگی دارم.

عملیات‌های غرورآفرین آفندی و پدافندی تیپ ۳۷ زرهی در هشت سال دفاع مقدس

- ۱- عملیات غرب دزفول، تثبیت دشمن.
- ۲- عملیات قائم(عج) در غرب اهواز مورخ ۱۳۵۹/۰۷/۱۶.
- ۳- عملیات آفندی به نیروهای دشمن در محور ماهشهر آبادان و نجات آبادان از سقوط حتمی در مورخ ۱۳۵۹/۰۹/۲۲.
- ۴- عملیات توکل در محور ماهشهر آبادان مورخ ۱۳۵۹/۱۰/۲۰.
- ۵- عملیات ثامن الائمه(ع)، شکست حصر آبادان مورخ ۱۳۶۰/۰۷/۰۵.
- ۶- عملیات پدافند از شرق کارون از مورخ ۱۳۶۰/۰۷/۱۵ تا ۱۳۶۱/۰۱/۰۲.
- ۷- عملیات فتح‌المبین از مورخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۱ تا ۱۳۶۱/۰۱/۰۹.
- ۸- عملیات بیت‌المقدس از مورخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ تا ۱۳۶۱/۰۳/۰۳.
- ۹- عملیات محرم، نوار مرزی فکه تا موسیان، آبان‌ماه سال ۱۳۶۱ قرارگاه قائم(عج).
- ۱۰- پدافند از ارتفاعات ابوغریب و فکه.
- ۱۱- ادامه عملیات کربلای ۱.

دیگر عملیات‌های تیپ ۳۷ با سایر فرماندهان تیپ به شرح زیر است:

- ۱- پدافند از قصرشیرین تنگاب، جاده نفت‌شهر.
- ۲- پدافند از ارتفاعات میمک، دشت هلاله.
- ۳- پدافند از شهر مهران.

دیگر عملیات‌های تیپ ۳۷ با سایر فرماندهان تیپ... ♦ ۱۳۰ |

۴- پدافند از ارتفاعات سومار تا دشت هلاله.

۵- پدافند از جاده نفت‌شهر (داربلوط).

۶- پدافند از جاده خسروی، تنگاب، گیلان غرب.

اشعاری حماسی درباره دوران دفاع مقدس

یاد باد آن روزگاران یاد باد

روز وصل دوستداران یاد باد

غرب دزفول، مرز خوزستان، در آغاز جنگ

سرفرازان جان فدا کردن ز غیرت یاد باد

تیپ، رزمی، زرهی، سی و هفت مستقل

در نبردی تن به تن، در مرز کشور یاد باد

کرد سرکوب حمله دشمن به ۹ جان و تن به تن

عرصه جنگ دویرج مرز فکه یاد باد

آن جوانان سلحشور افسران پر خروش

وان گروهبانیان بی باک و دلاور یاد باد

گر ز سربازان و جانبازان همی یادی شود

آن هماوردان بی نام و نشان یاد باد

آن شهیدان کبوتر بال آغشته به خون

در نورد و دُبحردان بعد از آتش یاد باد

می نمودیم تک به سوی دشمن زالو صفت

در شبانگاه پگاه در، دود و آتش یاد باد

سی و هفت مستقل در هم بکوبید موضع

دشمنان تیره دل در شرق کارون یاد باد

جای دارد شمه گویم ز حصر آبادان

روز پنج، هفت، شصت آن روز تاریخ یاد باد

لشکر هفتاد و هفت پیروز میدان نبرد

سی و هفت مستقل، دشمن شکن را یاد باد

در میان آتش و خون آتشین سرعت برفت

پس گرفت کارون و مارد، پل، ز دشمن یاد باد

شرق کارون در پدافند سی و هفت مستقل

حصر در سنگر چو میکرد دشمنان را یاد باد

بعد ز آنم قصه دیگر همی آید به یاد

حمله فتح‌المبین فتح‌الفتوح را یاد باد

تیپ ما در این نبرد، پیکان نیروهای خود

چاک زد در دشت عباس قلب دشمن یاد باد

بمب و بمباران و آتش در هوا و زمین

آن خروش و صولت رزم آوران را یاد باد

لاجرم در هم بکوبیدند سربازان ما

آن جنایت پیشگان در دشت عباس یاد باد

بار دیگر در نبردی برق‌آسا جان به کف

می‌نمودیم هر زمان صد جان فدا را، یاد باد

آن دلیر مردان ارتش در پی دشمن، مثال

شیر غران در پی رو به شکاران یاد باد

آتش و باران بمب، توپخانه و خمپارها

هیچ بودی، آن دلاور شیرمردان یاد باد

تیپ و لشکر و گرد و گردان در نبردی آتشین

غیرت و همبستگی بی بدیل را یاد باد

تیز پروازان عقابان، غرش جنگنده‌ها

تیز و چنگ و جان به گفت و توسن سواران یاد باد

همچو رعد و صاعقه با شیرجه اندر پی

انهدام تانک‌ها و دشمنان را یاد باد

آن هوانیروز آتشبار، که هردم می‌نمود

عرصه را بر دشمن خائن جهنم یاد باد

همچو شیران شکاری در کمین‌گه در پی

انهدام دشمنان و تانک‌ها را یاد باد

نیروی دریایی ایران زمین نابود کرد

نیروی دریایی، دشمن به کلی یاد باد

پنجاه و پنج آن تیپ رزمی جان بکف در هر زمان

همچو شاهین در پی دشمن شکاران یاد باد

او هوابردش بود نام و لیکن در زمین
نمه شب بر قلب دشمن حمله می کرد یاد باد

بیست و سه آن تیپ رزمی در نبرد بی‌امان
خوش درخشید همت رزمندگان یاد باد

مردمی نیرو، سپاهی و بسیج، در نبرد
آن نشاط و همدلی و شور و صفا را یاد باد
مردی و مردانگی، دلبستگی و همدلی
وحدت ایران زمین و مردمانش یاد باد

اینکه در بیت المقدس حمله جانانه
کرد آزاد شهر خونین شهر ما را یاد باد

سر خوش و سرمست پیروزی بدون واهمه
تاختند در هر زمان تا قلب دشمن یاد باد

فکه و حمزین و نهرعنبر، سمیده موسیان
در نوردیدند در جنگ محرم یاد باد

جملگی رزمندگان تیز چنگ در این نبرد
سربه‌سر تا مرز کشور پیش رفتند یاد باد

آن مسیحا دم که گفتش روز آغازین جنگ
می‌زنم من آنچنان سیلی به دشمن یاد باد

آن امام عاشقان و آن یاور مستضعفان

در سرای خود که زد سیلی به دشمن یاد باد

همدلی بود و خلوص یک‌رنگی شور و صفا

در سی و هفت مستقل آن تیپ رزمی یاد باد

گرچه یاران فارغند از حال من

از من ایشان را هزاران یاد باد

صارمی ناگفته ماند آن نکته‌های کارساز

راز آن یاری که بود هم راز و مونس یاد باد

سرتیپ دوم زرهی بازنشسته مجید صارمی

۱۳۹۱/۰۱/۰۱

عملیات منطقه دُبحردان در ۱۳۵۹/۰۷/۱۶ به نقل از کتاب : تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی در آغاز جنگ تحمیلی، به قلم: سرهنگ ستاد سید یعقوب حسینی، تهران، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۱

کلیات

مشخصات کلی عملیات:

الف) عنوان: پدافند در جنوب غربی اهواز.

ب) منطقه عمومی عملیات:

از غرب: خط مرز (از پاسگاه طلائییه در شمال تا پاسگاه کیلومتر ۲۵ در جنوب)، از شرق: پانزده کیلومتری جنوب غربی اهواز و امتداد رودخانه کارون، از شمال: رودخانه کارون از شمال رودخانه کرخه کور و خط اتصال کرخه کور به رودخانه کارون در امتداد آبادی اژدک و ملیحان و از جنوب خط اتصال حسینییه بر رودخانه کارون.

ج) تاریخ اجرا از شروع تجاوزات مرزی ارتش متجاوز عراق در شهریورماه تا تثبیت مواضع پدافندی در جنوب غربی اهواز در دهه سوم مهر ۱۳۵۹.

د) نوع عملیات:

ابتدا عملیات تأخیری از خط مرز تا پانزده کیلومتری جنوب غربی اهواز و پس از متوقف شدن پیشروی دشمن پدافند در پانزده تا بیست کیلومتری جنوب غربی اهواز شامل: پاتک در دُبحردان در شانزدهم مهرماه ۱۳۵۹.

ه) قرارگاه کنترل کننده: قرارگاه لشکر ۹۲ زرهی.

و) یگان های عمده شرکت کننده خودی:

- تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی؛

- توپخانه لشکر ۹۲ زرهی (منهای دو گردان)؛

- سپاه پاسداران اهواز؛

- گروه نامنظم چمران؛

- دانشجویان دانشکده افسری،

ز) یگان‌های عمده متجاوز:

- عناصری از لشکر ۵ مکانیزه شامل: تیپ ۱۰ و تیپ ۲۰ مکانیزه و تیپ ۲۶ زرهی؛

- عناصری از لشکر ۹ زرهی شامل: تیپ ۳۵ و تیپ ۴۳ زرهی؛

- عناصری از لشکر ۱ مکانیزه در محور تنومه پاسگاه کیلومتر ۲۵.

ح) اسامی فرماندهان:

- فرمانده لشکر ۹۲ زرهی: ابتدا سرهنگ زرهی ستاد ملک‌نژاد و از سوم

مهر ۱۳۵۹ به بعد سرهنگ زرهی ستاد غلامرضا قاسمی‌نو؛

- فرمانده تیپ ۱ زرهی: ابتدا سرگرد مخابرات صفری و سرگرد زرهی

قاسمی، بعداً سرهنگ زرهی ستاد جلالی، سرهنگ زرهی ستاد سرانجام

و سرهنگ زرهی ستاد بدرخواهان که هر کدام مدتی فرماندهی تیپ را

عهده‌دار بودند؛

- فرمانده توپخانه لشکر: سرهنگ توپخانه ستاد آخوندزاده

ط) نتیجه نهایی عملیات

در آغاز تجاوزات ارتش عراق یکی از هدف‌های اصلی ارتش بعث،

تصرف شهر اهواز بود و برای این منظور یک ستون عمده نیروی

متجاوز شامل عناصری از لشکرهای ۵ و ۹ زرهی به سمت اهواز

پیشروی کردند و موفق شدند عناصر لشکر ۹۲ زرهی را که در مقایسه

با نیروی دشمن بسیار ضعیف بود، تا پانزده کیلومتری جنوب‌غربی

اهواز عقب برانند و در این محور در حدود صد کیلومتر در خاک

ایران پیشروی نمایند. عناصر لشکر ۹۲ زرهی که تیپ ۱ آن لشکر و

چند یگان تقویتی بودند با وجود از دست دادن قسمت عمده توان

رزمی خود موفق شدند، با باقیمانده توان رزمی پیشروی دشمن را در

جنوب کارخانه نورد و آبادی دُب حردان و جنگل گمبویه سد نمایند. پس از متوقف شدن پیشروی اولیه نیروهای متجاوز، تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی و گروه رزمی ۳۸ اعزامی از مرکز زرهی در جنوب کارخانه نورد دُب حردان، حمله متقابل کردند و با وجود اینکه تعدادی تانک دیگر در این حمله از دست دادند؛ ولی این حمله اثر روانی مثبتی برای نیروهای خودی و اثر منفی برای نیروهای دشمن داشت و بعد از این عملیات، نیروهای دشمن تلاش قابل ملاحظه‌ای برای شکستن خط دفاعی لشکر ۹۲ زرهی و تهدید اهواز از خود نشان دادند و تلاش اصلی خود را متوجه تصرف سوسنگرد و حمیدیه و تهدید اهواز از سمت غرب کردند. پس از سرازیر کردن آب کارون از طریق کانال ایجاد شده در شمال غربی اهواز به جنوب منطقه دفاعی در جنوب دُب حردان، نبرد در این جبهه به حالت رکود کامل درآمد. این وضع تا عملیات بیت‌المقدس در خرداد ۱۳۶۱ ادامه یافت و در این مدت قریب به بیست ماه عملیات مهمی در منطقه عملیاتی جنوب غربی اهواز به مرحله اجرا درنیامد.

عملیات منطقه دُبحردان در ۱۳۵۹/۰۷/۱۶ به نقل از کتاب: نبردهای منطقه اهواز و سوسنگرد در آغاز جنگ تحمیلی، به قلم: سرهنگ ستاد سید یعقوب حسینی، تهران، انتشارات ایران سبز، ۱۳۹۵

در پانزدهم مهرماه ۱۳۵۹ فرمانده لشکر، طرح یک تک محدود در منطقه دُبحردان را تهیه کرد که در روز شانزدهم مهر به اجرا درآمد. در مرحله طرح‌ریزی، لشکر تصمیم گرفت با تیپ یک زرهی و گروه رزمی ۳۸ زرهی به مواضع دشمن در حوالی دُبحردان حمله کند؛ ولی در صورتی که این دو واحد درگیر می‌شدند و موفقیتی به دست نمی‌آوردند، خطر جدی از جانب دشمن متوجه منطقه عملیات اهواز می‌گردید. تنها واحدی را که لشکر می‌توانست برای مقابله با این خطر احتمالی جابه‌جا کند، همان گردان ۱۴۸ پیاده بود که قبلاً در منطقه اهواز بود و بعد به منطقه دشت آزادگان اعزام شده بود.

به همین علت، لشکر در پانزدهم مهرماه به این گردان دستور داد به منطقه اهواز برگردد و در تپه‌های فولی آباد به عنوان احتیاط مستقر شود و با هماهنگی با نیروهای مردمی و فرمانده دانشجویان دانشکده افسری، تلاش‌های فرعی در نقاط دیگر انجام دهد.

طرح حمله محدود در جنوب غربی اهواز، در روز پانزدهم مهرماه ۱۳۵۹ به وسیله ستاد لشکر آماده گردید و تلاش لشکر و عناصر آن در منطقه اهواز صرف آماده‌شدن برای اجرای حمله شد؛ اما دشمن در این روز حملات هوایی سختی به مناطق مختلف خوزستان کرد. از جمله نقاطی که بمباران شد نیروگاه برق رامین اهواز، کارخانجات تانک‌سازی مسجد سلیمان بود. توپخانه نیروهای عراق نیز مناطق مسکونی اهواز و حمیدیه را به شدت گلوله‌باران کردند. در حملات هوایی و گلوله‌باران توپخانه در روز پانزدهم مهر تلفات و خسارات نسبتاً زیاد بود، در این روز بالگردهای دشمن

نیز در منطقه اهواز ظاهر شدند و به نیروهای ما حمله کردند؛ ولی آسیب مهمی نرساندند و متقابلاً بالگردهای ما نیز به مواضع دشمن حمله کردند. و آتش توپخانه ما نیز شدیدتر شد و مواضع دشمن در منطقه دُب‌حردان به شدت کوبیده شد. طرح تک محدود و محلی که لشکر ۹۲ زرهی برای جنوب اهواز تهیه کرده بود، به نام طرح قائم(عج) از ساعت ۰۵:۰۰، روز شانزدهم مهرماه اجرا گردید.

جزئیات چگونگی طرح‌ریزی و اجرای این عملیات در مدارک در دسترس ثبت نگردیده بود؛ ولی در خاطرات سرهنگ زرهی ستاد سیدعلی بدرخواهان که در زمان اجرای این عملیات، سرپرست رکن سوم لشکر ۹۲ زرهی بود، چنین بیان شده است که در پانزدهم مهرماه، باقی‌مانده گردان‌های تیپ یک زرهی جمعاً در حدود یک گردان رزمی و یک گروهان تانک و یک گروهان پیاده اعزامی از شیراز به نام گروه رزمی ۳۸ در منطقه اهواز بود. گروه رزمی ۳۸ تازه به اهواز رسیده و در تپه‌های فولی‌آباد شمال غربی اهواز مستقر بود. من در روز پانزدهم مهر از این گروه رزمی بازدید کردم. رزمندگان این گروه رزمی از عناصر مختلف سازمانی مرکز زرهی و مرکز پیاده شیراز ترکیب یافته بود.

دستور عملیاتی تک محدود به سمت ایستگاه آب‌تیمور در ساعت ۱۳:۳۰، به این گروه رزمی و تیپ ۱ زرهی ابلاغ شد. در حدود ساعت ۱۶:۰۰، همان روز به گروه رزمی ۳۸ دستور داده شد که عناصری را به جنگل مصنوعی گمبویه در شمال دُب‌حردان اعزام کند و جنگل را از وجود احتمالی عوامل نفوذی دشمن پاک‌سازی نماید؛ زیرا اطلاع رسیده بود. که عوامل نفوذی دشمن وارد جنگل شده‌اند. در اجرای این دستور گروه رزمی یاد شده یک گروهان پیاده را به داخل جنگل فرستاد، این واحد در هنگام شناسایی جنگل به افراد گروه نامنظم دکتر چمران برخورد کردند که قبلاً از حضور آنان

آگاهی نداشتند. خوشبختانه حادثه سویی در این برخورد پیش نیامد. در ساعت ۲۱:۰۰، لشکر به گروه رزمی ۳۸ دستور داد، عنصر اعزامی به جنگل به حاشیه خارجی و جنوبی آن حرکت کند و آماده شود در صبح روز شانزدهم مهرماه به سمت مواضع دشمن در دُب‌حردان حمله نماید. فرمانده گروه رزمی درخواست نمود حمله حداقل ۲۴ ساعت به تأخیر بیفتد تا، آن واحد بتواند برآورد وضعیت و طرح‌ریزی نماید. ولی با درخواست فرمانده گروه رزمی موافقت نشد. در همین موقع تپه‌های فولی آباد زیر گلوله‌باران شدید توپخانه دشمن قرار گرفت.

فرمانده گروه رزمی ۳۸ از ساعت ۰۲:۰۰، روز شانزدهم مهرماه تلاش نمود واحد خود را تا قبل از آغاز روشنایی از جنگل خارج کند و به منطقه تیپ ۱ زرهی که از ملاشیه ۱ در جنوب شرقی جنگل تا کارخانه نورد و رودخانه کارون گسترش داشت وارد شود؛ ولی موفق به اجرای این قسمت از طرح نشد. طرح تک محدود تیپ ۱ زرهی چنین بود که گردان ۲۲۱ سوار زرهی (باقی‌مانده) در مواضع موجود پدافند می‌کرد و باقی‌مانده گردان ۲۶۴ تانک و ۱۲۱ مکانیزه به منطقه دُب‌حردان حمله می‌نمودند و نیروهای دشمن را تا آنجا که می‌توانستند عقب می‌راندند و در صورت مقدور دُب‌حردان را اشغال و در آن منطقه پدافند می‌کردند.

عناصر تیپ ۱ زرهی بدون وارد عمل شدن گروه رزمی ۳۸ در ساعت ۰۶:۰۰، روز شانزدهم مهرماه حمله را آغاز کردند و در حدود هفتصد تا ۱۵۰۰ متر به سمت ایستگاه آب تیمور پیشروی نمودند؛ اما به علت آتش شدید دشمن متوقف و زمین‌گیر شدند.

گروه رزمی ۳۸ در ساعت ۰۶:۳۰، وارد میدان نبرد شد. (در این هنگام سرهنگ بدرخواهان شخصاً این گروه رزمی را هدایت می‌کرده است) فرمانده تیپ ۱ از گروه رزمی ۳۸ خواست از منطقه گردان ۲۶۴ تانک عبور از خط

کند و گروه رزمی ۳۸ به همین نحو وارد عمل شد؛ اما در حدود بیست دقیقه بعد از آغاز پیشروی گروه رزمی ۳۸ مشاهده شد، تعدادی از تانک‌های این واحد به سمت عقب برگشته‌اند و منطقه نبرد را ترک می‌کنند. علت عقب‌نشینی آن بود که فرمانده گروهان تانک این گروه رزمی سرگرد دستوری شهید شده بود.

با تلاش زیاد افسران واحد، تانک‌های گروه رزمی ۳۸ در مواضع قبلی تیپ ۱ متوقف گردیدند.

این عقب‌نشینی سبب برهم ریختن وضعیت تیپ ۱ نیز شد و ادامه عملیات میسر نگردید و گروه رزمی ۳۸ در مواضع گردان ۲۶۴ تانک تیپ یک مواضع پدافندی را اشغال کرد و دشمن نیز در مقابل عقب‌نشینی نیروهای ما حرکات تهدیدآمیزی از خود نشان نداد.

در حدود ساعت ۰۹:۰۰، یک واحد مردمی که قریب ۱۵۰ نفر و از اراک اعزام شده بودند و مجهز به سلاح سبک و آر. پی. جی ۷ بودند وارد منطقه عملیات شدند و از طریق کانال آب، پیشروی کردند، اما اقدام مهمی انجام ندادند. به علت باز بودن زمین، رساندن مهمات و تخلیه مجروحان مشکل بود و اغلب آمبولانس‌ها مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفتند.

بالاخره در حدود ساعت ۱۱:۰۰، روز شانزدهم مهر از شدت تیراندازی طرفین در منطقه نبرد کاسته شد و تانک‌هایی که در زمین باز قرار گرفته بودند، در پشت کانال آب موجود که مانع تیر مستقیم دشمن بود و در محل استقرار قبلی تیپ ۱ قرار داشت، مستقر شدند.

گردان ۱۲۱ مکانیزه و عناصری از گروه رزمی ۳۸ نیز در حاشیه جنگل گمبویه که در حدود هفتصد متر جلوتر از خط پدافندی تیپ ۱ بود مستقر گردیدند. این عملیات تک محدود به دُبحردان با عدم موفقیت مواجه شد؛ ولی اثرات ثانوی آن در جلوگیری از ادامه حمله دشمن به طرفِ اهواز بسیار مؤثر بود.

اشکالات این عملیات ناموفق، عبارت بودند از:

- (۱) نیروی هوایی پشتیبانی پیش‌بینی شده را انجام نداد.
 - (۲) نیروهای مردمی هم‌زمان با عناصر لشکر وارد عملیات نشدند و سه ساعت بعد از آغاز حمله وارد نبرد شدند.
 - (۳) به گروه رزمی ۳۸ علاوه بر مأموریت، پوشش جناح راست (غرب) نیز داده شده بود و این واحد نتوانست با استعداد کمی که داشت دو مأموریت را هم‌زمان انجام دهد.
 - (۴) شناسایی و هماهنگی در مرحله طرح‌ریزی ضعیف بود.
 - (۵) این عملیات نشان داد که تانک‌ها در زمین باز و بدون عوارض طبیعی و مصنوعی، در مقابل آتش ضدتانک، فوق‌العاده آسیب‌پذیر هستند.
- درباره تک محدود تیپ ۱ زرهی در تاریخ شانزدهم مهرماه ۱۳۵۹ به دُبحردان، سروان شهربانی موسی عزیز آبادی مسئول واحد بسیج اعزامی از اراک که در این عملیات شرکت کرده بود، نظریاتی ارایه داده و اظهار نظر کرده است که تیپ ۱ زرهی نتوانست مأموریت خود را انجام دهد؛ ولی گروه رزمی ۳۸ شیراز نسبتاً خوب جنگید. صرف‌نظر از قضاوت درباره خوبی و بدی عملیات، این افسر نیز جریان را به همان نحوی که در بالا به آن اشاره شد بیان کرده است.
- عملیات تک محدود لشکر ۹۲ زرهی در جنوب غربی اهواز به دُبحردان به هدف مطلوب نرسید و تیپ ۱ زرهی و گروه رزمی ۳۸ زرهی بیش از ده دستگاه از تانک‌های باقی‌مانده خود را از دست دادند؛ اما این حرکت لشکر ۹۲ زرهی نتایج مطلوبی در کل عملیات این منطقه نبرد داشت: از جمله آنها این بود که: تمام جنگل گمبویه در شمال دُبحردان به کنترل کامل نیروهای ما در آمد و دُبحردان در زیر دید و تیر مستقیم

نیروهای ما قرار گرفت.

نتیجه آن شد که دشمن مجبور گردید به مرور از دُب‌حردان عقب‌نشینی کند و مواضع خود را در حدود ده کیلومتر به سمت جنوب غربی عقب ببرد و در خط مکسر در کرانه غربی کارون و دُب‌سلیمان بنی‌تمیم، کوهه مستقر گردد خسارات وارده به تیپ ۱ نسبت به توان رزمی موجودش زیاد بود. فرمانده تیپ درخواست کرد این تیپ تعویض و یا تقویت گردد که در آن موقع چنین امکانی در اختیار لشکر نبود.

لشکر دستور داد تیپ ۱ و گروه رزمی ۳۸ که در منطقه بودند، مواضع مناسب تهیه کنند و در همان محل پدافند نمایند؛ اما مشکل اصلی در این موقع نبودن بلدوزر و لودر در منطقه بود که با همکاری استاندارد خوزستان و نیروهای مردمی این نیاز تأمین شد.

گروه رزمی ۱۴۸ پیاده با یک گروهان تانک نیز از منطقه دشت آزادگان به تپه‌های فولی‌آباد غرب اهواز تغییر مکان داد و وضعیت دفاعی لشکر در منطقه اهواز تثبیت گردید.

این عملیات در وضع دشمن اثرات نامطلوبی داشت. نیروهای دشمن به وحشت افتادند و گسترش خود را تغییر دادند به‌نحوی که از کرانه رودخانه کارون به سمت غرب جاده اهواز خرمشهر عقب‌نشینی کردند و آبادی، بیوض که در حدود بیست کیلومتری جنوب غربی اهواز و در کرانه غربی کارون قرار دارد، آزاد شد. این نتیجه نسبتاً مثبت عملیات شانزدهم مهرماه ۱۳۵۹، سبب تقویت روحیه رزمندگان ما شد، به‌نحوی که فرمانده لشکر با ارسال پیام کتبی از تیپ ۱ زرهی و گروه رزمی ۳۸ زرهی تقدیر کرد.

نتیجه کلی این عملیات را لشکر ۹۲ زرهی چنین گزارش داد. در ساعت ۰۵:۰۰، روز شانزدهم مهرماه ۱۳۵۹ یک تک تطبیق شده در محور اهواز خرمشهر اجرا شد. یگان‌های حمله‌ور در حدود پنج کیلومتر

پیشروی کردند. استعداد رزمی عناصر حمله‌ور عبارت بود از: تیپ ۱ زرهی با دوازده دستگاه تانک و دو گروهان پیاده(منها) و عناصری از گروه رزمی ۳۸ شیراز با سیزده دستگاه تانک و یک گروهان پیاده(منها)، درحالی‌که نیروی دشمن عناصر یک لشکر مکانیزه بود؛ لذا با وجود تهور فوق‌العاده یگان‌های خودی، نیروی کافی برای اجرای این عملیات، در دسترس لشکر نبود. در این عملیات، عناصر حمله‌ور ۳۵ نفر شهید و ۱۲۶ نفر مجروح داشتند و لشکر با همکاری نیروهای سپاه پاسداران و گروه نامنظم دکتر چمران و نیروهای مردمی توانست وضعیت جبهه را در جنوب اهواز تثبیت نماید.

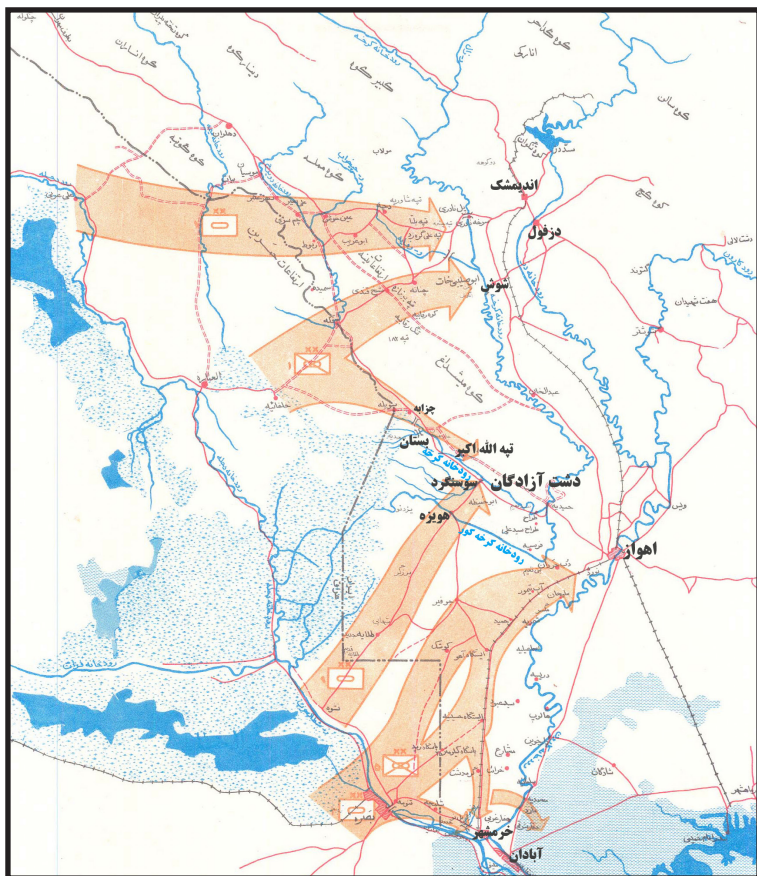
حوادث و رویدادهای ۱۳۵۹/۰۷/۱۶ به نقل از کتاب: تقویم تاریخ
دفاع مقدس، غرش توپ‌ها، جلد دوم، به قلم: سرتیپ ۲ سعید
پورداراب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴

امروز تیپ ۱ لشکر ۹۲ زرهی دوباره به دُب‌حردان، واقع در پانزده کیلومتری جنوب غربی اهواز حمله کرد و اگرچه تیپ موفقیتی به دست نیاورد؛ ولی اثر روانی آن در نیروهای خودی و دشمن شایان توجه بود. در این عملیات، لشکر ۹۲ زرهی با استفاده از عناصر تیپ ۱ زرهی لشکر و گروه رزمی ۳۸ زرهی شیراز، تک محدودی را در منطقه‌ی دُب‌حردان به سمت آب‌تیمور اجرا نمود. این عملیات، به نام عملیات قائم(عج) در ساعت ۰۵:۰۰ امروز آغاز گردید و در ساعت ۱۱:۰۰ به پایان رسید. این عملیات محدود هرچند برای نیروهای ما تلفات و خساراتی را در بر داشت؛ اما نتایج مثبت آن نیز ارزنده بود، ازجمله اینکه این عملیات در ادامه‌ی عملیات‌های محدود غرب دزفول نشانه آغاز روحیه‌ی آفندی در نیروهای مدافع جمهوری اسلامی بود.

از نتایج دیگر این عملیات، توسعه‌ی کنترل نیروهای ایرانی بر تمامی جنگل کمبویه و شمال دُب‌حردان بود؛ به طوری که منطقه‌ی دُب‌حردان زیر دید و تیر نیروهای جمهوری اسلامی قرار گرفت و نیروهای دشمن از دُب‌حردان عقب‌نشینی کردند و مواضع خود را در حدود ده کیلومتر به سمت جنوب غربی عقب کشیدند.

در نتیجه‌ی این عملیات، آبادی بیوض از اشغال دشمن آزاد شد و نیروهای دشمن نیز در خطی کرانه‌ی غربی کارون به دُب‌سلیمان، بنی‌تمیم و کوهه مستقر شدند.

لشکر ۹۲ زرهی در اجرای این عملیات ۳۵ نفر شهید و ۱۲۵ نفر مجروح داشت، اما با این وضع توانست نیروهای دشمن را مجبور به ترک مواضع خود نماید.



منطقه عمومی خوزستان و محورهای پیشروی نیروهای عراقی

